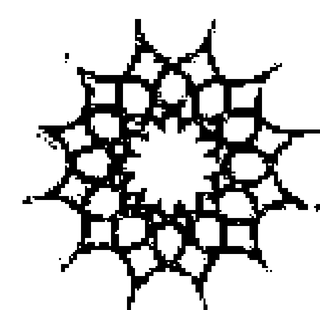
گزیده‌های زادسپرم

ترجمهٔ

راشد محصل



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۶

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

گزیده‌های زادسپرم
شماره ۵۷۶
تاریخ انتشار: ۱۳۶۶
تیراژ: ۳۰ نسخه
نوبت چاپ: چاپ اول
ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی
چاپخانه: رامین
بهاء: ۵۰ ریال

پیشگفتار

گزیده‌های زادسپرم نامه‌ای پهلوی است نوشتهٔ زادسپرم فرزند جوان جم. دربارهٔ زندگی و خاندان او آنچه گفتنی است، انکلساریا در مقدمه‌ای که برکتاب نوشته، به شرح گفته است(۱). کوتاه سخن آنکه زادسپرم هیربد نیمروز فرزند جوان جم شاپوران در پارس و کرمان در اواسط قرن سوم هجری زاده است. نژاد او باچند واسطه به آذرباد مارسپندان موبدان موبد شاپور دوم ساسانی، می‌رسد. منوچهر، برادر بزرگ زادسپرم، پس‌از مرگ پدر جای اورا می‌گیرد و موبدان موبد کرمان می‌شود. این هردو برادر در دین نام آورند اما در اندیشه و دریافت بایکدیگراختلاف دارند. منوچهر موبدی سنتی و پای‌بند به گفته‌ها و برداشتهای گذشتگان است، اما زادسپرم نوآوری است که بسیاری از پندارهای پیشینیان را نمی‌پذیرد و در بیان اندیشه‌های خود دلیر است(۲). افکار تند او سبب خشم مردم سیرجان می‌شود و ایشان به برادرش منوچهر شکوه برمی‌دارند. از مکاتباتی که برسر مسائل دینی میان این دو برادر شده است چند نامه از منوچهر با نام «نامه‌های منوچهر» (۳) درشمار متنهای فارسی میانه بازمانده است.

کتاب گزیده‌های زادسپرم سه گفتار جداگانه‌دارد:

گفتار نخست کتاب با عبارت ستایش دادار اورمزد امشاسپندان وهمه ایزدان مینوی و ایزدان مادی را، گفتار هیربد زادسپرم جوان جمان <در> یک نیمه‌روز، آغاز می‌شود. دراین گفتار، که بیش‌از نصف کتاب را دربر می‌گیرد، سه بخش متمایز دیده می‌شود:

بخش نخست (فصل یکم تا چهارم) دربارهٔ نبرد اورمزد و اهریمن در آغاز آفرینش (فصل یکم و دوم) و گسترش و رواج آفریدگان اورمزد (فصل سوم) است

بخش دوم (فصل چهارم تا بیست و هفتم) دربارهٔ چگونگی آمدن دین به زمانه و زندگی دین‌آور است. نویسنده در این بخش زندگی زردشت را از آنگاه که فروهرش در هوم بود تا زمان پیامبری به کوتاهی بیان کرده است و در این رابطه از رواج دین، معجزه‌ها، پیشگوییها و آموزشهای برجستهٔ او نیز گفتگو می‌کند.

بخش سوم (فصل بیست و هفتم و بیست و هشتم) درحقیقت هیچ‌گونه ارتباط آشکاری با مطالب پیش و پس از خود ندارد. فصل بیست و هفتم دربردارندهٔ پنج خوی نیک پیشوایان دین و ده اندرز دینی است. مطالب این فصل بی‌کم و کاست در متنهای دیگر پهلوی نیز آمده و درحقیقت برگرفته و گزیده‌ای از سخن پیشینیان و بزرگان دین است. فصل بیست و هشتم تقسیمات نماز اهونور است.

گفتار دوم (فصل بیست و نهم تا سی و چهارم) با این عبارت آغاز می‌شود: «به نام ایزدان، گفتار زادسپرم جوان جمان».

مطالب این چند فصل دربارهٔ ترکیب آدمیان و بیان نیروهای موجود در تن و وظیفهٔ هریک از اندامها و کلیاتی دربارهٔ زندگی پس‌از مرگ است. پس از فصل سی و سوم ظاهراً کتاب با این پایان نوشت فرجام می‌گیرد: «فرجام یافت به درود و رامش و شادی، من بندهٔ دین گوبد شاه رستم بندار شاه مردان نوشتم و باقی گذاشتم».

گفتار سوم (فصل سی و چهارم و سی و پنجم) چنین آغاز می‌شود: «به‌نام ایزدان و دین به مزدیسنان پیروزگر، گفتار زادسپرم جوان جمان دریک روز».

فصل سی و چهارم دربارهٔ فرشگرد کرداری است و در آن از زندگی مردم در پایان جهان و همانندی این زندگی با آنچه در آغاز آفرینش بوده است سخن گفته می‌شود. فصل سی و پنجم دنبالهٔ مطالب فصل پیش است و در آن همسانی آفریدگان اورمزدی با هفت امشاسپند نموده شده است (۴). این دو فصل از زیباترین فصلهای کتاب و پر از تشبیهات و استعارات زیبا، جملات کوتاه و روان است و باید آنها را از نثرهای زیبای دورهٔ میانه فارسی به‌شمار آورد(۵). فصل سی و پنجم یکباره بریده می‌شود و احتمال دارد که چیزی از آن افتاده و یا حذف شده باشد.

وجود پاره‌ای از نشانه‌ها در مطالب این دو فصل و اشاره صریح منوچهر به انجمن‌گوییهای زادسپرم، این گمان را تایید می‌کند که شاید این بخش، تحریری

از گفته‌های شفاهی زادسپرم است که به‌عنوان پیوست در پایان کتاب آمده است(۶).

برروییهم باید گفت که کتاب، همان‌گونه که از نامش پیداست، گزیده‌ای از یک کتاب بزرگتر یا مجموعه‌های مختلف دیگر است که در این کتاب، به‌اقتضای موضوع، در کنار یکدیگر نهاده شده است و اگر به‌یاد بیاوریم که زادسپرم کتابهای دیگری مانند «ابرنهوداری پزشی و تخمه شماری»(۷) و... نیز داشته است قبول این گمان چندان دشوار نیست.

سیری کوتاه در کتاب، تسلط و احاطه نویسنده را بر مباحث مختلف دینی و اندیشه‌های علمی زمان نشان می‌دهد. نویسنده در کتاب بیشتر بر دریافتهای خود تکیه می‌کند و جای جای به سخن دین‌آور نخستین یا دانایان پیشین استناد می‌جوید. در نوشته‌اش نقل قول گزارشگران کمتر دیده می‌شود و ظاهراً آنچه می‌گوید استنباط شخصی او از مسائل مورد بحث است. بسیاری از مطالب گزیده‌ها و بندهش درموضوع و حتی جمله‌ها و عبارتها بایکدیگر مشترک و از حیث شیوهٔ نگارش نیز به یکدیگر نزدیک‌اند. نثر زادسپرم گرچه به‌ندرت ابهام و کندی دارد، اما در مجموع از پختگی و استواری ویژه‌ای برخوردار است. توصیف صحنه‌ها و رویدادهای پایان جهان غالباً استادانه و هنرمندانه است. جملات کوتاه و روان و توصیفهای بدیع و ترکیبهای زیبا در کتاب فراوان است(۸). آگاهیهای علمی کتاب خود موضوع سخنی جداگانه است. برخی از این داده‌ها را می‌توان در کتابهای علمی قرنهای نخستین رواج زبان دری دید و ازروی آنها به میزان احاطه زادسپرم بر دانشهای زمان پی‌برد(۹). سخن آخر آن که کتاب مورد بحث، زادسپرم را موبدی آگاه و اندیشمندی کتاب خوانده معرفی می‌کند که بردانشهای زمان خود آگاهی دارد و آنچه می‌اندیشد و می‌داند به شیوه‌ای نسبةً ساده وروان می‌نویسد.

این کتاب به سبب دربرداشتن مطالب سودمند، از دیرباز مورد توجه پهلوی دانان بوده و تمام یا بخشهایی ازآن به زبانهای مختلف ترجمه شده‌است.

وست نخستین دانشمندی استکه ازاین کتاب ترجمه‌ای به‌دست داده‌است. او یازده فصل آغاز کتاب را به زبان انگلیسی برگردانیده و درجلد پنجم «مجموعه کتابهای مقدس شرق» به‌چاپ رسانیده است. در جلد سی و هفتم همین مجموعه فصل بیست و هشتم و در جلد چهل و هفتم آن فصل دوازدهم تا بیست و چهارم را ترجمه و منتشر کرده است(۱۰). ترجمه وست هرچند نادرستیهایی دارد اما در مجموع برداشتی درست از متن پهلوی است.

موله فصل چهارم کتاب (از بند نهم تا پایان فصل) و بند پانزدهم فصل دهم را به زبان فرانسه برگردانیده و فصل سی و پنجم آن را به لاتین آوانویسی کرده است(۱۱). برخی از قرائتهای او راهگشای دشواریهای متن پهلوی است، هرچند ترجمه‌اش همه‌جا درست و دقیق نیست.

زنر در کتاب «زروان» فصل سی و چهارم را آوانویسی و به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و درعمین کتاب جای جای برحسب مورد واژه یا عبارتی را از کتاب آوانویسی و ترجمه کرده است. کوشش او درزمینه حل مشکلات متن چشمگیر است(۱۲).

بیلی فصل بیست و نهم و سی‌ام کتاب را آوانویسی و به‌انگلیسی ترجمه کرده است. کار او مانند همهٔ کارهای دیگرش باارزش و سودمند است(۱۳).

کانگا فصل بیست و هشتم کتاب را آوانویسی و بـه انگلیسی ترجمه کرده است(۱٤).

میرزا در یادنامه دومناش بند یازدهم تا چهاردهم فصل دهم کتاب را آوا ـ نویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است(۱۵).

روان شاد بهرام گور تهمورس انکلساریا باارزش‌ترین و دقیق‌ترین کـار را در زمینه پیراستن کتاب انجـام داده است. او بـراساس چند دستنویس کـه دردست داشته است متنی انتقادی و تصحیح شده از آن تهیه کرده و همه کتاب را به‌جز چند بند از فصل سی و پنجم به زبان انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه‌ای سودمند و مفصل درزمینهٔ مطالب کتاب و زندگی زادسپرم نوشته و همه را درکنار هم دریک جلد به‌چاپ رسانیده است(۱٦). این کار درحقیقت پایه همه پژوهشـ های بعدی درزمینه کتاب «گزیده‌ها» شده است.

مهرداد بهار برپایهٔ همین متن تصحیح شده واژه‌نـامه‌ای فـراهم آورده و جای جای قرائتهای جدیدی نیز ارائه داده است. فصلهایی از کتاب را نیـز در «اساطیر ایران» و «پژوهشی در اساطیر ایران» به فارسی برگردانیده است(۱٦).

نگارنده از کار همه این دانشمندان بهره گرفته است و کوششهای آنـان را در راه گشودن گرههای کار ارج و ارز می‌نهد.

برگردانی کـه اینک به نظر می‌رسد بـر پایهٔ متنی است کـه شادروان انکلساریا چاپ کرده و به ترجمه دکتر بهار و واژه نامهٔ ایشان نیز در همه موارد مراجعه کرده و ازآنها بهرهٔ فراوان گرفته است. هرجا قرائت تازه و یا نـادری از واژه‌های کتاب به‌دست‌داده، که با آنچه دیگران گفته‌اند مغایر بوده، با توضیحی

همراه شده و در یادداشتها آمده است.

گفتنی است که نگارنده نخست متن‌انکلساریا را از آغاز تا انجام به‌فارسی برگردانیده و براساس این ترجمه فارسی، متن را بـه لاتین آوانویسی کـرده برای قرائتها و دریافتهای تازه شواهد لازم را از متنها گرد آورده است. هدف آن بود که این ترجمه و آوانویسی و یادداشتها همگی را دریکـجا به‌چاپ برساند، اما به‌سبب برخی مشکلات، چاپ آوانویسی لاتین و یادداشتهای آن به زمانـی دیگر موکول شد. در برگردان فارسی کوشش شده است تا جمله‌ها درحد امکان روان و رسا بوده یا عبارتهای پهلوی متن همخوانی داشته باشد. آنجا کـه در ترجمه واژه‌ای کهن یا ناآشنا به‌کار رفته و یا دریافت جمله‌ای بی‌مدد متن پهلوی دشوار به‌نظر رسیده است، درون کمانک توضیحی کوتاه آمده تا شاید ابهام را کمتر کند. بااین همه اگر زبان ترجمه سنگین می‌نماید ازآن‌رو است که خواسته است صورت اصلی متن پهلوی را در ترجمه فارسی تاحدودی نشان دهد.

وظیفهٔ خود می‌داند که از یاوریهای آقای دکتر مهرداد بهار صمیمانه تشکر کند. ایشان علاوه‌بر اینکه نگارنده را به ادامه و پیگیری کار تشویق کرده‌اند نخستین ترجمه فارسی و آوانویسی متن را نیز ازنظر گذرانیده و راهنماییهـای ارزشمند فرموده‌اند.

چـاپ این کتاب، مـدیون مساعدتها و گـره‌گشاییهای آقـای دکتر محمود بروجردی، ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی است. کمکهای ایشان را دراین زمینه سپاس می‌گوید.

«محمدتقی راشد محصل»

یادداشتها

1. Anklesaria, B. T. Vichitakiha i Zatsparam. Bombay, 1964. pp. I - LXVI.

۲ـ برخی از این نوآوریهای او اندیشه‌های زروانی است که در کتاب او بیش‌از دیگر متنهای فارسی میانه دیده می‌شود. زنر در کتاب زروان به این موارد اشاره کرده است. تازگیهای دیگر سخن زادسپرم را نیز انکلساریا درمقدمه کتاب یادآور شده است و به‌اختلاف برداشت دوبرادر از مسائل دینی نیز درهمان جا اشاره‌هایی دیده می‌شود.

3. Dhabhar, B. N. Namakiha i Manuscihr. Bombay, 1912.

۴ـ در بندهای ۹ تا ۱۷ این فصل از همانندی زردشت و شش گروندهٔ نخست او، هفت فرجام کردار، هفت موبد تهیه کننده شیرهٔ هوم، زردشت و شش فرزندش و سرانجام هفت کشور و هفت دهبد با هفت امشاسپند سخن‌گفته شده است. این همسانی و همانندی را می‌توان درجدول زیرنشان داد.

در بند ۱۳ فصل سی وپنجم زردشت وسه پسر وسه دختر او باامشاسپندان مقایسه می‌شوند اما ازاین فرزندان جداگانه نام برده نمی‌شود برمبنای مطالب یشت سیزدهم بند ۹۸ سه پسر او به‌ترتیب «ایسته و استر» «اورتت نر» و «خورشید چهر» هستند. در متنهای فارسی میانه از سه پسر آینده او یعنی هوشیدر، هوشیدرماه وسوشیانس نیزنام برده می‌شود. سه‌دختر زردشت براساس بند ۱۳۹ یشت سیزدهم «فرنی»، «تریتی» و «پوروچیستا» هستند. دربارهٔ بی‌مرگان و به تعبیر زادسپرم «دهبدان بی‌مرگ» در بند ۳ تا ۷ فصل سی وپنجم سخن رفته و اما ترتیبی که دراین جدول برای آنها آمده است از زادسپرم نیست. به‌طوری که دیده می‌شود این جدول مربعی

هفت درهفت را مشخص می‌کند. شاید این نکته نموداری از تقدس عدد هفت نیز باشد.

امشاسپندان	نخستین گروندگان	فرجام کرداران	موبدان تهیه کننده هوم	هفت کشور	زردشت و فرزندان	هفت دهید
اورمزد	زردشت	سوشیانس	زوت	خونیره	زردشت	ون جدبیش
بهمن	—	روشن چشم	هاونان	ارزه	سه پسر	اشم بوهایی اوشت
اردیبهشت	میدیوماه	خورچشم	آذروخش	سوه	زردشت	یوشت فریان
شهریور	کی گشتاسپ	فرادت خوره	فربردار	فرددفش		گوپدشاه
سفندارمذ	هوتس	ویدت خوره	آبردار	ویددفش	سه دختر	اشه وژداد بوروددخشتان
خرداد	فرشوشتر	ورونیم	آسنودار	وروبرش	زردشت	فرهخت خمبیگان
امرداد	جاماسپ	وروسود	رثویشکر	وروجرش		پشوتن

۵ــ هنرمندی نویسنده را در بسیاری از عبارتهای کتاب می‌توان دید مثلا نگاه کنید به بندهای ۴۱، ۴۲ و ۵۱ فصل سی وپنجم و بندهای ۱ تا ۱۴ فصل سی وچهارم

۶ــ از این نشانه‌ها می‌توان موارد زیر را یاد کرد

الف ــ اشاره آشکار نویسنده درآغاز فصل سی وچهارم بدین مضمون «گفته‌های زادسپرم جوان جمان دریک روز».

بــ اشاره منوچهر برادر زادسپرم در «نامه‌های منوچهر» به انجمن گویی زادسپرم (نگاه کنید به نامه‌های منوچهر ص ۶ بند ۵

جــ افتادن برخی از مطالب از زنجیره گفتار مثلا در فصل ۳۴ بند ۲ نام هشتمین آفریدهٔ اورمزدی یاد نشده است یا درهمان فصل بند ۱ تا ۱۴ از پنج انباردار سخن گفته شده اما وظیفه چهار انباردار یاد شده است وچنین سهوی معمولا در گفته‌های شفاهی پیش می‌آید نه در نوشته‌های کتبی

د ــ سادگی مطالب این دوفصل و نزدیک بودن به‌زبان گفتگو.

هـ ــ آوردن تمثیلها و شواهد گوناگون برای یک مورد بیشتر از آنچه که در بخشهای دیگر کتاب دیده می‌شود. ظاهراً خواسته است تا با تکرار شواهد مختلف مطالب و گفته‌های شفاهی خودرا برای شنوندگان تفهیم کند. دراین باره نگاه کنید به فصل سی وچهارم بند ۲۱ تا ۳۰ و فصل سی وپنجم بند ۱ تا ۴ وبند ۵۱

۷ــ کتاب «ابرتمرداری یزش» را زادسپرم دربند یکم فصل ششم به‌گونه‌ای نام می‌برد که پیداست نوشته خود اوست. از کتاب «تخمه شماری» در بند ۵۷ فصل سوم به عنوان کتابی از نوشته‌های خود نام می‌برد. دوکتاب «نیکگ پیشینیگان» و «فبیگ همبیگان» را نیز کانگا براساس اشاره زادسپرم دربند ۸ فصل چهارم وبند یکم فصل سی و دوم ازنوشته‌های او می‌داند نگاه کنید به مقاله کانگا در:

استنباط کانگا قطعی نیست، چه اشاره زادسپرم به این دو کتاب به‌گونه‌ای است که می‌توان احتمال داد که این دوعنوان، نامی است که برای یک گروه از آثار دینی به‌کار رفته است

۸ــ برای جمله‌های کوتاه نگاه کنید به بند ۱۸ فصل دوم و بند ۴۲ فصل سی وپنجم. درمورد به‌کارگیری تمثیل وتشبیه بندهای ۴، ۵، ۲۱ و ۲۵ فصل سی وچهارم وبندهای ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵۱ فصل سی وپنجم. اصطلاحات و واژه‌های ساخته شدهٔ زیبا در بندهای ۱۴، ۵۵ و ۵۹ فصل سی و پنجم ۲۶ و ۸ فصل سی و چهارم ۵۱ فصل سی‌ام ۲۰ فصل هشتم و ۴ فصل سوم. احتمالا بتوان کاربرد افعال مجهول و متعدی نادر را نیز از ویژگیهای نثر نویسنده دانست

۹ـ اطلاعات علمی کتاب را درفصلهای سوم، بیست و نهم و سی‌ام کتاب می‌توان دید. نگارنده مطالب فصل سی‌ام کتاب را با آگاهیهای علمی متنهای فارسی مقایسه کرده است. نگاه کنید به مجلهٔ چیستا سال ۲ شماره ۲ «اندرساخت (=ترکیب) مردمان».

10. The Sacred Books of the East V. V.pp. 155 - 187
V. XXXVII. Pahlavi Text, Part V India 1969 pp. 401-405.
V. XLVII pp. 133-170.

11. Molé, M., la Legende de Zoroastre Selon les Textes Pehlevis. Paris 1967, pp. 165-166.
Molé, M., Culte, Mythe et Cosmologie en Iran. Paris, 1963, pp. 534-540.

12. Zaehner, R. C., Zurvan. A Zoroastrian Dilemma, Oxford 1955, pp. 343-354.

13. Baily, H. W., Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford. 1943, pp. 200-217.

14. Mélanges Linguistiques Offerts à E. Benveniste. Paris. 1975, pp. 301-312.

15. Mémorial Jean de Menace Louvain, 1974, pp. 287-292.

۱۶ـ نگاه کنید به یادداشت شماره ۱

۱۷ـ بهار، مهرداد: واژه نامهٔ گزیده‌های زادسپرم　انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸

اساطیر ایران　انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲

پژوهشی در اساطیر ایران　پارهٔ نخست　انتشارات توس　تهران ۱۳۶۲

این یادگار (= دفتر) نوشته را «گزیده‌های زادسپرم» جوان جمان خوانند

سپاس دادار اورمزد　امشاسپندان، همه ایزدان مینوی (=معنوی) <و> ایزدان جهانی (=مادی) را، گفتار هیربد زادسپرم جوان جمان <در> یک نیمروز (۱)

۱

دربارهٔ آمیزش سپندمینو (=اورمزد) و گنامینو (=اهریمن) (۲)

۱ـ پس (۳) در دین چنان پیداست (=تصریح شده است) که روشنی بالا و تاریکی زیر و میانهٔ هردوشان گشادگی (= فضای باز) بود. ۲ـ اورمزد در روشنی، اهریمن در تاریکی <بود> و اورمزد از هستی (=وجود) اهریمن <و> نیز آمدن <او> به پیکار آگاه <بود>　اهریمن از هستی <و> روشنی اورمزد آگاه نبود. ۳ـ اهریمن در تیرگی <و> تاریکی به فروسوییها (=سمت پایین، قعر) همی رفت. برای حمله　به سوی بالا آمد وتیغ (=شعاع، پرتو) روشنی را فراز دید بهسبب جداگوهری (=ناهم‌نژادی،مغایرت طبع) باآن، کوشید که بدو رسد و همان‌گونه بر او پیروز شود که بر تاران (= موجودات اهریمنی) نیز <پیروز شده بود>. ۴ـ هنگامی که به مرز فراز آمد اورمزد برای بازداشتن اهریمن از شهر (= کشور　قلمرو) خویش　برای نبرد فراز آمد (=پیش آمد، جلو آمد) و اورا به‌گفتار ویژه (=پاک) ایزدی(۴)، بیهوش (=گیج) کرد و دوباره اورا به تیرگی افکند. برای نگهداری <آفرینش> از دروغ (= اهریمن) در بالا به مینوی (= به‌حالت غیرمادی)، مینوی = وجود غیرمادی، وجود مثالی) آسمان، آب　زمین، گیاه، گوسپند، مردم وآتش‌را آفرید

و سه هزار سال <به‌همان حالت> نگهداشت.

اهریمن نیز در تیرگی افزار (=نیرو) آراست. در سر (=پایان) سه هزار سال دوباره به مرز آمد، تهدید کرد وگفت که: «تورا بکشم، آفریدگان تورا نابود کنم آفرینش مینوی تو را که سپند مینویی (= اورمزدی) همه را با آن <نیرو> نابود کنم». (۵)

۶ـ اورمزد پاسخ داد که: «ای دروغ همه کردار نیستی (=بر هرکار توانا نیستی)».

۷ـ اهریمن دوباره تهدید کرد(۶) که: «همه جهان مادی را بر دوستی خود و دشمنی تو برانگیزم!»

۸ـ اورمزد با خرد مینوی دید که: اگر زمان ستیز بریده (=مشخص، تعیین شده) نباشد، اهریمن برانجام دادن آن چه تهدید کرد، تواناست، ۹ـ و زمان را به‌یاری خواست چه دید که اهریمن با میانجیگری هیچ روشنی برنایستد (= موافقت نکند). زمان <برای> هردو است <و> در همیاری و راست رایانیدن (= مدیریت درست، رهبری درست) بدو نیاز است.

۱۰ـ <طول نبرد> را به سه زمان (= دوره) <بخش> کرد، که هرزمانی سه هزاره است. ۱۱ـ اهریمن برایستاد (= موافقت کرد) (۷).

۱۲ـ اورمزد دید که: چون محصور کردن (۸) اهریمن ممکن نیست، همین‌که خواهد، باز به‌جایگاه خود، که تاریکی است، رود، نیروی بیشتر آراید و پیکار بی‌فرجام باشد، وپس از زمان کردن (= وقت تعیین کردن) اهونور را خواند ۱۳ـ و به وسیله اهونور(۹) سه ویژگی را بدو (=به اهریمن) نمود (= نشان داد):

۱۴ـ نخست که: هرآن چیز نیک است، که خواست اورمزد است. ۱۵ـ از این <نکته> پیداست (=روشن می‌شود) که: اگر آن‌که خواست اورمزد است، نیک است <پس> پیداست که چیز <ی> هست که خواست اورمزد نیست <و> ناچار آن از اصل دوای دیگرگوهر است.

۱۶ـ دیگر این‌که: کسی که آن کند که خواست اورمزد است، آنگاه مزد و پاداش از آن اوست، کسی‌که آن کند که خواست اورمزد نیست از آن او پادافراه بسل است، ۱۷ـ <و> از اینجا نموده شود (=نشان داده شود) <که> ثوابکاران را مزد و گناهکاران را پادافراه است و اصل بهشت و دوزخ از آن است(۱۰)

۱۸ـ سوم نمود (=نشان داد) که خدایی (=سلطنت، قدرت) اورمزد را

آنکس افزایش دهد که بلا را از هرویشان دور گرداند (۱۱). ۱۹ـ یعنی نشان داد که چیزداران بی‌چیزان را یار باید باشند همچنان که آگاهان ناآگاهان را <باید> بیاموزند توانگران نیازمندان را <باید> به رادی بدهند (=بخشش کنند) که <این> خود دست کمک آفریدگان اورمزد بایکدیگر در نبرد <بر> تلاش <زندگی> است.

۲۰ـ چنان که فرشگردی(۱۲) (=باز ساختن جهان در پایان) <نیز> بدین سه چیز ممکن است که: ۲۱ـ نخست راست دینی است، که خود ایمان بر دو بنی است بدان شیوه و روش که اورمزد همه نیکی است بی‌بدی و خواست او همه نیکی است، اهریمن همه بدی است بدون نیکی.

۲۲ـ دیگر امید مزد <که> پاداش ثوابکاران <و> بیم از پل که پادافراه بزهگران (= گناهکاران) است <موجب> کوشیدن به ثواب و پرهیز از گناه است(۱۳).

۲۳ـ سوم، همیار بودن آفریدگان <با> یکدیگر است، و از همیاری همسپاهی (= اتفاق) از همسپاهی پیروزی بر دشمن باشد (=ممکن شود) که خود (=درحقیقت) فرشکرد است

۲۴ـ بااین گفتار <اهریمن> بیهوش شد و باز به تیرگی افتاد.

۲۵ـ هرمزد آفرینش را تندار (=دارای جسم، مادی) درگیتی آفرید. نخست آسمان، دوم آب، سوم زمین، چهارم گیاه و پنجم گوسفند ششم مردم، وآتش در همه پراگنده بود، همه به شش سرشت که گفته‌اند: «درنگ (=توقف) در آفرینش هرسرشت، چندان بود که مژه‌ای بریکدیگر فرونهند» (=زمان آفرینش هریک از این شش سرشت یک چشم برهم زدن بود).

۲۶ـ سه هزار سال آفرینش تنومند (=مادی) و ساکن بود. خورشید ماه، ستارگان بی‌جنبش در بالا ایستادند. ۲۷ـ در سر زمان (=پایان وقت) اورمزد نگریست که: «چه سود است از آفریدن مخلوق، اگر بی‌تکان بی‌حرکت <و> بی‌جنبش <باشند>» و پس به یاری سپهر و زروان آفرینش را <متحرک> آفرید(۱۴).

۲۸ـ زروان (۱۵) توانا بود که آفرینش اورمزد را حرکت بخشد بی‌آنکه آفرینش اهریمن را حرکت دهد زیرا اصل یکی، دیگری را زیان رسان و متضاد بود(۱۶)

۲۹ـ او (=زروان) فرجام نگرانه نیرویی از سرشت خود اهریمن یعنی تاریکی، که نیروی زروانی بدان پیوسته <شده بود> و پست، وزغی و سیاه

و خاکسترگون بود، به‌سوی اهریمن فراز برد. ۳۰ـ در <هنگام> فراز بردن گفت که: «اگر درسر نه هزار سال چنان که تهدید کردی، پیمان کردی <و>زمان کردی به پایان نرسانی، <دیو> آز باایِن سلاح آفرینش تو را بخورد و خود <نیز> به‌گرسنگی فرومیرد

۳۱ـ درهمان زمان (=فوراً)، اهریمن <جدا> از همه هم زوران (=نیرو- های اهریمنی) به‌ستاره پایه (۱۷) آمد. ۳۲ـ بن آسمان را که در ستاره پایه نگهداشته شده بود از آن جا به‌تهیگی(۱۸) (=خلاء) فروکشید که میان جایگاه روشنان (=آفریدگان، اورمزد) و تاران (آفریدگان اهریمن) و جای نبرد <بود> و تازش هردو (=اورمزد و اهریمن) در آن <بود>. ۳۳ـ تاریکی که باخویش داشت، درون آسمان آورد. آسمان را آنگونه به‌تاریکی کشید که <تاریکی> اندازهٔ یک سوم، اندرون اشکوب آسمان، <تا> بالای ستاره پایه برسید (۱۹).

۲

دربارهٔ درآمدن (=هجوم ، حمله) اهریمن برآفرینش <اورمزد>

۱ـ در دین چنان پیداست (=تصریح شده است) که: <اهریمن> ماه فروردین، روز اورمزد(۱)، در نیمروز (=ظهر) به مرز آسمان فراز آمد. ۲ـ آسمان به سبب جدا گوهری (=ناهمنژادی، مغایرت طبع) آنگونه ترسید که میش از گرگ لرزد. اهریمن تسازان و سوزان (۲) برآن (=برآسمان) برآمد. ۳ـ پس به‌سوی آب آمد که زیرزمین قرار داشت و تاریکی <و> بد مزگی را بر آن برد. ۴ـ و <سپس به> میان زمین برآمد ۵ـ مانند مار از سوراخی بیرون آمد و همه زمین را گزند اندر ایستاد(۳) (=آسیب رسید)، و آنگذر که <ازآن> بیرون آمد، خود راه دوزخ است که در آن دیوان و دروندان (=گناهکاران)حرکت می‌کنند. ۶ـ پس به سوی گیاه آمد، که یک ساقه بود، که بالایش اندازهٔ پهنا <بود> و بی‌شاخه، بی‌پوسته و تر <و> شیرین <بود> وهمه نوع نیروی گیاهان را در سرشت <خویش> داشت و در نزدیکی میانهٔ زمین بود. درهمان زمان (=فوراً) بخشکید. ۸ـ پس به‌سوی گاویکتا آفریده(۴) آمد. ۹ـ که بالایش (=قدش) چون کیومرث <بود و> در ساحل رود دائیتی(۵) در میانهٔ زمین، ایستاده و دوریش از کیومرث به‌اندازه بالای (=قد) خودش بود. ونیز ازساحل رود دائیتی به همان اندازه دور بود و <گاوی> ماده و سپید و چون ماه روشن بود. چون پتیاره (= اهریمن) برآمد اورمزد منگ را که بنگ نیز خوانده شود، برای خوردن <به‌گاو> داد و پیش چشم <او نیز> بمالید تا اورا (= گاو را) از نابودی وبزه (=گناه)، ناشادی کم باشد. <گاو> نزار وبیمار شد، به سمت راست افتاد و درگذشت

۱ـ پیش‌از فراز آمدن به سوی کیومرث که آن هنگام مانند مردی <به>

بالای (=قد) زردشت بود <و> چون خورشید روشن بود، اورمزد خواب را به پیکر مردی پانزده ساله، روشن <و> بلند آفرید و به‌سوی کیومرث بفرستاد. وخواب را ـ به‌اندازهٔ درازی بشا اهوونیریویی که گفته شود ـ براو برد (=بر او چیره گردانید) (۶).

۱۱ـ هنگامی که از خواب برخاست و چشم برداشت، آن‌گاه جهان را دید که چون شب تاریک بود، در همه زمین مار و کژدم، وزغ و انواع بسیار خرفستران (=جانوران زیانکار) چهارپایان <و> انواع پرندگان آن‌گونه ایستاده‌اند که همانا همه زمین مانند تیغ سوزن شد، که بر آن <جایی> نماند که جملهٔ خرفستران نباشد. مهر اباختری (=خورشید تیره) به هم جفتی (= همراهی، اتفاق) ماه اباختری (۷) (=ماه تیره) و پنج اباختران (=سیارات) <و> بسیار تارپیکران به‌چهره و رخسار اژدها، در پینهٔ اندروای (=فضا) تازش داشتند و خرافدن و غرش مزنان (= دیوان بزرگ) شگفت بود.

۱۲ـ سرانجام به سوی آتش آمد و تاریکی و دود را <بدان> درآمیخت.

۱۳ـ گوشورون(۸)، که خود روان گاو یکتا آفریده بود، هنگامی که گاو بگذشت (=بمرد) از <تن> گاو بیرون آمد، چنان که روان از تن گذشتگان (= مردگان) <بیرون رود>، به‌همان‌گونه گله‌کنان بانگ به اورمزد برد، چون هزاردها سپاه که باهم بنالند.

۱۴ـ اورمزد کیومرث را از پیش پاسبانی کرد <ما> توان (= نیروی) <او> بیشتر شد. <روان کیومرث>، به سبب آمیختگی آفریدگان از زمین برآسمان رفت. گوشورون ازپس او نالان همی رفت و بانگ بر او زد که: «تو سالاری (= سرداری، ریاست) برآفریدگان را به که هشتی (=واگذارکردی)؟»

۱۵ـ این اوج سلطهٔ اهریمن بود، زیرا با همه زور که اورا بود، برای آلودن آفریدگان آمد و بن (=ته) آسمان را به‌اندازه یک سوم به‌سوی پایین <کشید> و به‌عنوان بنه (جایگاه) و دریچشی (=باروی، حصار) گرفت. آن‌سان که همه تاریک <شد> بدون روشنی که خود (=درحقیقت) ورود رقیب بداندیش در نبرد با ایزد بود. ۱۶ـ واین مقدمهٔ فرشکرد (= بازسازی جهان و آراستن آن به‌گونه‌ای که در آغاز بوده است) است زیرا، هنگامی که بزرگترین دروغ (= اهریمن) اندرآمد، هرنیروی دیگر، که ازاین اصل است، روزبه‌روز در نابودی است. فرشکردی آن‌گاه است که دشمن به‌درون آمده (=وارد شده) به‌کلی بازداشته شود (=متوقف وغیرفعال شود) (۶).

۱۷ـ میان این هردو (=هجوم اهریمن و فرشکرد)، نبرد آمیخته ترتیب

یافته است (۱۰).

۱۸ـ اهریمن با خود <اندیشید> که: «پیروزی من کامل شد، زیرا آسمان را شکستم و به تیرگی <و> تاری آلودم و به‌عنوان بارو گرفتم، و آب را آلودم، و زمین را سفتم (=سوراخ کردم) و به‌وسیله تاریکی تباه کردم، و گیاه را خشکانیدم و گاو را میراندم (=کشتم) و کیومرث را بیمار کردم و پذیره (= مخالف،مقابل، برابر) روشنان (=ثوابت)، اباختران (= سیارات) تار را آراستم (=قرار دادم) و شهر (=ممالک) را گرفتم، از نیمهٔ اورمزد در رزم کسی جزیک مرد نمانده، که <او نیز> یکه (=تنها) چه شاید کردن؟» ۱۹ـ <اهریمن> استویهاد(۱۱) (=دیو مرگ) را با یکهزار ناخوشی آشکار (۱۲)، که خود (= درحقیقت) بیماریهای گوناگون هستند، بفرستاد تا کیومرث را بیمار کنند و بمیرانند. ایشان چاره نیافتند، چه گریز (=تقدیر) زروان مرزنگر (=تعیین‌کننده سرنوشت، تقدیرگر) درآغاز اندرآمدن اهریمن <چنین> بود که: «تاسی‌زمستان (= سال) آن جان کیومرث دلیر را <از مرگ> رهایی بخشم». ۲۰ـ <واین> در سپهر (=طالع) او با بهره (=نصیب، قسمت) از <ستارگان> ثوابکار و گناهکار، که نظم‌دهندگان <دوره‌ی> آمیزش (=دوره جنگ اهریمن و اورمزد)اند، آشکار بود. ۲۱ـ و بدان سبب ایشان تا به پایان رسیدن سی سال چاره نیافتند، زیرا، در آغاز آن‌گونه تقدیر شد که: <از> ستارهٔ اورمزد آفریدگان را زندگی رفت (= مقدرشد)، نه بامسبب سرشت خویش بلکه به سبب پیوستگی با ثوابت، و <از ستاره‌ی> کیوان آفریدگان را مرگ رفت. در آغاز آفرینش هردو در بالست (=شرف) خویش بودند، چون اورمزد در <برج> خرچنگ دربرآمدان (=خاوره مشرق) <بود>، که جانان نیز خوانده شود، زیرا جایی است که به وسیله آن زندگی بخشیده شود، کیوان در <برج> ترازو (=میزان) درمیخ زیرزمین (=وتدالارض، و تد رابع) <بود>، که زور مرگ در آن آشکارتر و نیرومندتر است، به سبب در اوج بودن هردو (=ستارهٔ کیوان و ستاره اورمزد) کیومرث، به خواست خویش زندگی کرد(۱۳). ۲۲ـ <تا> سی سال دیگر کیوان دوباره به بالست (= شرفش)ـ که ترازوست ـ نیامد. بدان گاه که کیوان <دوباره> به <برج> ترازو آمد اورمزد در <برج> بزی (= بز جدی) بود، که نشیب (=حضیض) اوست، و به سبب پیروزی کیوان بر اورمزد کیومرث به سمت چپ افتاد و درگذشت(۱۴).

است»(۶).

۶ـ این نخستین نبرد بود که آسمان با اهریمن <کرد>.

۷ـ دوم، چون به‌سوی آب آمد، همان روزی که هجوم برد، خرچنگ آبی که تیشتر آب تخمهٔ همه درخشان است، که از رگ خوانده شود، ابر را فراز آفرید، در روز فروشدان (= مغرب) چنـان آشکار <بود> کـه در برآمدان (= مشرق)، دام روایی (=رواج آفرینش) <با> خرچنگ اختر بود که اخترچهارم <و> خدای آبی است، تیشتر، فرشتهٔ سامان بخش، خدای ماه چهارم است زیرا تیرماه، ماه چهارم ازسال است(۷).

۸ـ تیشتر باد را به یاری خواست «بهمن» (۸) و «هوم» (۹) به راهنمایی و «برز آپان ناف» (۱۰) به همیاری و «اردای فروِرده» (۱۱) برای پیمانه داری با هم متحد شدند <تیشتر> به سه پیکر گشت (=به‌سه شکل درآمد) که مرد پیکر، گاو پیکر <و> اسب پیکر است. بـا هرپیکری (=شکلی) ده شب در روشنی پروازکرد وبرای نابودی خرفستران (=جانداران زیانکار) سی‌شب باران فرو بارانید، ۹ـ و قطره‌ها هریک <چون> تشت بزرگ بودند کـه <بدان> آب برکشیده شود. به‌وسیله آن <باران>، همه خرفستران نابود شدند جـز اندکی از سوراخ زیان که درطی (۱۲) زمین اندرشدند(۱۳).

۱۰ـ پس مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن بلند و بـه آیین (=مطابق معمول) موزه‌ای (=کفشی) چوبین به‌پای داشت.

۱۱ـ چون جان که تن را بجنباند <و> تن به هم زوری آن حرکت کند آن مینوی «بادِاندرجهری» «باداندروایی» را فراز جنبانید (=به‌حرکت درآورد) و باد همه زمین را یکسره فـراز وزید. ۱۲ـ و آب را بغلتانید (۱۴) و به اطـراف زمین افکند و دریـای «فراخکرد» (۱۵) کـه یک سوم <سطح> این زمین را <دربر> دارد، ازآن پـدید آمد. و درآن یک هزار چشمه آفـریده شد، کـه سرچشمه‌ای دریاچه خوانده شود، یک هزار سرچشمه که آبش از دریا<و> از دریاچه برآید ویدان (=به دریای فراخکرد) فراز ریخته‌شود. ۱۳ـ هردریاچه‌ای و هر سرچشمه‌ای را چندان بزرگی است که اگر سواری تکاور بر اسبی تـازی پیرامون آن همی گردد <واسب> تازد، در چهل روز <پیرامون> آن را بیابد (= بپیماید). که یکهزار و نهصد و بیست فرسنگ گران است، که هرفرسنگی دست کم بیست هزار پای است

۱۴ـ پس، آن خرفسـتران مردند و زهرشان در زمین بیامیخت برای ازمیان بردن آن زهر تیشتر در دریا فرورفت و دیو اپوش(۱۶) به مقابله او بتاخت

۳

دربارهٔ مقابله <با> آن آلودگی که اهریمن برآفریدگان اورمزد برد

۱ـ درست از آن‌هنگام کـه او (=اهریمن) آفریدگان را آلـود، پس بـا آن خودگویی(۱) بزرگ دستی (=قدرت) خویش را نشان داد ۲ـ زیرا چون درون آسمان آمد، آن‌گاه مینوی آسمان مانند ارتشتار (۲) (=سپاهی) دلیر که زره فلزی پوشیده دارد ــ که خود آسمان فلزی است ــ به بانگ بلند و خروش‌سخت به اهریمن گفت که: «اکنون که اندرآمده‌ای، آن‌گاه تورا باز نهلم (=رها نکنم)». آماده شد تا آن‌گاه که اورمزد پیرامون آسمان با روی سخت‌تر دیگری، که «استو آگاهانه» (۳) خوانده می‌شود، ترتیب داد. ۳ـ و ارتشتاران پرهیزکار را پیرامون آن بارو <مانند> سوار نیزه به‌دست، چنان قرار داد کـه موی بر سر، مـانند زندانبانان که زندان را از بیرون پاسبانی کنند و دشمن در درون محصور است و نگذارند که بیرون آید. (۴)

۴ـ درهمان زمان اهریمن کوشید که دوباره به جایگاه خویش، که تاریکـی است، رود و گذر (=معبر) نیافت و تردیدآمیز (۵)، <به‌سبب> بیم از پایان یافتن نه هزار سال <و> آغاز شدن فرشکرد، برخویشتن بیمناک شد.

۵ـ درگاهان چنین گفته شده است که: «همچنین آن هردومینو (=سپند ـ مینو و انگره مینو) به هم رسیدند نزد آن که او نخستین آفریده است، یعنـی هردومینو در تن کیومرث آمدند، آن‌که برای زندگی است، اورمزد بدان منظور که تا اورا زنده دارد، آن کـه برنابودی است، گنامینو (=اهریمن) کـه تا او را بکشد. که آن <مرگ وزندگی> تا پایان جهان همچنین است، یعنی که برمردم دیگـر نیز همانا خواهـد رسید. به سبب بـدی گناهکاران نابودی اهـریمن و گناهکاران را دید. ایدون آن پرهیزکار برترانديشی اورمزد را، که امید همگـی

۱۵ـ «هرمزد» نخستین نبرد ستوهی (=شکست) بر تیشتر بود. به اورمزد نالید(۱۷)، برائر ستایش، و نیایش و نام بردن (=ستایش کردن) زور آن‌گونه به سوی تیشتر برده شد، که به تیشتر بیامد زور به‌اندازه ده اسب نر، ده شتر نر، ده گاو نر، ده کوه ـ اگر بیفکنند ـ ده رود ناوتو ـ اگر باهم فراز آیند (=یکدیگر پیوندند، باهم یکی شوند)ـ. ۱۶ـ و <با آن نیرو> دیو اپوش را به ستوهی براند (=شکست داد) و از چشمه‌های دریا بازداشت. و با جامی و حمی که از فروهران <برای ادای> وظیفهٔ اندازه‌گیری داشت، چند بدست (=وجب) آب برکشید و شگفت‌تر چند <قطره> برای نابودی <زیانکاران> فروبارانید. قطره‌هایی کوچک و بزرگ چند (=اندازه) سرمرد و سرگاو.

۱۷ـ درآن ابر و باران تازش و کوبش «تیشتر» و «آتش وازشت»(۱۸) به مخالفت با «اپوش» و «اسپنجغر» (۱۹) بود. و «آتش وازشت» با گرز آتش اسپنجغر را در سومین (۲۰) <بار> نابود کرد. ده شبانروز باران بود و زهر خرفستران فوراً گداخته شد. پس باد <آب را> به‌کنارهٔ دریای «فراخکرد» راند. <آب> به سه بخش شد و سه دریا ازآن پدید آمد <که> «پوتیگ» (۲۱)، «کمرود»(۲۲) و «سیاه‌بن» (۲۳) خوانده شود.

۱۹ـ «فراخکرد» درسوی نیمروز (= سمت جنوب) در <کنارهٔ> البرزقراردارد و «پوتیگ» هم‌مرز آن است. میان ایشان دریای «ستویس» (۲۴) است که بند (= ارتباط) به <ستارهٔ> ستویس ـ که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه <او>ست ـ <دارد>، همچنان‌که گردش هرچیز در افزایش وکاهش که مد و جزراند، به ماه پیوسته است

۲۰ـ ... وازیش ماه دوباد فراز تازند، در «ستویس» جایگاه دارند، یکی جر آهنج (=برکشنده) ویکی فروداهنج (=فروکشنده)، به‌وسیله آن‌که برکشنده است، بر (=مد) و به‌وسیله آن‌که فروکشنده است، آبجر (=جزر) باشد.

۲۱ـ و دریای ستویس خود پهلوی دریای فراخکرد است. آنچه ناپاکی و ستبری (= کثافت) که از دریای شور است. هنگامی‌که به فراخکرد وارد شود، با باد بزرگ بلندی بازپس زند. تاآنچه روشن است به پاکی اندر فراخکرد و چشمه‌های اردویسور شود

۲۲ـ جز از این سه دریای کوچک، پس او (=اورمزد) از البرز از کناره اباختر (=شمال) دورود «ارنگ» (۲۵) و «وه» (۲۶) را جاری ساخت، وارنگ <عمان> دجله تازان است در روز فروشدان (=باختر، مغرب)، و «وه» در روز

برآمدان (=خاور، مشرق) بود، در دوسر <زمین> بگشتند <و> به دریا رفتند

۲۳ـ پس‌از ایشان، هجده رود <دیگر> ازهمان البرز بیامدند. این بیست رود، که سرچشمه‌شان در البرز است، در زمین فروشوند و در«خونیره» دوباره به آشکاری رسند

۲۴ـ پس دو دریاچه مشهور (۲۷) در زمین گشوده شد که خوانده شود «چیچست»، دریای ژرف، گرم آب، بدون زندگی (۲۹)(؟) که در ساحلش «آذر گشنسپ» پیروزگر نشیند (= قراردارد، استقرار دارد) و دیگر «سوور» (۳۱) که هرستبری (=کثافت) را به اطراف افکند و خویش روشن <و> پاک نگهدارد، چه <در> قیاس مانند چشمی است که هرریمنی (=چرک، آلودگی) <و> گردی را به اطراف افکند. و به سبب ژرفای آن، هرچه در دریاچه رود، به بن (=ته) نرسد. و در نزدیکی آن «آذرسودی مهر» (۳۲)، یعنی «برزین مهر» نشیند (= قراردارد).

۲۵ـ این دومین نبرد بود که <اهریمن> با آب <کرد>.

۲۶ـ چون سومین <بار> به سوی زمین آمد، مقابله با او را همان زمین بیاراست (=ترتیب داد). ۲۷ـ چنان که برائر شکستن و تکان رساندن زمین، البرز، که کنارهٔ زمین است. ودیگر کوههای میان زمین برویید که شمار <آنها> بالغ‌بر دوهزار و دویست و چهل وچهار است و زمین به وسیلهٔ ایشان بسته‌شده و نظم یافته است ـ و گیاهان را برایشان رویش و رشد است. و گوسپندان را از ایشان پرورش و مردمان را از ایشان سود بزرگ <و> یاری باشد.

۲۸ـ آن‌گونه پیداست که پیش‌از آمدن اهریمن به سوی آفریدگان چونی کوه در طول یکهزار سال در زمین آفریده شده بود. بویژه چون پتیاره (= اهریمن) به زمین آمد، برائر لرزهٔ <زمین> سربرآورد <و> برزمین برآمد مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به‌زیر. ۲۹ـ ریشه کوهها <از> یکدیگر گذرانده شد (= عبور داده شد) و به‌هم بندی (=اتصال) نظم یافت و راهگذر (=عبور) آب <از> زیر به بالا به‌وسیلهٔ آن داده شد که آب درآن چنان جریان یابد که خون دررگها از همهٔ تن به‌سوی دل زور و آهنگ دارد.

۳۰ـ همه کوهها به‌جز «البرز» در شش هزار سال (۳۳) کامل شدند. ۳۱ـ البرز تا هشتصد سال همی رست (=رشد می‌کرد) در طول دویست سال تا به ستاره پایه، درطول دویست سال تا به ماه پایه و دویست سال تا به‌خورشید ـ

پایه و درطول دویست سال تا به‌آسمان رویید (=رشد کرد) ۳۲ــ پس‌از البرز «ابرسین کوه»(۳٤)، که «ابرسام» کوه خوانده شود بزرگتر است، که بنش در سیستان و سرش در سرحد و مرز(۳۵) چینستان است

۳۳ــ این نیز پیداست، کـه پس‌از باران بـزرگ آغـاز آفرینش <و> غلتانیدن باد آب را به دریا، زمین به شش پاره <و> اندکی که بالا <بود> بگسست، بدین‌گونه که پس‌از باران تنها به‌وسیله باد جای جای زمین بدرید (= شکافته شد) پاره‌ای به اندازهٔ نیمهٔ همهٔ زمین، از میانه جدا شد <و نیمهٔ> دیگری <که> پیرامون <بود> به شش پارهٔ همسان (= مساوی) بگسست (۳٦)، ۳٤ــ <هر>یک از آنها> کشور (= اقلیم) خوانده شود، ازآن روی که جاکش (=شیار) از یکدیگر جدا شوند (۳۷). ۳۵ــ خونیره (۳۸) <در> میان است، که پارهٔ میانه است <و> آن شش کشور <دیگر> را مانند افسر (=تاج) است. <و> بخشی ازدریای فراخکرد پیرامون <آن> گشت. میان آن شش کشور <دیگر> آن سوی نیمروز (=جنوب) را دریا <و> بیشه‌بگرفت. اباختر (=شمال) را کوه بلند برویید تا از یکدیگر جدا <و> هویدا باشند

۳٦ــ این سومین نبرد، بر (= علیه) زمین بود.

۳۷ــ چون چهارم <بار> بـه سوی گیاه آمد، به وسیله همان گیاه <برای> مقابله با او کوشیده شد، چون آن گیاه بخشکید، امرداد که گیاه نماد مادی اوست <آن> را برگرفت و خرد بکوبید و با آب باران تشتری بیامیخت. ۳۸ــ پس‌از باران، رویشی <بر> همه زمین پیدا شد. یکبارسرده (=نوع) اصلی ویکصد هزار «سردهٔ بامرده اندرسرده» چنان روییدند که از هرنوع و آیین (= جنس؟) <درآن> بود و آن یکبارزار نوع را برای بازداشتن (=بی‌اثر کردن، ازمیان بردن) یکبارزار بیماری آماده کرد. (۳۹) ۳۹ــ پس، از آن یکصد هزار نوع گیاه تخم برگرفت. از اتحاد تخم<ها> «درخت همه ــ تخمه» (٤۰) را میان دریای فراخکرد بیافرید کـه همه نوع گیاهان از او همی رویند و سیمرغ برآن آشیان دارد، هنگامی که در بالا پرواز کند آن‌گاه تخم خشک <آن درخت> را بـه‌آب فرو اندازد و به‌وسیله باران دوباره به زمین باریده شود. ٤۰ــ در نزدیکی آن درخت «هوم سپید» (٤۱) را بیافرید <که> دشمن پیری، زنده‌گر مردگان و انوشه‌گر (=جاوید کنندهٔ) زندگان است.

٤۱ــ این چهارمین نبرد بود که <اهریمن> علیه گیاهان کرد.

٤۲ــ چون پنجم <بار> بـه‌سوی گوسپند آمد، <اورمزد> با همان گوسپند <برای> مقابله با او کوشید. ٤۳ــ همین که گاویکتا آفریده بگذشت

(=بمرد) از آن روی که سرشت گیاهی داشت، پنجاه و هفت گونه دانه (= غله) <و> دوازده‌گونه‌گیاه درمان‌بخش از اندام اندام <او> روییدند.چگونگی و شرح <این> کـه هریک از کدام اندام <رویید> در «دامداد» <نسک> پیداست. ٤٤ــ هرگیاه از <همان> اندامی <که> روید آن اندام را بیفزاید چنان که گفته شده است که: «آن‌جا که مغز گاو به زمین پخش شد دانه گرگر <و> کنجد رویید و از شاخ مشو (= عدس) (٤۲). ٤۵ــ چون کنجد به سبب سرشت مغزی داشتن، خود مغزی (=دانه مغزداری) است که افزایندهٔ مغز است. ٤٦ــ وآن نیز گوید که: «از خون، کودک می (=نبید شراب) (٤۳) چون می‌خود خون است، که <از دیگر داروهای> گیاهی برای درست چهری (= سلامت) خون مددکارتر است. ٤۷ــ و آن کـه گفته شود کـه: «از بینی ماش <برویید>، که بنو (٤٤) خوانده شود، و بنو برای تنگی نفس مشهور است.» ٤۸ــ و آن نیز گفته شده است که: «از شش سپندان (=خردل) <رویید>، که بیماری ششی گوسپندان را درمان می‌کند. ٤۹ــ از میان شاخ، اویشن <رویید>، که بیدن <آن‌را> برای بازبستن (=بی‌اثر کردن، ازمیان بردن) گند «اکومن» (٤۵) وآن تباهی‌که ازجادوان است، <آفرید>. ۵۰ــ پس <اورمزد> روشنی <و> زور را از تخم گاو برگرفت، و به‌ماه <پایه> برد. روشنی که در <تخم> گاو بود، برای نگهداری به ایزد ماه سپرد. آن‌جا، آن تخم در روشنی ماه پالوده شد (=پاک شد)، و آن را با چهره‌های بسیار بیاراست و دارای جان کرد، ازآن‌جا در ایرانویچ (٤٦) فراز آفرید

۵۱ــ نخست دو گاو، جفت نر و ماده، پس دیگرگونه‌ها را تا به میزان دویست و هشتاد و دوگونه <بر> زمین اندازهٔ طول دو فرسنگ گران پیدا بودند. ۵۲ــ وچهارپایان برزمین فراز رفتند و ماهیها در آب شنا کردند و مرغان <در> فضا پرواز کردند دو دو در هنگام خوشخواری (= جفت جویی) جفت شدند(٤۷) و ایشان را از آن آبستنی و زایش بود و شرح تقسیم ایشان چنین است:

۵۳ــ نخست بـه سه کرده (= فصل) بخش شد کـه است (= عبارت است): چهارپای برزمین رونده و ماهی در آب شنا کننده و مرغ در فضا پرواز ــ کننده پس به پنج آیینه (=نوع) که است: چهارپای گردسم و دوکانه سم پنج چنگ، و مرغ و ماهی، کـه مانشت (=مسکن) ایشان در پنج جای است آبی، زیرزمینی، پرنده، مرغ رفتار (=وحشی) و چرا ارزانی (= اهلی) خوانده شود (٤۸).

آبی: ماهی، چهارپا (؟) و ستور و گوسپند و دد و سگ و مرغ که در آب باشد (۴۹).

زیرزمینی: سمور و موش و همه سوراخ زیان و سوراخ روهای دیگر. و پرنده: همه مرغان

فراخ رفتار (=وحشی) دد، که دست‌آموز نیست، چرا ارزانی (=اعلی): هرچه در رمه <باشد> و در چراگاه نگهداری شود.

۵۴ـ پس به بهرها (=جنسها) بخش شد <بدین طریق> که گرد سمبا، یک <جنس> که همه اسب خوانده شوند و دوگانه سمبا بسیار، مانند اشتر و گاو و میش و بز و دوگانه سمبای دیگر (۵۰).

پنج چنگ: سگ و خرگوش و موش و سمور و دیگر (=وغیره) و پس مرغ <و> سپس ماهی.

۵۵ـ پس به سرده (=گونه) بخش شد. چنان که اسب هشت گونه، شتر دوگونه، گاو پانزده‌گونه، میش پنج و بز پنج، سگ ده و خرگوش پنج و سمور هشت، موش هشت، مرغ یکصد ده و ماهی ده <گونه> است. که <به> تفصیل شمرده نشد. پیدانامان (=آنچه گفته شد) <و> ناپیدانامان (=آنچه گفته نشد) همگی دویست و هشتاد و دوگونه <اند>. با سردهٔ اندر سرده، یکهزار نوع (ظاهراً: گونه) است

۵۶ـ مرغان را در هشت رسته (=گروه) بیافرید، از آن‌که بزرگتر است تا آن‌که کوچکتر است آن‌گونه ببالانید چون مردی که دانه همی کارد، نخست آن دانه ستبر را بپراگند، پس آن <دانه> میانه <و> سپس آن‌که کوچکتر است.

۵۷ـ از این‌گونه‌ها، چنان‌که در دامداد <نسک> شمرده شد، من در کتاب بندهش شماری (۵۱) خلاصه‌ای نوشتم و اینجا نیز خلاصه‌ای است که نشان داده می‌شود (=به‌نظر می‌رساند).

۵۸ـ در گونهٔ اسبان: نخست تازی و رنگشان (=سردارشان) سپید زرد‌گوش است. دوم پارسی و استر و خر و گور و اسب آبی و دیگر (=وغیره) (۵۲)...

۵۹ـ در <گونه> شتر، دو <گونه> اصلی است: «دشتی و کوهی» <که یک کوهانه و> دوکوهانه است (۵۳).

۶۰ـ در گونهٔ گاو: سپید و خشین (=کبود)، سرخ و زرد و سیاه و پیسه (= دورنگ، خال خال) و گوزن و گاومیش و شتر ـ گاو ـ پلنگ (= زرافه) گاو ماهی و دیگر...

۶۱ـ در <گونه> میش، آن‌که دم (=دنبه) دارد و آن‌که بی‌دم (=بی‌دنبه) است

و میش تکل گروشه (۵۴). که او را سه شاخ است، شاخ بزرگ، و نیز برای بارگی (=سواری) شایسته است و بارهٔ منوچهر بود.

۶۲ـ در <گونه> بز: خربز و تازی (۵۵) (؟) و نری و آهو و بازن (= بز کوهی).

۶۳ـ در <گونه> سمور: قاقم سپید و سیاه، سمور و سنجاب و جز و دیگر...

۶۴ـ در <گونه> موش: یکی موش نافه یکی «بیش موش»، که زهر <گیاه> بیش را بخورد و با آن نمیرد، و برای این سود بزرگ آفریده شده است که <گیاه> بیش را بخورد تا آفریدگان را از آن مسمومیت کمتر رسد. یکی موش سیاه رنگ، که آنان را که گرزه‌مار (۵۶) (؟) ـ که گرزه «مگر بیش» خوانده شود و در کنار دریا بیشتر باشد ـ بگزد یا تخم در خوراکشان افگند، و آنگاه گرزه در تن <آنان> باشد، چون هنگام آشکارگی (۵۷) آن گرزه رسید، <موش> بر <آن گرزه> بشاشد و <بیمار> از آن بیماری پاک شود. (۵۸)

۶۵ـ در <گونه> مرغان، دو <گونه> مغایر دیگران آفرید که سیمرغ و خفاش است، که دهان و دندان دارند و بچگان را با شیر پستان می‌پرورند.

۶۶ـ این پنجمین نبرد بود که با گوسفند <کرد>.

۶۷ـ چون ششم <بار> به سوی کیومرث آمد، همان کیومرث مقابله <با او را> بیاراست (=ترتیب داد).

۶۸ـ چون کیومرث مانسرسپند (۵۹) (=کلام مقدس) پاک اورمزد را شنید، با اندیشه پاک اندیشید که «آن بهترین پرهیزکاری برای نابودی دروج (=اهریمن) است». ۶۹ـ هنگامی که بگذشت (=بمرد)، به سبب سرشت فلزی داشتن، هشت نوع فلز از اندام اندام او پدید آمد که است: (=عبارتست) زر و سیم و آهن و روی، ارزیز (=قلع) و سرب و آبگینه و الماس. ۷۰ـ زر به‌سبب برتری <بر فلزات دیگر> از جان و تخم آفریده شد. ۷۱ـ <چون> کیومرث گذشت (=مرد) زر را سپندارمذ (=زمین) بپذیرفت و چهل سال در زمین بود. ۷۲ـ در پایان چهل سال مشی و مشیانه (=مرد و زن نخستین) ریباس مانند <از زمین> برآورده شدند به یکدیگر پیوسته، هم‌قد و شبیه. ۷۳ـ و میان ایشان فره (۶۰) (=وظیفه) برآمد هم‌قد ایشان، چنان که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده و کدام آن فره مزدا آفریده است. ۷۴ـ این آن فره است که مردم (=آدمی) برای آن آفریده شده است. ۷۵ـ چنان که در دین گفته شده است که: «کدام پیش بود (مقدم آفریده شد)، فره یا تن؟ اورمزد گفت که: فره را پیشتر

آفریدم، پس برای آن فره آفریده شده، تن را آفریدم » (۶۱)، <یعنی> که خویشکاری آفریده شد پس تن برای خویشکاری آفریده شد. ۷۶ـ پس از گیاه پیکری، به مردم پیکری گشتند (=به شکل انسان درآمدند) <و&gt، فره بهدینی در ایشان شد

۷۷ـ چون هفتم <بار> بـه سوی آتش آمـد، <اورمزد> با همان آتش <به مقابله با او (=اهریمن) کوشید>. آن آتش را به پنج نوع <بیافرید> که: «افزونی»، «به فرشفتار»، «اوروازشت»، «وازشت» و «بلند سود» خوانده شود. (۶۲)

۷۸ـ آتش افزونی را خود در گـرودمان (=عرش اعلا) بیافرید و تجلی <مادی> آن، آتش سوزان زمینی است و فزایندگی آن این است که هرگونه‌ای را در سرشت خویش <بیفزاید>

۷۹ـ <به‌فرشفتار> آن‌که در مردمان و گوسپندان است، گوارش‌خوردنی، گرم کردن تن، روشن کردن چشمان وظیفه اوست

۸۰ـ اوروازشت، آن که در گیاهان است، که در تخم ایشان آفریده شده است. زمین سفتن، جوش آوردن و تفتن (=داغ کردن) آب و باران شکوفه گیاهان را زیبا دلپسند و خوشبوی کـردن و بـرپزاندن (= میوه را به‌ثمر رساندن) و به مزه‌های بسیار گردانیدن (=تغییر دادن)، وظیفه اوست.

۸۱ـ وازشت، آن <آتشی> است کـه او در ابـر حرکت دارد، و تیرگی و تاری هوا را نابود کند، و وظیفه او باریک و سبک کردن (=رقیق کردن) ذاتی ستبری (=آلودگی) هوا و گداختن تگرگ و به‌اندازه گرم کردن و تافتن (=داغ کردن) و قطره‌دار کردن آبی است که ابر دارد.

۸۲ـ بلندسود نیز در آسمان است، آن فره که جایش در آتش بهرام (۶۳) است مانند کدخدای است بر خانه، که افزونی نیروی او از روشن <بودن> و درخشیدن آتش و سوزاندن بوی خوش و پاکی جـای ستایش ایزدان و ثواب کردن است

۸۳ـ و او با دروج مینوی ستیز کند و وظیفه او زدن و سوختن پری پیکرانی است که از دریا برآیند و پرسش هادی دارند و روشنان (=ثوابت) را به کند و آلودگی دشمنی ورزند و با جادوگری آفریدگان را تباه کنند و زدن و سوختن و شکست دادن جادو پری و اماسه پاسبانی کردن خفتگان در شب و یار بودن با سروش (۶۴) پرهیزگار است

۸۴ـ او (=اورمزد) در آغاز آفرینش همه زمین را برای پاسبانی به «آذر

فرنبغ»، «برزین مهر» سپرد کـه «مانندند به «آسرون» (=روحانی) و «ارتشتار» (=سپاهی) و «واستریوش» (=کشاورز) (۶۵).

۸۵ـ «آذرفرنبغ» در «خرهمند» کوه در خوارزم جای گرفت و «آذرگشنسپ» در «اسنوند» (۶۶) کوه در آذربایجان و «آذر برزین مهر» بر «ریوند» که پشته <گشتاسپان> است

۸۶ـ هستی و پیدایی این <آتش‌ها> در گیتی بیشتر در حکومت هوشنگ (پیشدادی: تهمورث) بود، که مردمان با گاو سریشوگ به کشور <های> دیگر رفتند، در نیمه راه در اثر باد سخت، آتشدانی که آتش در آن بود و بر پشت گاو در یک جای قرار داده شده بود(۶۷) به دریا افتاد و به جای آن یک آتش بزرگ، که پیدا بود (=متجلی بود) به سه بخش شد و بر سه آتشدان نشانده شدند و آنها خود سه فره بودند که جایشان بر «آذرفرنبغ»، «آذرگشنسپ» و «آذربرزین مهر» است

۴

دربارهٔ آمدن دین به زمانه

۱- <آمدن دین به زمین> مانند فرزند زایی است، که با همکاری دو <نیرو> است که تخم پذیری مادگان در هنگام زایش است و بازسپردن آن به پدران

۲- کوشش مقدر آمیخته (=جهان مادی) <نیز> اساساً به وسیلهٔ دو نیرو است، یکی حکومت بی‌همراهی (=جدا) دین و یکی دین همراه شده (= توأم) با حکومت

۳- دین مزدیسنان (۱) <در> زمانه هنگامی که از نظم مادی (۲) به میانه‌چهری باز می‌گشت، درزمین نخست به سپندارمذ (۳) <و> سپس به اورمزد پیدا شد مانند فرزند پذیری مادران و بازسپردن به پدران.

۴- پیدایی (=تجلی، آشکارگی) دین به سپندارمذ در آن گاه بود که افراسیاب آب را از ایرانشهر (=کشورایران) بازداشت. برای بازآوردن آب <سپندارمذ>، کنیزپیکر (=به شکل دوشیزه) در خانهٔ منوچهر (۴)، پادشاه ایرانشهر، که پاسخگوی بیگانگان بود، همانا پیدا شد ۵- او جامهٔ روشن پوشیده داشت، که به هرسو به درازی یک هاسر، که همانا دو فرسنگ است، فروغ می‌بخشید ۶- وکستی (=کمربند) زرین برمیان بسته داشت، که خود دین مزدیسنان بود، زیرا دین بندی است که بر آن سی وسه بند پیوسته است <برای> سه وسی گناه <اصلی> که همه گناهان <دیگر> از آنها بخش یافته است (= منشعب شده است).

۷- کنیزان (=دوشیزگان) که سپندارمذ را کستی بسته دیدند، به سبب

زیبا به‌نظر آمدن پس‌از آن به بستن کستی تشنه (=مشتاق راغب) شدند

۸- این نیز مادری به دین بود، که ازطریق سپندارمذ آفریده شد، پانصد و بیست وهشت سال پیش‌از هم‌پرسگی (= ملاقات) زردشت که شرح آن از دفتر دین <و> نوشتهٔ پیشینیان <پیداست>

۹- نام زردشت سیصد سال پیش‌ازآن که به هم‌پرسگی <اورمزد> رسد، برزمین خوانده شد. ۱۰- آن‌گونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه‌ایران در زمین «نوازگ» (۵) (؟) پیکار بود، اورمزد برای پیکار نکردن، گاوی بزرگ آفرید که سامان (=مرز) ایران دربرابر توران بر پشت بالای سم (۶) او پیدا بود، و در بیشه نگهداشته شده بود. ۱۱- <و> هنگامی که پیکار بود به وسیله آن گاو سامان (= مرز) شناخته می‌شد تا هنگامی که کاووس را به پرکامگی (=مغرورانه) بهری (=بخشی) از زمین توران از آن ایران کردن آرزو بود. ۱۲- و دید که تا آن گاو هست <این کار> دشوار است زیرا با قدرتی که اورا بود، آن‌گاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد.

۱۳- هفت برادر بودند، و آن هفتمین «سریت» - یعنی هفتم - خوانده می‌شد به تن بزرگ و با زور بسیار (متن: گران، سنگین) و کاووس را از راه‌های گوناگون فریادرس و در <شمار> خاصان <او> بود. کاووس <اورا> پیش خواست و فرمود (= فرمان داد) که: «برو! آن گاو را در بیشه بکش!» ۱۴- سریت رفت، چون او را خواست کشتن، گاو به زبان مردم (=آدمی) با او مجادله کرد که: «مرا مکش، چه اگر مرا بکشی آن کسی که فروهرش در هوم دوردارندهٔ مرگ است - که نام او زردشت سپیتمان است - در زمین پیدا شود بد کردن تو را در جهان‌بگوید و به روان تو دشواری آن‌گونه باشد که در دین پیداست که: چگونه باشد <کیفر> آن ودگ (۷) (؟)، که بدی اورا گویند، پس مرگ همسان آن باشد.» و آن کسی که او (=گاو) را مرگ برآمیزد (=بکشد) بدی او نیز <به سبب> مرگ (=کشتن، قتل) <گاو> است

۱۵- سریت چون آن سخن را شنید بازگشت و دوباره به سوی کاووس رفت و اورا از چگونگی آگاه کرد. این را نیز گفت که: «گاو به شگفتی گفت که: «مرگ‌ه درزمین جنگ کامه‌تر (=جنگ طلب‌تر) است. اکنون کشتن گاو را فرمان دهد.» ۱۶- کاووس را که میل برجنگ <بود> گفت که: «پیدا نیست که آن‌که فروهرش در هوم دور دارندهٔ مرگ است خود هست یا نه؟ و اگر هست زاید (=متولد شود) <و> پیدا شود یا نه؟» و به‌سختی فرمود که: «برو و اورا

بکش!» ۱۷ـ سریت گفت که: «به کشتن <گاو> توانا نیستم چه از ناله او مرا بخشایش (=ترحم) دردل است». ۱۸ـ کاووس گفت که: «به بیمان بیشه رو! که در آن پری سالاران بسیار مسکن دارند، بخشش (=ترحم) را از دل تو ببرند». (۸) ۱۹ـ سریت به بیشه رفت پریان بسیار را دید که دهان گشاده داشتند و ایشان برخروشیدند که: «بکش! عبخشای (=رحم نکن)!». ۲۰ـ بخشش (=ترحم) از دل او برفت، به بیشه باز رفت و با مشت سه جای پشت گاو را بشکست. گاو زاری <و> بانگ شگفت <بر> داشت. ۲۱ـ سریت پس‌از کشتن گاو از آن ناله که شنید آنگاه او را ناشادی گران بود. به‌سوی کاووس باز رفت و اورا ازآن‌چه روی داد، آگاه کرد. و خواست که کشتن او را فرمان دهد (=کاووس فرمان کشتن سریت را بدهد)، چه، <دیگر> او را زندگی بایسته نبود. ۲۲ـ کاووس گفت که : «من تورا بنکشم چه از تو گزیر (= چاره) <ندارم> (=جز تو چاره‌گری ندارم). ۲۳ـ سریت گفت که: «اگر تومرا بنکشی، آنگاه من تورا بکشم». ۲٤ـ کاووس گفت که: «تو مرا بمکش چه دهبد (=پادشاه) جهانم». ۲۵ـ سریت ناخرسندی همی کرد تا کاووس به او فرمود که: «به بیمان بیشه رو که پری‌ای سگ پیکر (=جادوگری به شکل سگ) در آن‌جاست و <او> تورا بکشد». ۲٦ـ سریت بدان بیشه رفت آن پری سگ پیکر را دید. پس پری را زد <پری> دوتا شد و <آنان> را همی زد تا هزارتا شدند. ایشان سریت را برجای کشتند و دریدند

۵

دربارهٔ پیدا بودن فرهٔ زردشت پیش‌از زایش (= تولد)

۱ـ چنان پیداست که چهل و پنج سال پیش‌از <آن> که زردشت به هم‌پرسگی <اورمزد> آمد، <از> فرینی(۱)، مادر زردشت که «دوغدو» خواندند بزاد. <فره زردشت> به شکل آتش ازآن اسر روشنی (= روشنی ازلی که جایگاه اورمزد است، روشنی بی‌انتها) فرود آمد، به‌آن آتش که پیش او بود، آمیخت. از آتش اندر مادر زردشت آمیخت. سه شب در همه گذرهای اطراف خانه، به‌شکل آتش پیدا بود (=متجلی بود). ۲ـ راهگذران نوری بزرگ همی دیدند ۳ـ نیز هنگامی که <مادر زردشت> پانزده ساله شد، به سبب وجود فره در او <چون> به راه همی رفت، آنگاه فروغ ازاو همی افتاد (=نور به اطراف می‌تابید).

٦

دربارهٔ پیوستگی فروهر ستوده زردشت

۱ـ که فروهر او در هوم <بود وسپس> در شیر گاو داده شد. با خوردن پدر و مادر <ازآن شیر>، باردیگر به آشکارگی آمد، که شرح آن در کتاب «ایر نموداری پزشن»(۱) روشن کرده شد

۷

دربارهٔ بازپیوندی (=انتساب) زردشت به اورمزد ازطریق دوبرتر که ازجهانیان جم و از مینویان نریوسنگ است، تخمه شماری (=سلسله نسب) زردشت

۱ــ «زردشت»، «پوروشسپ»، «اوروتسپ»، «هیچتسپ»، «چاخشنوش»، «پیتر- یپ»، «ارجت ارشو»، «هرزره»، «سپیتام»، «ویدشت»، «ایه‌زیم»، «فراه»، «ارغ»، «دور ـ سرو»، «منوشچهر»، «منوش خورنر»، «منوش خورناک»، «منوش»، «نریوسنگ» فرسته اورمزد که مادرش «وبزیگ»، «آریک»، «سریتک»، «بیتک»، «فرزوشک»، «زوشک»، «فرگوزک»، «گوزک»، «ایرج»، «فریدون»، «اسفیان همهٔ ده اسفیان ... «جم»، «ویونگهان»، «اینگهان»، «انگهان»، «هوشنگ»، «فرواک»، «سیامک»، «مشی»، «کیومرث» بود. (۱)

۸

دربارهٔ کوشش سخت دروغ (=اهریمن) برای کشتن زردشت

۱ــ هنگامی‌که نزدیک زایش (=تولد) او بود، اهریمن، دیو تب و دیو درد <و> دیو باد، هریک را با یکصد وپنجاه دیو برای کشتن زردشت فرستاد. ۲ــ ایشان به مینویی به درون مادر <زردشت> رفتند از تب و درد و باد (= نفخ) به‌رنج آمد. ۳ــ دریک نزدیکی آن‌جا جادوگری بود به نام «ستارگ»، که جادوپزشکترین بود (= کسی بهترین کسی بود که با جادو بیماران را درمان می‌کرد) به امید بهبودش ازجای برخاست و به راه افتاد. ۴ــ فرستهٔ اورمزد بانگ برد که: «به سوی جادوگران مرو! چه درمان بخش نو نیستند بلکه به خانه بازرو ودست را بشوی و به روغن گاو برآتش برده (=داغ شده) بمال ونیز هیزم و بوی خوش بتاب برای فرزند خویش، که در شکم توست» (۱). ۵ــ همان گونه کرد، درست بود (= سالم شد).

۶ــ دیگر <بار> همهٔ همکاران و هم زوران <اهریمن> آمدند اما چاره

نیافتند <و> بازگشتند ۷ــ گفتند که: «به‌سبب وجود آتش از همه سو، چاره نیافتیم، زیرا کسی را که باربسیار (؟) (۲) است. آن‌گاه اورا دشمن نباشد».

۸ــ درهمان شبی که <زردشت> بزاد (=متولد شد)، اهریمن سپاهبدان گزید (=فرمانده سپاه انتخاب کرد) و گند (=سپاه) آراست. شاید با یکهزار دیو و شاید که با دوهزار دیو. تازان و کوبان <برای> مقابله ایزدان کوشیدند. اساساً در آن زایش (=تولد)، فرهخود، به شکل آتش پیدا بود (=متجلی بود).
۹ــ و به‌سبب روشنی، پرتو و فروغ بخشیدن تا دور جای، آن‌گاه ایشان (= دیوان) چاره نیافتند

۱۰ــ سرانجام اهریمن اکومن را بفرستاد و گفت که: «تو مینوتری، زیرا که اندرونی‌ترینی (=محرم‌ترین دیوان هستی)، برای فریفتن براندیشهٔ زردشت برو <و> اندیشهٔ اورا به سوی ما، که دیویم، بگردان (=متمایل کن)».

۱۱ــ اورمزد بهمن را برای مقابله فرستاد ۱۲ــ اکومن پیشتر (=جلوتر) بود، نزدیک در آمده بود و خواست به درون رود. ۱۳ــ بهمن به چاره‌گری باز آمد و به اکومن گفت که: «وارد شو!». ۱۴ــ اکومن اندیشید که: «آن چه بهمن به من گفت نشاید کردن». بازآمد. بهمن وارد شد و به اندیشهٔ زردشت آمیخت. ۱۵ــ زردشت بخندید زیرا بهمن مینوی رامش دهنده است. ۱۶ــ هفت جادوگر پیش او نشسته بودند. بر اثر روشنی درون خانه خندیدنش در هنگام زایش به وضوح دیده شد. که «مانند دیگر مردمان <بود> که در هنگام زایش بگریند <جادوان> بترسیدند

۱۷ــ در همان زمان‌زایش، دستوری (= پیشوایی دین) بر دین را از اورمزد پذیرفت. ۱۸ــ چنان که در دین گفته می‌شود که: <اورمزد> در هنگام زایش او (= زردشت) گفت که: خواست اهو (=اورمزد) چنان است که تو که زوتیه - یعنی که پیشوای آذربدگانی ـ به من (= به‌زردشت) فراز گفت که: «تو باید دستورباشی». ۱۹ــ چون زردشت به‌سبب تن مادی داشتن به‌زبان مادی گفت اورمزد به‌سبب مینوی بودن آن‌گاه اورا <به‌مینوی> پاسخ گفت که: «ایدون به‌عنوان رد، ایدون به‌عنوان نیکی و هرآن‌چه از پرهیزگاری در آگاهی پرهیزگاران است. گوید که «تورا دستور <کرده>ام». (=اورمزد به‌عنوان رد همه چیز و به‌عنوان تجسم همه نیکیها و به‌عنوان منشأ همه تقواهایی که در علم متقیان است به زردشت می‌گوید که من تورا دستور دین گردانیده‌ام).

۲۰ــ دیگر روز پوروشسپ رفته و از جادوگرانی که در <آن> جای به افراط داشته می‌شدند (= باآنها مشورت می‌شد) پرسید که: «چیست اگرکودکان

در هنگام زایش بگریند و چیست اگر بخندند؟ ایشان (=جادوگران) پاسخ دادند که: «گریستن <به‌سبب> دیدن مرگ در پایان و خندیدن <به‌سبب> دیدن پرهیزگاری خویش است.»

۹

دربارهٔ برادران<ی> که دشمنان زردشت و برادر <و> خویش کربان، پسر فره کاستاران بودند(۱)

۱ـ فره کاستاران از کوخرید، کوخرید از خشم <و> منوشک خواهر منوچهر، زادند(۲).

۲ـ بدان‌گاه که زردشت زاد، پنج برادر بودند که نامشان: «براذروخش»، «براذرویشن»، «تور براذروخش»، «آزان» <و> «ودست»، (۳). ۳ـ پنج برادری ایشان ـ که میانه آنها تور براذروخش ـ کـه زردشت را دشمن‌تـرین بـود ـ مـانند پنج بـرادری فرزنـدان پـوروشسپ <بود> کـه زردشت میانه آنهـا بـود ٤ـ آن چهـار بـرادر زردشت دو کـه پیش از زردشت <بـودنـد> نامشـان «رتـرشتر» <و> «رنگوشتر» و دو کـه پس <از زردشت بـودند> «ودریکـا» <و> «وینددش». (٤) ٥ـ میانـه بـودن زردشت بـدان معنی است کـه : در میان پیشینیان و آیندگان است (٥) بدان زمان چنان آفریـده شـد که سه هزاره پیش‌از او آمد و سه <هزاره> پس <از او آید> تا باشد کـه چگونگی آن چه به پیشینیان بوده است، بیاموزد و نیز رفتار وروش آن چـه خواهد بود به آفریدگان بفرماید. ٦ـ درگاهـان چنین گفته شده است کـه: «آن هردو را از تو پرسم ای اورمزد! آنچه تاکنون آمده است (=اتفاق افتاده است، واقع شده است) <و> آنچه از این پس خواهد رسید.» (٦)

۱۰

دربارهٔ آزمایش<هایی> که دربارهٔ او شد <و آن> معجزه ایزدی و نشـان پیامبری که در او دیده شد

۱ـ آن‌گونه پیداست که روز پس‌از تولد، پوروشسپ یکی‌از آن پنج برادر

را که از نژاد کربان <بودند> ، خواند (=دعوت کرد) و گفت که: «نشان ونماد (= فـال و طالـع) پسرم را بنگـر(۱)!» ۲ـ <آن‌کرب> رفت، پیش زردشت بنشست و سر زردشت را سخت بپیچید تا باشد که کشته شود و جادوگران از ترس و بیم (۲) او بی‌بیم باشند. ۳ـ اورمزد <زردشت را> نگهداری کـرد چنان‌که درآن ده شب برای اقامت، سپندارمذ و اردویسور و اردای فرورد ماده(۳) را به زمین فرود فرستاد آن‌گاه او را (=زردشت را) بدی نیامد و دست آن کرب فراز خشکید

٤ـ آن جادوگر از پوروشسپ جان زردشت را، دربرابر آن بدی که او را از رفتار خودش رسیده بود خواست ٥ـ همان زمـان (= فوراً) پـوروشسپ زردشت را گرفت و اورا به کرب داد که: «آنچه خواست توست با او بکن!» ٦ـ اورا بستد و به پای گاوان، که در راه به آب همی رفتند افکند پیشرو گـاوان آن رمه،در نزدیکی <زردشت> بایستاد و یکصد وپنجاه گاو را که از پس او همی رفتند از او (=زردشت) بازداشت و پوروشسپ <اورا> گرفت و به‌خانه بازبرد. ۷ـ و دیگـر روز اورا به پـای اسبان افکند، پیشرو اسبان در نزدیکـ زردشت بایستاد و یکصد وپنجاه اسب که از پس او رفتند، از او (=زردشت) بازداشت و پوروشسپ <اورا> گرفت و به‌خانه بازبرد.

۸ـ روز سوم هیزم به‌هم چیده شد، (٤) و زردشت بالای <آن> نهـاده شد. آتش برافروخته شد (٥)، ازبن (= اصلا) ازآن نسوخت. وآن نشان بسـاخت (=آزمایش ایزدی) تقدیر شده دربارهٔ او (=زردشت) بود

۹ـ روز چهارم به آشیانهٔ گرگ افکنده شد ۱۰ـ گرگـ در آشیانه نبود هنگامی که دوباره خواست به سوراخ رود، چون بیست و چهارپای آمد همان گونه ایستاد، برجای خشکـ شد. ۱۱ـ در شب بهمن و سروش پرهیزگار میش کروشه‌ای(٦) شیر پستان (=دارای پستان پرشیر) را به سوراخ بردند و او تا روز جرعه جرعه (۷) شیر به زردشت همی داد. ۱۲ـ در بامداد مادر زردشت بدان امید که شاید استخوانی از او (=زردشت) از سوراخ بیرون آورد، بدان جـای رفت. ۱۳ـ و کروشه بیرون آمد، فراز دوید ١٤ـ و مادر اندیشید که گرگـ است و گفت که: <فرزندم را> بجویدی (=بخوردی) براثر سیری از اوست که همی روی (۸)». و فراز رفت چون زردشت را درست دید آن‌گاه او را برگرفت گفت کـه: «درطول زندگی <تـورا> به‌کس نـدهم حتی اگر هـردو ده «راغ» (۹) و «نودز»(۱۰) به‌هم رسند». ۱٥ـ که این دو ده در مغان(۱۱) آذربایجان <اند> که از چیچست شصت فرسنگـ <دور> است. زردشت از راغ و گشتاسب از

نودز بود و <از> این دو ده، واغ به نام ارغ پسر دور سرو پسر منوچهر است، که زردشت از نژاد او بود و نودز به‌نام نودز پسر منوچهر، که گشتاسپ ازنژاد او بود

۱۶ـ این نشان <پیامبری> او در هنگام زایش (=تولد) بود.

۱۷ـ روزی یکی از آن پنج برادر کرب زردشت را دید دیرزمان به بالا، فرود (=پایین) <و> به اطراف باگردش <سر> بنگریست. ۱۸ـ پوروشسپ پرسید که: «چه <بود> آن که به‌بالا نگریستی چه <بود> که به فرود <و> چه <بود> آن‌که به اطراف نگریستی؟».

۱۹ـ چنین پاسخ داد که: «آن‌که به بالا نگریستم، بدان سبب <بود> که دیدم که فره این <پسر> به آسمان بالا رود <و> از گفتار او روان مردمان به بهشت روند. آن‌که به فرود نگریستم، آنگاه دیدم که از کرده (=عمل) این <پسر> دیو و دروغ و جادو و پری در زیرزمین نهان شوند و دوباره به‌ستوهی (=باعجز) به دوزخ افتند آن‌که به اطراف نگریستم، آنگاه دیدم که گفتار این <پسر> همه زمین را دریابد (=به همه زمین برسد) و این‌که به عنوان قانون هفت کشور باشد. وآنگاه <او> قبایی از هفت پوست پوشیده داشت که فره هفت امشاسپند درآن بود.» ۲۰ـ تور براترورخش فراز رفت، چون به‌سوی راست رفت زردشت به چپ بتاخت چون به سوی چپ رفت، زردشت به راست تاخت. و او برتور برادر وخش پنهان شد و یافته نشد.

۱۱

دربارهٔ مخالفت او با زایشوران (=والدین)

۱ـ این نیز پیداست که دیوان به انجمن جادوگران و مشاوران بانگ بردند که: «آن فرزند پوروشسپ بی‌شعور و خل و نهان تباه (۱) (=دیوانه) است <از> هیچ‌کس از مردان و زنان بیم ندارد و پند نپذیرد.» ۲ـ به پوروشسپ آگاهی آمد و پوروشسپ به زردشت گفت که: «اندیشیدم که برای من پسری زاده شد که آسرون (= روحانی) ارتشتار (= سپاهی) و واستریوش (= کشاورز) (۲) باشد، اکنون خل و دیوانه‌ای باید به سوی کربان روی تا تو را

درمان کنند!»

۳ـ زردشت پاسخ داد: «چنین اندیش که آن پسر تو آسرون ارتشتار <و> واستریوش است». ٤ـ و به فرمان پوروشسپ دو اسب به گردونه بست و با پوروشسپ رفت. ٥ـ چون به آن‌جای (=جای کربان) آمدند پوروشسپ داستان را، چنان که بود، پیش یکی از آن پنج برادر کرب گفت. ٦ـ آن جادوگر جامی گرفت و در آن ادرار کرد و گفت که: «این را این پسر تو بخورد تا درست باشد (=بهبودی یابد)». ۷ـ وبدین <شیوه> داوری کرد، تا باشد که هم سرشت ایشان گردد. ۸ـ زردشت به پوروشسپ گفت که: «<این را> به آن‌که جامی و دستور (=مشاور) توست بازده!» و برخاست و به جای <خویش> بازرفت. ۹ـ زردشت در راه آن دو اسب را، به سبب تشنگی آب داد و اندیشید که: «بی‌سود بود رفتن من به درگاه کربان مگر این یکی که به سبب آب دادن اسبان آنگاه روان مرا افزونی <بود>.»

۱۲

دربارهٔ مجادلهٔ او با بدان

۱ـ این نیز پیداست که روزی دور سرو کرب که از همان پنج برادر <بود>، به خانهٔ پوروشسپ آمد. ۲ـ پوروشسپ یک جام شیر اسب پیش <او> نهاد و گفت که: «فراز یز! (=دعا بخوان)»، ۳ـ زردشت با پوروشسپ پیکار کرد (=مخالفت کرد) که: «من یزم (=من دعا خوانم).» ٤ـ پوروشسپ گفت که: «او (=دورسرو) این‌را ورد و دعا خواند.» و تا سه بار دراین باره <با یکدیگر> مخالفت کردند ٥ـ زردشت برخاست و آن پای راست <خویش> بر جام کوفت و بریخت ٦ـ وگفت که: «پرهیزگاری را ستایش کنم مردان و زنان پرهیزگار را ستایش کنم، ای پوروشسپ بهر (=بخش، نعمت) را باید بدان کس واگذاری که بدان ارزانی است!» ۷ـ و دورسرو به زردشت گفت که «چون تو نخستین <کسی هستی> که بهر و روزی مرا افکنده‌ای آنگاه تورا از هردو چشم ببرم (=کور کنم) و بمیرانم». ۸ـ زردشت مجادله کرد که: «من تورا به وسیله درست اندیشی با دو چشم بنگرم و تورا بمیرانم.» ۹ـ ایشان

دیوزمان یکدیگر را بـه دوزنگری (= انتقام) همی نگریدنـد و سرشت ایــزدی زردشت بر جادوگری او چیره شد

۱۰ـ دورسرو فراز آشفت و اسب خواست، گفت که: «این را ایستادن‌نتوان (=این را تحمل نمی‌کنم)». بـر اسب نشست، چون اندکـی رفته بود، براثـر دردی گران (=سخت) از اسب بیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند (=نوه) او نیز درهمان‌جا مردند

۱۳

دربارهٔ آرزوی پرهیزگاری او (=میل او به تقوا)

۱ـ چنین پیداست کـه چون پـانزده سالـه شد، پسران پـوروشسپ از <دارایی> پدر بهر (= سهم) خواستند وسهم ایشان از <دارایی> پوروشسپ بخشیده شد. ۲ـ در جامه‌ها کستی‌ای برد دوکرد (=دولا) که پهنای آن چهـار انگشت <بود> و سه‌باو دور کمر پیچاندن امکـان داشت. زردشت <آن‌را> برگزید <و> فراز بست

۳ـ این از راهنمایی بهمن بود کـه در هنگام تولد به اندیشه او بیامـد و اندیشه‌اش را از هرچه به آیین نیست ببست و بدان چه به آیین (=درست) است، تفته (= راغب) کرد

۱٤

دربارهٔ سرشت بخشایشگر (=طبع رحیم) و بردباری(۱) او

۱ـ این نیز پیداست که رودی بود <که آن‌را> «برهنه زن» یا «هن» (۲) می‌خواندند. ازآن‌روی که به‌سبب عظمت و سرعت رود زن را، مگر این‌که بـرهنه باشد، توان گذشتن ازآن نبود. و مردم پیرـ چنان که دردین آن‌که را پنجاه سال

است «هن» خوانده شود ــ به‌سبب ناتوانی به‌پیری خود قادر به‌رفتن درآن نبود.

۲ـ زردشت به‌کنار آب (=رودخانه) آمد. از زن و مردم پیر هفت تن آمده بودند، و او ایشان را مانند پل بگذرانید <این> نشان پل بودن <او> برای عمل کنندگان (۳) <به‌دین> است، یعنی گـذارمگر (=عبوردهنده) ایشان بـه بهشت است

۱۵

دربارهٔ راد سرشتی او

۱ـ پیداست علفی که برای ستوران پوروشسپ انبار شده بود، درتنگسالی نه‌تنها به ستوران پوروشسپ <داد> بلکه بـه سبب بخشایش (= ترحم) به ستوران دیگران ــ که به سبب تنگسالی ازگرسنگی دم یکدیگر را همی خوردنـد ــ به فراوانی آنگاه ایشان را <نیز علف> داد

۱٦

درباره رها کردن او هوس<های> مادی <و> گرفتنش راه پرهیزگاری را

۱ـ این نیز پیداست که هنگامی که بیست ساله شد، برخلاف میل پدر و مادر <ازآنان> دور شد از خانه برفت. ۲ـ بپرسید که: «کیست پرهیزگارتر <و> درویشان را پرورانندہ‌تر؟». ۳ـ گفتند کـه: «آن کوچکترین پسر «تـور اورورودوه» که هرروز جامی آغنین، اسب بالا (=به‌اندازه قد اسب) پر از نان و شیر <و> خورشهای دیگر، به درویشان دهد». ٤ـ زردشت بدان جای رفت و برای همیاری و پرورش (=نگهداری، غذا دادن) درویشان، اندازه در مرد گران (=قوی، نیرومند) خوراک به پیش درویشان برد. کارکرد (= مؤثر بود)

۱۷

درباره بخشایش (=ترحم) او نه تنها برمردم بلکه نیز <بر> دیگر آفریدگان

۱ـ این نیز پیداست که او سگی دید که هفت بچه زاییده بود و تا آن‌گاه سه روز بود که خورش نیافته بود. هرچه دید آنگاه دهان بدان فراز برد و بی‌رمق بود، زردشت چاره کرد. به سرعت نان به سوی او برد اما چون <نان> را برد <سگ> بمرده بود

۱۸

دربارهٔ گزینش خوب زن، بنابر آرزوی خود و خواست پدران و پیش از یافتن <زن> سزاوار نژاد خود را نیامیختن

۱ـ این نیز پیداست که هنگامی که پدر برای او زن خواست زردشت به زن خطاب کرد که: «باید روی به من بنمایی! (= نشان دهی) برای این‌که چهره <و> رخسار و رفتار اورا ببیند <و> این‌که چهره او دلپسند است یا نه بشناسد. ۲ـ زن روی ازاو برگردانید ۳ـ و زردشت گفت که: «کسی که روی از من بازگیرد، مرا احترام نورزد (۱) (= نکند)».

۱۹

دربارهٔ پند پذیرفتنش از بدان و بچگان به خواهش شنیدن تا آن چند را <که> سودمندی <آن> آشکار است، آن را پذیرفتن

۱ـ این نیز پیداست که نزد گروهی آمد که در <آن> جای به دانش بسیار <از دیگران> شناخته‌تر بودند از ایشان پرسید که: «چیست روان را فریاد ـ

رس‌تر؟». ۲ـ گفتند که: «درویشان را پروردن (= غذا دادن) و علف به‌گوسپندان دادن، هیزم به سوی آتش بردن و هوم به آب ریختن و دیوان را به گفتار بسیار ستایش کردن، ـ به‌گفتاری که بردین گفته شود ـ».

۳ـ آن‌گاه زردشت درویشان را پرورد و گوسپندان را علف داد و هیزم به‌سوی آتش برد و هوم را در آب فشرد اما هرگز، به هیچ روی دیوان در گفتار زردشت ستوده نشدند

۲۰

دربارهٔ آمدنش به سی سالگی

۱ـ چنان پیداست که <با> گذشت سی سال پس‌از تولد <زردشت> ماه اسپندارمذ و روز انیران (سی‌ام اسفندماه) درآن سرزمین که چهل و پنج روز پس‌از نوروز جشن «بهار» بوده خوانده شده، رفته بود(۱). ـ جایی مخصوص پیدا بود، که مردمان از نواحی بسیار بدان جشنزار می‌رفتند ـ ۲ـ زردشت چون برای رفتن به جشنزار آغاز رفتن کرد در راه در دشت، تنها بخفت. ۳ـ در خواب دید که: مردم گیتی با آرایش کامل (= آماده) <روی به> اباختر (= شمال) داشتند، تااین‌که همه مردم روی زمین در اباختر پیدا شدند. در رأس ایشان «میدیوماه آراستایان» (۲) ـ که آراستای برادر پوروشسپ بود ـ. پیشتر از همه مردم، میدیوماه <وسپس دیگران> به پیش زردشت رفتند.

۴ـ نشان <این> بود که نخست میدیوماه، پس همه جهان مادی <به زردشت> بگروند

۲۱

دربارهٔ آمدنش به همپرسگی (= دیدار)

۱ـ <پس‌از> سپری شدن پنج روز جشنزار (۱)، ماه اردیبهشت روز دی

بهمن (= روز پانزدهم) بامداد، زردشت برای کوبیدن هوم به‌کنارهٔ آب دائیتی فراز رفت. که به سبب دیدار زردشت در آنجا، رد (=سرور، رئیس) آبهاست.
۲ـ <عمق> آب تا به‌چهارخانه (= فاصله کتف تا مرفق) بود و زردشت بدان بگذشت. نخست تا ساق پای او بود و دوم تـا زانو و سوم تا محل جدا شـدن دو ران (=کشالهٔ ران) و چهارم تا گردن. ۳ـ نشان این بود که دین او چهاربار به اوج رسد که تجلی آن با زردشت هوشیدر هوشیدرماه و سوشیانس (۲) است. ۴ـ هنگامی که از آب بیرون آمد و جامه پوشید آن‌گاه بهمن امشاسپند را دید، به شکل مرد نیکچهر، روشن، برازنده که موی گزیمه (= فرق‌دار، دوتا) داشت ــ که گزیمه نشان دویی است ــ جامه‌ای که مانند ابریشم بود پوشیده داشت که هیچ بریدگی <و> درز درآن نبود، چه خود روشنی بود (=زیرا از نور بود) و بالای او (=قد او) نه برابر زردشت بود

۵ـ از زردشت پرسید که: «کیستی و از چه کسانی؟ به‌چه چیز آرزومندتری و کوشش تو برای چیست؟»، ۶ـ و پاسخ داد که : «زردشت سپیتامانم در جهان <به> پرهیزگاری آرزومندترم مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان‌است، آگاه باشم و چندان پرهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک بنمایند (=راهنمایی کنند).»

۷ـ بهمن به زردشت فرمود که: «بالا رو به سوی انجمن مینویان!».

۸ـ آن‌اندازه را که بهمن بـه نه‌گام رفت، زردشت به نود گام <رفت> و هنگامی‌که نود گام رفته بود انجمن هفت امشاسپند را دید. ۹ـ هنگامی‌کـه به بیست و چهارپایی امشاسپندان آمد، بـه سبب روشنی بزرگ امشاسپندان آن‌گاه سایه خویش برزمین ندید ۱۰ـ انجمنگـاه (=محل انجمن) در ایرانویج بود، در سوی خراسان (=مشرق) دربار (=ساحل) دائیتی ۱۱ـ زردشت نماز برد، گفت که: «نماز به اورمزد، نماز بـه امشاسپندان!» و پیش رفت، در جای پرسشگران بنشست

۲۲

دربارهٔ سؤال پرسیدن زردشت

۱ـ از اورمزد پرسید که: «در جهان مادی نخستین برترها کدام است؟ دوم

کدام؟ سوم‌کدام؟»، ۲ـ اورمزدپاسخ دادکه: «نخستین‌برتری‌اندیشهٔ‌نیک، دوم‌گفتار نیک، سوم کردارنیک»، ۳ـ زردشت پرسیدکه: «کدام نیک، کدام نیک‌تر، وکدام از همه برتر است؟»، ۴ـ اورمزد پاسخ داد که: «نام امشاسپندان نیک دیدار ایشان بهتر، فرمانبرداری ایشان ازهمه برتر». ۵ـ پس دوگانگی بنمود (= متمایز) و جدایی <آن‌ها‌را> درهر نظم نشان داد. گفت که: «از این میان‌ها آن‌گاه کسی که دروند (=گناهکار) است بدکاری را درست داشت ــ آن بدکاری آرزوی اهریمن بود ــ پرهیزگاری را مینوی افزونی (=سپندمینو اورمزد) اورمزد پرهیزگاری را درست داشت.» و اساسا جدایی روشنان را از تاران (= آفریدگان اورمزدی را از آفریدگان اهریمنی) درهر نظام بنمود (= نشان داد). ۶ـ و گفت که: «ما دوجینورا(۱)، نه آرزو، نه گفتار، نه کردار، نه دین، نه وجدان باهم است. آنکـه روشنی را دوست دارد، آن‌گـاه اورا جای بـا روشنان است <و> کسی که تاریکی را، با تاران.»

۷ـ درهمان روز سه بار خرد همه آگاه (۲) (=دانش اورمزدی) را به سوی <زردشت> برد، درهمان دیدار نخستین آسمان را با روشنی بزرگ ودرخشش نشان داد، با <این> نمودار تیرگی را از نظرش بازداشت که دیدار اوتارانا با تاریکی است

۸ـ <اورمزد> چهرهٔ خویش را به اندازهٔ آسمان بدو بنمود (= نشان داد) که سر در اوج آسمان داشت، و پای در آسمان پایین <و> دست برای <و> هرجی سوی آسمان می‌رسید. ۹ـ و آسمان را به مانند جامه‌ای پوشیده داشت و شش امشاسپند همتد او بیدا بودند بدان‌گونه در دنبال هم، که هریک اندازه افکندنی از دیگری آشکار بـود. ۱۰ـ امشاسپندان سه نـوع پساخت (۳) (= آزمایش ایـزدی) دردین را، نشان دادنـد. ۱۱ـ نخست کورهٔ آتش را و زردشت به‌وسیله اندیشهٔ نیک، گفتار نیک کردار نیک سه گام پیش رفت، درگذشت. ۱۲ـ دوم فلز گرم بر سینهٔ <او> ریخته شده بر او دیفه‌رد (=یخ بست) به دست گرفت وبه‌سوی امشاسپندان داشت. اورمزد گفت که: «پس‌از <رواج> پاک دینی، هنگامی که اختلافی در دین باشد آن را شاگردان تو بر اهو (= پیشوا) برزنند <و او> بادست برگیرد، با <دیدن> آن همه جهان مادی <بدو> بگروند. ۱۳ـ سوم بریدن با کارد، پیدا شدن درون شکم جریان یافتن خون به بیرون، پس دست بر <آن> مالیدن <و> درست شدن

۱۴ـ باآین نشان داده می‌شود که تو و همدینان تو با وجدان استوارخیفی، دین پاک را بپذیرند آن‌گونه که با چنین سوزش آتش و جریان فلز گرم وبریدن

با تیغ از دین به برنگردند

۲۳

دربارهٔ هفت دیدار دین، که به اندازهٔ هفت امشاسپند است، که درهفت جای بود

۱ـ دیدار نخست، زردشت، به‌سبب اورمزدی بودن، باتن اورمزدی درکنار آب دائیتی به دیدار آمد

۲ـ دوم، به سبب بهمنی بودن، از پنج‌گونه گوسپند که نماد مادی بهمن‌اند، هفت <تن> در گریوه داوسند، (۱) به دیدار زردشت آمدند. در آن روز پیش‌از آمدنشان (= آمدن گوسپندان) به دیدار، زبان ایشان گشوده شد <و> به زبان مردم <سخن> گفتند

از آبزیان: نوعی ماهی <به> نام «ارزوای» از سوراخ زبان، قاقم سپید، سمور سپید، <از> پرندگان: کرشفت مرغ و سیمرغ، از انواع دیگر، از فراخ رفتاران (=جانوران وحشی): خرگوش، که راهنمای ددان به‌سوی آب است و از چرا ارزانیان (جانوران اهلی): خریز سپید. ایشان (=جانوران) به مردم سخنی (= به زبان آدمی) دین را از اورمزد پذیرفتند و به ردی(۲) (=سروری،ریاست) <این> پنج نوع گماشته شدند که تا همه جانوران نیز به زبان خویش، چندان که آنان را دانش، توان، نیروست، ستایشگر دین باشند <دین نیز> دربارهٔ نکشتن و آزار نرسانیدن و نیک داشتن پنج نوع گوسپند به زردشت شگفت ـ ترین اندرزها را فرمود

۳ـ دیدار سوم، به سبب اردیبهشتی بودن، مینوی آتشها با زردشت درآب سجن(۳) به دیدار آمدند. در آن دیدار، نیک داشتن آتش بهرام، نگهداری و پرستش همه آتشها بدو نشان داده شد

۴ـ دیدار چهارم به سبب شهریوری بودن، مینوی فلزات، در سرای روستا در میناو(۴) (؟)، با زردشت به دیدار آمدند نیک داشتن فلزات دادن سلاح و ابزار جنگ را به او اندرز داد

۵ـ دیدار پنجم به‌سبب سپندارمذی بودن، مینوی کشورها ناحیه‌ها و استانها و روستاها و ده‌ها چندان <که> بایسته بود، با زردشت به دیدار

آمدند در سدویس بر گریوهٔ دمندان(۵) (؟)ـ که چشمه‌ای است از اسنوندکوه بیاید و به دائیتی رود. دربارهٔ نگهداری و پرستش زمین این را نیز اندرز داد که هر ده را گواه مؤمن و هر روستا را داور قانون‌دان و هراستان را موبد راستکام و هرناحیه را رد پاک <باید> گماردن. راس همه مغان، اندرز بدی (=مشاور کل)، موبدان موبدی تعیین کردن و خدایی (=حکومت) اورمزد را به‌وسیله او نظام دادن

۶ـ دیدار ششم، به‌سبب خردادی بودن مینوی دریاها <و> رودها در اسنوندکوه با زردشت به دیدار آمدند. دربارهٔ نگهداری و پرستش آب <اندرز> گفت.

۷ـ دیدار هفتم به‌سبب امردادی بودن مینوی گیاهان در «درجین زبار»(۶) در ساحل آب دائیتی، یا جای دیگر، با زردشت به دیدار آمدند <اورمزد> نگهداری و پرستش گیاهان را بر او (=زردشت) آشکار کرد.

۸ـ دیدار هفتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه دریک سال است(۷).

۲۴

دربارهٔ کمال دین

۱ـ که در سر ده سال میدیوماه آراستاییان به زردشت گروید ۲ـ پس با دیدار یافتن دوباره به دیدار اورمزد آمد، وگفت که: «در ده سال یک مرد بمن گرویده ۳ـ اورمزد گفت که: «روزها<یی> باشد که <تنها> چندتن به تو نگرویده باشند زیرا آفرینش مادی رستاخیز این است که جز دهاک (= ضحاک) همه‌کس به داد فرشگرکرداری(۱) (=قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاک توبه ناکرده کشته شود

۴ـ درهمان دیدار هنگامی که از پیش اورمزد بیامد، دین کامل را، به‌راستی به سپندارمذ آشکار کرد ۵ـ پس‌از آن، درطول دوسال کویها و کربهای (۲) گشتاسپ، به فرمان گشتاسپ، به دشمنی سی وسه دروغ دربارهٔ او گفتند. آن سی‌وسه دروغ نمودار سی وسه دین بد (= اعتقاد نادرست) بود که به مخالفت

با دین ایزدان آمد. به پیدایی ازدین آن سی وسه بند نشان بستن سی و سه قانون بد به‌سی‌وسه ثواب برتر است(۲). شرح <آن> در دین تا <آن‌گاه‌که> گشتاسپ ـ پس‌از بازنمودازی (= ارائه، نشان دادن) داستان‌وار و بسیارگونه وخشوری (= پیامبری) و مینوسرشتی که به گواهی سه امشاسپند ابر گفتار یعنی بهمن، اردیبهشت و آذر بـرزین مهر، کـه به تجلی مـادی به گشتاسپ و انجمن بـارگاهیان آشکـار شدند دیـده شد ـ دیـن را از زردشت بـذیرفت <بپذیرفت>.

۲۵

دربارهٔ آنچه از پیش، از نیکی زردشت (=به سبب نیکی زردشت) دیده شد <و این‌که> چگونه او به نموداری (=هدایت) از اورمزد <دین را> بـه جهانیان نمود

۱ـ که در ده سالگی <دین> «میدیوماه» «در غیستان بیشه»، (۱) که جای خوکـ و گراز است، <به‌دین> گرود. ۲ـ و دربیست سالگی کوی پسر کندا(۲) (؟) بگرود. ۳ـ در سی سالگی <دین> میونان(۳) به شهرهای ایران رسند و آن نژاده‌ترین (=اصیل‌ترین) کویها را برده گیرند ۴ـ در چهل سالگی «وهونیم اوروشتاران» (۴) زاید ۵ـ در چهل و هفت سالگی <دین> زردشت درگذرد درحالی‌که اورا هفتاد و هفت سال و چهل روز باشد در ماه اردیبهشت روز خور (روزیازدهم) <که باحساب> هشت ماه و هیزه (=کبیسه) به ماه دی روز خور برده شده است(۵). کـه مراسم یزشی همچنان در اردیبهشت مـاه است. ۶ـ در شصت و سه سالگـی فـرشوشتر (۶) درگـذرد ۷ـ <و> در شصت و چهـار جاماسپ، که پس‌از زردشت موبدان موبد بود. ۹ـ در هفتاد و سه سالگی «هنگ اوروش»(۷) پسر جاماسپ <درگذرد> ۱۰ـ درهشتاد سالگی «آسموخونت»(۸). ۱ـ در هشتاد سالگی «ویش‌یا» (؟)ـ که اخت جادوگر نیز خوانده شود ـ شش <تن> از دینوران (=دینداران) بزرگـ را بکشد که است: دو دختر زردشت که نامشان «فرین» و «سریت» است و «اهلوسنود» میدیوماه و سه <تن> دیگر که در دین مشهورند(۹). ۱۱ـ در یکصد سالگی از «وهونیم» که در چهل سالگـی

دیـن زاده شد، «سین» (۱۰) زایـد و در دویست سالگی <دین> درگـذرد بـا <داشتن> صد شاگرد ۱۲ـ در سیصد سالگـی <دین> در روز شبی (۱۰) (=تاریکی، کسوفـ (؟)) باشد، پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد

۲۶

دربارهٔ سه قانون که زردشت به برتری آموخت (= تعلیم داد)

۱ـ نخست این <که>: به «مجادله ناراست نزد کسان مروید!» ۲ـ دوم اگر با شما به ستم رفتار کنند دادگری پیش گیرید ۳ـ سوم خویدوده کنید که برای ادامه نسل پاک بهترین کـارهای زندگان است و عـامل نیکـ زایـی فرزندان است(۱) (؟)

۲۷

دربارهٔ پنج خوی اسرونان (=پیشوایان دینی) و ده اندرز که همهٔ اندرزهای دین بدان پیوسته است(۱)

آن پنج خو:

۱ـ نخست بی‌گناهی.

۲ـ دوم، گزینش میان اندیشه‌ها، گفتارها، کردارها <که> اساساً شناخت نابودی از بقاست، چون <شناخت> خرفستران (= جانداران زیانکار) از گوسپندان، و دهش <شایسته> از دهش <ناشایست> (۲) که <شناخت> پرهیزکاران شایسته از گناهکاران ناشایست است.

۳ـ سوم، دستور داری (=بزرگداشت دستور)، یعنی آن‌چه داناترین و راستگوترین رد (= پیشوای دینی) به دانایی، بیاموزد (=تعلیم دهد) به‌راستی فرا گیرد.

۴ـ چهارم، یزش (=پرستش، عبادت)، که ستایش اورمزد شناختن <و> اندیشیدن <او> است به عنوان اصل همه نیکی آفرینندگی <و> خدایی (=قدرت)، معترف بودن به دین او وگسش، نشان دینش را بسته داشتن است. یزش روشنان (=ثوابت) تکریم آنهاست(۳)(۴). یزش چهار مادران، که آتش آب و زمین وباد(؟) است،ـ که آفریدگان مادی از آن ساخته شده است ـ پاکی <و> پاکیزه از مردار و دشتان (=ناپاکی زنانه) و گند و دیگر آلودگیها داشتن است، تا باشند که چیزها که از آنها ساخته شوند، درست چهرتر، خوشبوتر، و پاکتر و کم‌عیب‌تر باشند. یزش مردم، رادی بردانش و خواسته (=مال) است. یزش گوسپندان علف <دادن> و کم‌آزاری و پیمانداری (=اندازه نگهداشتن)

است. یزش گیاهان، کشت ورزیدن (=گاشته را به بر رسانیدن) وبرای خوردن افراد شایسته آماده کردن است. یزش همه ایزدان ستودنی، روشنان (=آفریده‌های اورمزدی) <و> آفریدگان مادی، به‌سزا ستاییدن و با دشمن آنان جنگیدن است، که ستایش درست به‌ذکر درست دین شاید (=ممکن است). یزش هرکس پیشه خودرا، چندان که ممکن است ـ وظیفه <خودرا> کم‌گناه‌تر روا داشتن

۵ـ پنجم، از روی میل(۵)، شبانروز با دروج خود جنگیدن و درازی زندگی (=در طول عمر) از اعتراف به‌دین برگشتن و وظیفه را از دست نهشتن است.

آن ده اندرز:

۶ـ نخست، برای لزوم نیکنامی سالار، آموزگار، رد (=رئیس،سرور) وپدر خویش، به‌نیکنامی رفتار کردن.

۷ـ دوم، برای بدنام‌نبودن سالاران از بدنامی سخت دوربودن.

۸ـ سوم، برای چوب نزدن و برای آزار ندیدن از آموزگار خود ـ با آن چوب درازـ بدان‌چه از آموزگار خویش، شنیده است، بدان <او را> بدنام نکردن

۹ـ چهارم، برای ندزدیدن شهرت از پرهیزگاران آنچه از آموزگار خویش آموخت، به‌رادی به شایستگان بازسپردن.

۱۰ـ پنجم، برای رواج دین، نزد ثوابکاران <و> کیفر گناهکاران را به داد نهادن

۱۱ـ ششم، برای جای‌دادن پرهیزگاری ایزدان در خانهٔ خویش، راه نیکان را به‌خانه گشاده داشتن.

۱۲ـ هفتم، دروغ را ناآگاهانه در یاد(۶) رخنه ندادن، با نکان‌کین نداشتن و به‌توبه‌نیاکردن از گناه، اصرار نورزیدن است.

۱۳ـ هشتم، برای بریدن دروغ از یاد، کین را از اندیشه دورکردن و از گناه به‌سرعت توبه‌کردن.

۱۴ـ نهم، پیشروی وپسروی دین‌را بشناختن است، پیشروی <یعنی> دین را در پیش فراز داشتن وکار وبهر بدان خواستن. پسروی <این که> اگر بلایی به‌دین رسد، دین را بازپس داشتن و تن را به‌عنوان سپر دین داشتن.

۱۵ـ دهم، برای فرمانبرداری، نسبت به‌خدای (=فرمانروا) و رد (=رئیس) و دستور دینی فرمانبردار بودن.

۳۸

دربارهٔ سه‌بخش دین (=کتاب اوستا) که کلی و میانه و مشروح است که تقسیم آن همانند و همسان اهونور است، که خود نشان نسکهاست

۱ـ نخست «اهونور» به سه «پیمان» بخش شد که در دیگر در (=باب) نمود (=نشان داد)، به‌همین سان گاهان را نیز سه <بخش> است که سه گاه، چهارگاه و پنج گاه است (۱). همچنین نسکها را نیز سه <بخش> است که گاهانی و هادمانسری و دادی(۲) خوانده شود. ۲ـ و پس اهونور به‌شش بخش شد که نیم‌گاه خوانند. همچنین گاهان را نیز شش <بخش> است که خوانده شود: «اهونودگاه» و «اشتودگاه» و «سپندرمدگاه» و «وهوخشترگاه» و «وهیشتوشتگاه» و <هفت یسن> (۳). همچنین نسکهارا نیزشش <بخش> است چنان که گاهان را دو <بخش> که خوانده شود: یکی «گاهان گاهانی» که پشت است، یکی دیگرگاهان. هادمانسر را نیز دو <بخش> است: یکی «مانسر پردخشگ آراستار» که «بچیق» و «رتوشتاشیتی» است و یکی «مانسر پردخشگ به» که هادمانسرهای دیگر است ودادی را نیز دو <بخش> است که یکی «داجددیو» است ـ که «ویدیوداد» است و یکی «داد زردشت» که دیگر دادهاست. ۳ـ پس به‌بیست و یک بخش شد، همچنان که اهونور را بیست و یک واژه است. و گاهان <نیز> بیست و یک است که اهونور، ستایش اهلوی <و> بهان کرداری است از یانیم‌من تا ایریمن که با هم بیست و یک‌اند. نسکها <نیز> بیست و یک است(۴).

۴ـ پس گاهان به دویست و هشتاد و هشت وچست(=بند؟) بخش شد. نسکها نیز به دویست و هشتاد و هشت رسته که هر رسته‌ای دری (=بابی)

برده است (= هر رسته‌ای در باب موضوعی است). دربارهٔ چندی و چونی آن به عنوان مثال نموده می‌شود (=نشان داده می‌شود) مانند: «پیکار ردستان» که قانونهای پیکار (=نزاع) از آن پیداست. «زخمستان» که دیهٔ زخم از آن پیداست. و «ستورستان» که گناه و میزان دیهٔ زخم برستوران و گوسپندان از آن پیداست. «ارتشتاران» که <قانون> کارزار از آن پیداست. «هشوش‌هورستان» که آیین مالکیت و نگهداری گوسپند ازآن پیداست. «دانه کارستان» که <آیین> برزیگری از آن پیداست و «ورستان» که <آیین> ور و پساخت از آن پیداست. دیگر به همین‌گونه(۵) ...

۵ـ پس گاهان به یکهزار و شانزده گاه بخش شد و نسکها به هزار و یک فرگرد. که هادخت(۶) رد نسکهاست و ایریمن(۷)، که برترین سخن دربارهٔ رستاخیز است، رد فرگردهاست و بر دیگر فرگردها آنگونه گرد آمد که هزار کلیم(۸)(؟) غله و علف بسته را. اگر روی آن هزار، یک <کلیم> بزرگ بگذارند که همه را از تگرگ و باران و آن باد گرم و سرد نگهدارد.

۶ـ و پس گاهان به‌ششهزار و ششصد و شصت و شش واژه بخش شد و بر نسکها همگی نیز ششهزار و ششصد وشصت وشش دادستان (= حکم) برنهاده است. ششهزار و ششصد و شصت و شش واژه در گاهان نمودار <ی> است از آمدن پتیاره (= اهریمن) برآفرینش تا به‌فرجام شش هزاره. هر هزاره‌ای ده سده، که <برروییم> شصت سده باشد، و هر سده‌ای ده دهه، که در آن سرما وتنگی سخت باشد، <برروییم> ششصد دهه باشد، و هر دهه‌ای ده سال که <بر روییم> ششهزار سال باشد(۹).

شش واژه نخست گاهان نمودار شش هزاره است و پس شصت، آن شصت سده وپس ششصد، آن ششصد دهه و پس ششهزار، آن ششهزار سال را. ۷ـ ایریمن که انباز اردیبهشت(۱۰) درسر (=پایان) گاهان است <نمودار> آن پنجاه و هفت سال سوشیانس است و نیز بدین سبب «ایریمن» <و> از «ستایش اهلوی» تا سر (=پایان) «ایریمن یزشنی» همه پنجاه و هفت واژه است. چنانکه «ایریمن» بیست و چهار، «ستایش اهلوی» دوازده و «ایریمن یزشنی» بیست و یک. همه <با هم> پنجاه و هفت <واژه> است(۱۱).

به نام ایزدان، گفتار زادسپرم جوان جمان

۲۶

دربارهٔ ساخت (=ترکیب) مردمان از تن، جان و روان

۱ــ که تن، که سازندگان آن گوشت، و استخوان و پی <و>دیگر... اند همانند است به خانه که ساختش (=ترکیبش) از گل و سنگ و چوب <و> دیگر... است.

۲ــ فروهر(۱) رویاننده که دست <و> پای برویاند و نری و مادگی پدید آورد و رگ و پی را بسازد و استخوانها را بههم پیوند دهد و راه گذر پدید آورد، که در و روزن گشاید <همانند است> بهبنا که خانه سازد.

۳ــ و جان، که تن را زنده دارد همانند است به آتش اندر گنبد که بر آتش<گاه> نشانند ــ از این روی که آتش جای بر آتشگاه <دارد> و به همهسوی گرمی برساند، روشنی و فروغ بهدر بیفکند، در سراها دیده شود و خود باخورش زیست کند، اگر از خورش دور ماند نزار <و> ناتوان شود نخست اطراف گنبدها سرد شوند. هنگامی که کاملا سرد شد، همه گنبد سرد شود. آن نور و روشنایی که دیده میشد، نیز ناپیدا شود، همینگونه گوهر جان روشنی و گرمی است، جای آن در دل است، چنان که آتش را <جای> برآتشگاه است. و خون را در رگها گداخته، همه تن را گرم دارد. نور <و> فروغ را بالا برد، به دو روزن (=سوراخ) که برسر است ــ که خود چشماناند ــ بیفکند. بینایی چشمان، بویایی بینیها و شنوایی گوشها و مزهگری (=چشایی) دهان و بساوایی (=لامسه) تنها و جنبش قالب از این جوهر (=سرشت) است(۲).

۵ــ برمرازی <موجود> زنده به وسیله خورشها، آب و ... آتش، که اندازه به‌اندازه گذارده شده است. بدان شیوه <و> نشان است که دیگی برای ساختن خوراک، که خورش و آب در آن <و> روی آتش نهاده و آتش بیرون آب درون را گرم کند تا خورش به سمان (=توام) رسد. و آنچه شایسته است از دیگ بیرونگرفته شود. ۶ــ چه شکم همانند دیگی است که خورش و آب درون <خود> دارد. به وسیله آتش جانی بهآیین گرم شود. هنگامی که بهحد خویش آمد، به وسیله نیروی ذاتی آنچه روشن زورمند است بــه دل کشیده شود <و> از دل بهشاهرگ. بهوسیله خون <آنرا> به سر و دیگر <اندامهای> تن روان کند و بر مغز سر افزونتر باشد. بینایی چشمها و دیگر حواس از اوست. دست وپای نیز از آن زور پذیرند و آنچه غیرلازم است به زور سپوزایی (=دفع) بهبیرون رانده شود. سرانجام فرازگذشتن (=مردن) جان، نخوردن اخو(۳)(=وجود؟) نزاری آتش جانی، سردشدن دست و پای و برخاستن از دل و سردبودن دهان، از میان رفتن روشنایی چشمها، همانند سردشدن آتش است(۴).

۷ــ و سپاهبد روان است، که خدای (=فرمانروا) و نظمدهندهٔ تن است، که بر آن رد است، جایگاه در او دارد. همانند است به افروزندهٔ آتش که مراقبت، پاک و درست داشتن گنبد و برافروختن آتش در وظیفه اوست.

۸ــ و آن هنگام که تن خفته است، روان بیرون شود، باشد که نزدیک <و> باشد که دور برود. اشیاء را بنگرد (=نگاه کند)، بههنگام بیداری دوباره در تن رود، مانند آن هنگام که وظیفهٔ آتش افروزنده، نــزدیک ایستادن بهآتش افروخته است. هنگامی که آتش را نهفت <و> در گنبد را بست باشد که نزدیک <و>باشد که دور برود. ۹ــ اما چون که آتش آفریدهٔ مادی <و> گنبد ساخت جهانیان و آتش افروزنده مردم و جان مینو، تن آفریدهٔ دادار <و> نظمدهنده تن روان مینوی است، از هر حیث بخشها، ویژگیها <ی آنها را> مجسم کردن و نیز به وسیله دانش ناقص به استدلالطلبان نشان دادن، ممکن نیست. ۱۰ــ اما مینو را بهجهانیان به دلیل و قیاس و همانندی و نشانه شاید ــ چنان که شاید بودن ــ نشان دادن(۵). ۱۱ــ چنان که مردی در سرزمین هندوان کرگدنی یک شاخ دید، او را گرفتن و بهایرانشهر (=کشور ایران) آوردن، نتوانست، بــرای نشان دادن او بهایرانشهریان (= مردم ایران) بردیوار (۶)(۷) اورا بهپیکرنیک همانسان <که بود> بنگارد (=نقاشی کرد).

۳۰

دربارهٔ ساخت (=ترکیب) مردمان(۱)

۱ــ که همانندی مردان (=مردمان) چون سپهر آسمانی گردان است، که <آن‌را> چهار میخ، که هر میخی را سه اختر است، چه ساخت همه مردمان اصلا به‌وسیله چهار <نیرو> است، که تنی و جانی، <دانشی> و روانی است(۲). ۲ــ هریکی <از این چهار نیرو> را سه بخش است.

۳ــ تنی سه که «تنی گردی» (=جسمانی، مادی) و «آبی» و «بادی» است.

۴ــ تنی‌گردی به‌وسیله هفت لایه(۳) کامل شد که اندرونی‌ترین آن مغز، پیرامون مغز، استخوان، و پیرامون استخوان، گوشت، و پیرامون گوشت، پی، و پیرامون پی، رگ، و پیرامون رگ، پوست، پیرامون پوست موی است.

۵ــ و مغز به ماه نیازمند شد، که دشمن او ماه اباختری است، که چون ایزد ماه در هنگام درخشیدن، به‌سبب سرشت درست، مغزها را افزون کند، ماه اباختری تباه گرداند. در میان اباختران (=سیارات) اندرونی‌ترین (=داخلی‌ترین) لایه را دارد.

۶ــ بالای ماه، تیر و جای او براستخوان است. ۷ــ و بالای تیر، ناهید و جای او بر گوشت است. ۸ــ بالای ناهید، مهر و جای او بر پی است. ۹ــ وبالای مهر، بهرام وجای او بر رگ خونی است. ۱۰ــ بالای بهرام، اورمزد و جای او بر پوست است <که> زیباکننده تنها است. ۱۱ــ بالای اورمزد، کیوان و جای او برموی است. ۱۲ــ نگاره (=تصویر) آن این است:

کیوان: موی
اورمزد: پوست
بهرام: رگ و پی
مهر: پی، رگ
ناهید: گوشت، استخوان
تیر: استخوان، گوشت
ماه: مغز، استخوان
استخوان: گوشت
گوشت: استخوان
پی: رگ
رگ: پی
پوست: موی
موی(۴)

۱۳ــ گردش ماه در یک ماه، تیر در سه ماه، ناهید در ششماه و نیم، مهر در یک سال، بهرام در یک سال و نیم، اورمزد در دوازده سال، کیوان در سی سال است.

۱۴ــ در تن اساسا چهار آب (=مایع) است که خون و بلغم و زردآب و سوداست.

۱۵ــ گوهر (= سرشت) خون، گرم، و مرطوب و رنگ آن سرخ و مزه‌اش شیرین و جای آن در جگر است. بلغم، سرد، مرطوب و سفیدرنگ، شورمزه و جای آن در شش است. زردآب، گرم، خشک و سرخ رنگ به زردی گشته (=متمایل به‌زردی) و مزهٔ آن تلخ و جای آن در زهره است. و سودا، سرد، خشک و رنگ آن سیاه و مزه‌اش ترش و جای آن در سپرز است.

۱۶ــ پیش‌از آمیزه‌ها (=اخلاط)، خون به جگر رود، و پس، اثر جوشش کوب (=تپش، ضربه) به‌دل افکند، شش <آن را> چیند (=جذب کند) و به بلغم بگرداند (=درآورد، تغییر دهد)، پس زهره ــ آن که باریک و تیز است، و بالای جگر قرار دارد ــ <آن را> برآهنجد (=بالا کشد) و <این> زردآب باشد. پیوسته دهان گشاده دارد، زردآب را برشکم ریزد تا خورش را بگوارد (=هضم کند). سپس ستبری (=زوائد) که باز ماند، به سپرز فرو انداخته شود. <و این> سودا باشد(۵).

۱۷ــ پس از این هر چهار آمیزه (=خلط)، تخمه‌ها که جای <آنان> در اوج سر، درون مغز است، به‌وسیله آن رگ، که در پشت است، بالا رود، زور ناشی از چهار خلط را به‌اندازه، دوباره به‌سوی جگر کشد زور را از همه پیکر <و> تن برچیند (=جذب کند، به‌خود کشد)، در چهره استوار کند <و> به

شکل تخم فراز ریخته شود. زایش و هستی مردمان از آن باشد(۶).

۱۸ـ آن چهار آمیزه (=خلط) جداچهرهٔ (=مغایر) جداکار (=دارای وظیفه جدا از هم) به چهار طبقه مردم <همانندند> که: آموزگار، آسرون (=روحانی)، زننده (=کشنده)، ارتشتار، و پرورش دهنده، کشاورز، پرستار (= نگهدارنده) پیشه‌ور است.

۱۹ـ تخمهٔ برایشان (=چهار آمیزه) مانند شهریار بر چهار طبقه است.

۲۰ـ از این روی فرمانروایان پشت آزادگان خوانده می‌شوند که همچنان که تخمه از همه تن نیرویی به‌خویش کشد و با فراز ریختن <آن> کالبد و نمادی همانند از آن داشته شود، همان‌گونه، همگان، هرکس که به‌راه ایزد است، کردار مورد علاقهٔ فرمانروایان را انجام دهند.

۲۱ـ باد (=نفس) را جای در دل است، چنان که ذات نه‌گرم است <و> نه‌سرد، به‌وسیلهٔ آتش درون دل که سردی و رطوبت تنی با آن آمیخته است، همان‌گونه به‌اندازه گرم شود، و همه تن را گرم دارد. چهار ابزار تن نیز همچنان به‌وسیلهٔ او فراز روند. همچنان که آب جاری به‌وسیلهٔ باد. هنگامی که <نفس> به‌وسیلهٔ تابش آتش دل، بیش از اندازه گرم شود، به وسیلهٔ نیروی برآهنج (=بازدم) با دمش به‌بیرون تازد و از فروهر اندرواى (=فضا) خنکی پذیرد و به‌وسیلهٔ فرودآهنج (=دم) دوباره به دل رود. با پذیرفتن <و> سپردن نیروی متناسب، باد پرورنده تن را زنده دارد.

۲۲ـ جان سه است: جان، بوی، فروهر(۷).

۲۳ـ و جان روشن، گرم و هم‌سرشت (=اصل) آتش است. نخست با تخم، که آتش تخمه (=از اصل آتش) است، در جای رود. ماه چهارم با تافتن به‌کالبد تن آشکار شود. نخست چشمان نگاشته شود (=نقش گردد) و روشنی آتشین(۸) <آن> خود به‌وسیلهٔ چشمان پدید آورده شود. پس <به‌سببِ> آفرینش کامل سر در اوج مغز جای گیرد، دوم به شکل آتش در دل رود، و آنجا جایگاه اصلی اوست. سوم از همین بخش (= دل) به پیکر آتش بــه شکم فرو رود. آن‌جا جایی بگیرد و هم‌بندی (=ارتباط) هر سه را (=آن که در مغز است، آن که در دل است و آن‌که در شکم است) نظم دهد. زیرا کـه نخست خوردنیها <و> آشامیدنیها ـ زنده نگهدارنده جانها ـ درون شکم رود، با پیکار خرداد وامرداد آتش بیفروزد. از آن‌جا فروغ به دل رود <و> آتش درون دل را نیرومند کنـد و آن‌گاه از دل باد گرم یک چهره (=دارای سرشت واحد) به <شکل> سه آتش در تن جای دارد.

۲۴ـ وظیفهٔ ایشان جداگانه پیداست. ۲۵ـ چه از آن که در مغز سر است، حواس منشعب شوند که: بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی و بساوایی هستند. ۲۶ـ و کار اصلی آن <آتش> دل، باد برآهنج وفرود آهنج (=بازدم و دم) را به وسیلهٔ آتش بزرگ، گرم کردن است. که جنبش همهٔ تنها همانا از این نیرو است. ۲۷ـ و آن <آتش> که در شکم است، به چهار زور بخش شد که: آهنجا (=جذب‌کننده) و گیرا (=ماسکه) و گوارا (=هضم‌کننده) و سپوزا (=دفع‌کننده) است.

۲۸ـ زور آهنجا (=نیروی جذب‌کننده) که خوردنیها <و> آشامیدنیها را به‌شکم و جای خود کشد، به‌کار فرمان (=کارفرما، ناظر) همانند است که ابزار (=ادویه)، گوشت، خوردنیها را بخرد <و> به‌خانه فرستد.

۲۹ـ وگیرا (=ماسکه) که سوراخ شکم را گرم کند و آب روشن زورمند را برچیند (=جذب کند) و به چهار بخش کند و خون به‌جگر و بلغم به شش و زردآب به زهره و سودا به‌سپرز فرستد، به‌تقسیم کننده خوراک(۹) <همانند است>.

۳۰ـ سپوزا به جاروب(۱۰) <همانند است>.

۳۱ـ و این سه آتش، آن که در سر است، آسرون سرشت (=روحانی طبع) و آذرفرنبغ او را یارتر است. آن که در دل است، ارتشتار سرشت و آذرگشنسب او را یارتر است و آن‌که در شکم است، کشاورز سرشت و آذر برزین‌مهر او را یارتر است.

۳۲ـ بوی درون جان آمیخته است و حس تشخیص جان بیشتر از بوی است <و نیز> همراه نیروی روان تنی است (=یعنی جان، بوی و روان‌تنی عرصه با یکدیگر همراه هستند). هنگامی که تن را خواب گیرد، جان در تن است. روان بیرون <تن> و بوی میان ایشان پیامبری کند و آگاهی از روان پذیرد وبه‌جان نماید (=نشان دهد). جان به بوی، <که> نگهدارنده است، بسپارد وسرانجام که تن گذرد (=بمیرد)، به سبب سرشت آتشی، هنگامی که از زمین به‌مینو رود، نخست به آتش آمیزد و آن سه‌روز پس از مرگ در نزدیک تن ایستاده <و> به‌کالبد تن، همی نگرد <و> بر آن گرید. هنگامی که سگ و پرنده پیش روند و بخواهند تن را پاره کنند، بترسد چنان که میش از گرگ، و با سگ و پرنده مجادله کند که: «این پیکر مرا مخورید! که اورمزد سرانجام نیز <آن را> در تن پسین (=رستاخیز) از من بازگیرد».

۳۳ـ شب سوم، در بامداد، روان تن گناهکار، هنگامی کـه <بادبوی> از

یکدیگر جدا شوند، روان با بوی پیکار کند (=نزاع کند) که: «تو که بوی <هستی> به‌آن جهان بالا بروی، اما مرا این‌جا رها کنی. ۳۴ــ اگر پرهیزگار است <بوی&gt، همراه روان، از ایزدان مزد اعمال خواهد، مانند رایــزن <و> مشاور که در فرجام نبرد، با سپهبد به درگاه شهریار رود و پاداش مشورت نیک <خویش را> بیابد.

۳۵ــ فروهر بالاننده با تخم در جای رود و در همان گام از تخمی (=حالت تخم بودن) به آمیزگی (= اتحاد تخمه نر و مــاده) و از آمیزگی به‌پــرخونــی گردانیده شود(۱۱). و پس چشم و دیگر اندامها نگارده شود و پس دارای تیــره پشت شود. از پشت (=ستون فقرات)، پهلو (=دنده) فراز رویاند مانند رویش جوانه‌ها از درخت و پس‌اندامهای درونی شکم کودک را بــرای وظیفــه آشکار گرداند و پس دست، پای، انگشتان برویاند و مغز از سر تا به‌انگشتان روان شوند مانند برف بیخزده(۱۲) <که روان شود>(؟) پس مژه، ابرو <و> موی نگارد. کار او (=فروهر) اساساً سه است: «رویانیدن، افزودن، پاییــدن (= نگهداری کردن).»

رویانیدن جهان است که دست و پای <و> دیگر اندامهای حرکتی(۱۳) را به‌وسیله رویش، پدید آورد. افزودن آن است که آن اندازه همی افزاید تا به‌حــد کمال <رسد>. پاییدن آن است که <اندامها را> به‌استواری در حــد <و> جای خویش نگهدارد.

۳۶ــ دانشی سه: ویر (=درک، دریافت)، خواهد، هوش، پاید (=نگهدارد) و خرد، گزیند (=انتخاب کند).

۳۷ــ روانی سه که : روان اندر تن، روان بیرون <از تن>، روان انــدر جهان مینوییان است. ۳۸ــ روان تنی، که تن نیز خوانده شود ــ زیرا خود مینوی تن است ــ مانند سپهبد است که به رزم دشمنان فرستاده شود و وظیفــهٔ او مرتب داشتن همهٔ نیروهای سپاه است و این (=روان‌تنی) است که اندیشد و گوید و آرزو کند. باشد که به‌سبب نیکی ثواب و باشد که به‌سبب بدی ناثواب <اندیشد و گوید و آرزو کند>، و این است که به نیکــکرداری پاداش و به بدکرداری پادافراه مینوی به‌همان اندازه باز نماید. و منشا آن به‌دوسبب دانشمند و توانابودن است. و او که دانشی <و> توان را با دلیل به‌کار نبرد یا او را قصد پرسش بود و نخواست، درباروی (=حصار) بــی‌دینی رفت کــه بزرگترین راهبر به‌سوی دوزخ است(۱۴).

۳۹ــ مثال این در دین نشان داده شود که: «آن مردم کم‌خرد را، <کم‌ــ>

خردی خود بدترین <چیز> است و خرسندی به این کم‌خردی نیز راهبری به‌سوی دوزخ است. این نیز که از دژدانایی که ناشی از دژآگاهــی است بیشتر مردم گناهکار باشند و دوزخی، چه کسی که تا کنون مرده است و چه کسانی که از این پس بمیرند.»

۴۰ــ دروج (=اهریمن) ایشان را به دو سبب فریب دهد و از آن خویش کند. یکی به‌سبب آرزو، که رهاکردن سرشت و گرفتن شادی اندک آمیختــه با گناه جهان مادی است ــ کــه گناه روان است ــ دیگر به پرهیزگــاری خویشتن را از نبرد دورنگهداشتن‌ــ که یاری نکردن با رزم‌آوران‌استــ. سرشت،به‌سبب برآوردن کامل آرزوها <و> به‌خاطر آن چه کند محکوم به‌نابودی آفریدگان است. به‌سبب رفتار پرهیزگارانه نیز محکوم به‌یاری نکردن با همزادان(۱۵)

۴۱ــ کسی که به‌وسیله او (=سرشت) پاداش یابد، نیز او را به‌دو سبب سپاس <گزارد>. نخست به‌وسیله درست‌اندیشی و با سرشت بردبارانه، آز، شهوت، خشم و کین درون سرشت خویش را نابودکردن و انجام‌ندادن <آن‌چه> سزاوار نیست. دوم به‌وسیله کوشش (=با جدیت) افزایش‌دادن آفریدگان نیکــ وستودن پرهیزگاران. هرکس هنگامی کــه از زمانه گذرا فــراز رود (= درگذرد، بمیرد): ۴۲ــ اگر پرهیزگار است، بخت (=نصیب، بهره) او پیروزی است، به همراه او همه هم‌سرشتان مینوچهر فرازروند. ۴۳ــ پس <برای> آمارستوش(۱۶) (=سه شب نخستین پس از مرگــ) فریوسنگ فرشته بیاید، جان، بوی، فروهر و روان را، که استویهاد ــ <یعنی> وای بدتر ــ <و> دیگر مرگ‌آوران فــراز آشفتند <و> از هم زوری بپراگندند (=از یکدیگر جدا کردند) دوبــاره یکــی سازد (=به‌هم پیوندد) و چهره و آیینه (=عرض و جوهر) را بیاراید و درنیکی که به روان رسد، همگی شریکــ باشند و از یکدیگر نیرو و شادی پذیرند. ۴۴ــ و اگر گناهکار است، جان، بوی فروهر و روان اندر راه و روان نگهدارنده همگی از او بازگردند (= دورشوند). آن روان‌تنی به‌پشیمانی، تنها به دوزخ رود چنان که حیوان ایستند دشمنان(۱۷)(؟).

۴۵ــ روان اندر راه مینو است، که خوب و پاکــ سرشت است. در برابر تن آن‌گونه ترتیب یافته است که، چنان که تن را آرزوست که خوراکــ خورد و جامه پوشد، آن روان را آرزوست که به وسیله تن خوراکــ به گرسنگان، جامه به برهنگان، به راستی ببخشد <و> بدهد. چنان‌که تن را آرزوست که با میل در شبانروز بخوابد، آن روان را آرزوست که به‌وسیلهٔ تن شبانروز خرد پرهیزگاران را خواهند (= خواستار باشند، جستجو کنند)

۴۶ـ هنگامی که تن خفته است، روان اندر تن، بیرون شود، روان اندر راه او را فراز بیند که او را رنجیده و دلگران به‌گناه مرتکب شده سرزنش کند و با اندرز نیک به‌او آن راه راست پاک را در هر کاری که در انجمن به‌تن او خواهد آید، نماید (= نشان دهد).

۴۷ـ روان اندر راه که درپیش فراز رود، پیش‌از تن به‌انجمن برسد. هنگامی که ایزدان (= شایستگان) برای‌خواهش (= پرسش) پیش روند، روان اندر راه به روان اندر تن اندرز گوید که: نخست <به> گاهان پاسخ‌گویی و مگوی آن چه ناآگاهانی آموختی.، ۴۸ـ و اگر آن تن نیک اندیشد و گوید و کند، روان اندر راه را از این نیک‌اندیشی، نیک گفتاری و نیک کرداری جامه‌ای پوشانده شود و از سوی نیمروز (= سمت جنوب) فراز رود، به‌بالا رود و برتن‌آفرین کند. اگر آن <تن> بداندیشد، گوید <و> کند از این بداندیشی و بدگفتاری و بد ـ کرداری، آنگاه او را جامه‌ای تاریک پوشانده شود <و> از نیمهٔ اباختر فراز رود، در تاریکی فرو شود و برتن نفرین کند(۱۸).

۴۹ـ روان که آنجا نگهدار و گنجور ثواب است، به دوازده پیکر (= شکل) و نمایش شود که مردپیکر و کنیزپیکر و آب پیکر و گیاه پیکر ... است

۵۰ـ از این‌رو آفریدگان گیتی هستند، که ایشان را دوازده بخش است. برای سپاه‌گزاری دوازده آفریدهٔ نیک، توابی که از این تن بباشد، این نمادهای (= نشانه‌های) مینوی پاییدن (= حفظ) آن را بپذیرند و نگاه دارند.

۵۱ـ دشمن این روان، دروغی مینوی است که با دوازده پیکر در دوزخ حرکت می‌کند. <و آن> بزه (= گناه) که از آزار آفریدگان نیک باشد، بپذیرند (= برعهده دارند) <و> مخالف آن دوازده مینوی نیک‌اند. مانند مرد بدسرشت، و زن جهی (= روسپی) و زیانکاران نر و ماده، دشمن آتش، دروج‌سوزان اباختری و پاکنده (نامطبوع، متعفن)، دیگر ویرانگران برابر (= عوض در مقابل) فلزپیکر و سنگ <پیکر>، بریدن با تیغ و زدن از سنگ است. برابر زمین ـ پیکر، خانه در دوزخ است، که‌مانند زندان است. برابر کوه‌پیکر، سنگینی و گرانی بزروان (= بالاروندگان(؟)) است. برابر آب پیکر <و> گیاه پیکر، آن بدترین خوردنیها و آشامیدنیهاست که همانند خوراکهای لجن(۱۹) است که به چرک تن(۲۰) همانند است.

۵۲ـ هنگامی که تن گذشت (= مرد) شب سوم، در بامداد، آن پرهیزگار را نخست، بادپیکر از نیمروز (= جنوب)، سوی روشنان، به‌مانند خوشبوی‌ترین

باد به‌پذیره (= استقبال) آید. آن باد نوید دهندهٔ(۲۰) شادی‌است که مژدهٔ بهشتی دارد. پس آب پیکر و گیاه پیکر همانند بوستان آبدار پرنهال پرشکوفه بایستند که تا روان درآن پیش رود. پس کنیز (= دوشیزه) پیکر و مردپیکر وپس گاوپیکر سپید نر و ماده، پس آتش‌پیکر <بایستد> که تا او را به‌چینود پل بگذراند و تیرگی و تاری دوزخی بزند (= ازمیان ببرد) و همانند کوه بایستد که روان بر او بالا رود وپس فلزپیکر و سنگ‌پیکر همانند تخت طلاکاری‌شده، <و> سرانجام زمین‌پیکر که خود خانهٔ جاودانی او باشد.

۵۳ـ پس این دوازده مینو هنرمندانه(۲۱) به هم ساخته شوند (= باهم ترکیب شوند). ۵۴ـ بیشتر زمین باشد مانند خانهٔ پراتاق روشن که آن را اتاقهای اندرون و بیرون و اشکوب (= طبقه) زیری و زبری <باشد> که به‌طبع سازگارترین و روان را بزرگترین شادی‌بخش <باشد>.

۵۵ـ و پس آب پیکر و گیاه‌پیکر همانند شکل بوستان بایستند، چشمه چشمه در آن جاری <و نیز> از آن جاری شوند. از هرگونه گیاه‌پیکران، گل، بوی، نهال و شکوفه برویند و بار دهند. ۵۶ـ و پیش او، در خانه، آتش‌پیکر بدرخشد و بوی، همیشگی، که از گیاهان خوشبوی است از آن بدمد و سنگ ـ پیکر <و> فلزپیکر به گوهران (= جواهر) تابان بسیار <و> فلزات تغییر یابد که خانه به‌وسیله آنها آراسته و زیبا باشد و جامه‌ها و پیرایه‌های (= زیورها) به صورتهای گوناگون بریده، از این‌گونه در خانه پیدا باشد.

۵۷ـ گوسپندپیکر به‌پنج نوع <و> بسیار گونه تغییر یابد: در زمین، چهارپایان، در آب، ماهی، و در فضا مرغ‌پیکر باشند و به‌آوای خوش روان را شاد دارند.

۵۸ـ و چنان که زندگان را از شیر <و> گوشت شادی است، برای روان از گوسپندپیکران شیر دوشیده شود و روغن و انواع بسیار دیگر از آن باشد، چنان‌که گوسپند پیکر را <از آن> ناشادی نیست. و از گوسپند <و> مرغ ـ پیکری به‌گوشت پیکری، ازگوشت پیکری دوباره به‌گوسپند <و> مرغ‌پیکری در تغییرند.

۵۹ـ باد به‌شکل باد، به‌طور طبیعی، در خانه، بوستان، چشمه آبها فراز وزد، از همه سو <بوی خوش> را به‌سوی روان برد.

۶۰ـ مردپیکر به پیکرهای بسیار برروان آشکار باشد، باشد که به‌چهره (= صورت) مهتران مانند پدر بر فرزندان، باشد که به‌زاد میان (= به‌صورت

میان‌سال) مانند برادر با برادران و باشد که به‌راه کودکان مانند پسر ‹ان›، نسبت به پدران، باشد که به‌شکل یاران مانند مشاور هم‌رزد.

۶۱ـ هم‌چنین نیز کنیزپیکر (=دوشیزه شکل) به‌شکل کنیزان (=دوشیزگان) ‹بر روان آشکار شود› باشد که مانند مادر، و باشد که مانند خواهر، باشد که مانند دختر، باشد که مانند زن و باشد که چون پرستار ‹یا› دیگر شادی‌بخشان.

۳۱

دربارهٔ مرد پیکر و کنیز (=دوشیزه) پیکر که به پذیره (=استقبال) روان رسند

۱ـ ازاین‌رو که دوجهان پیوسته(۱) (=لاینقطع) بایکدیگر درکارند، مردان و زنان ‹نیز› هم‌چنان‌اند، ‹چه› زایش (=تولد) در گیتی، گذشتن از مینو است و گذشتن از گیتی زایش در مینو است. چنان که از مینو به‌گیتی به‌یاری پدران و مادران همی زاید و از تن مادران از طریق گذر تنگ به بیرون آید. باشد که از جمله مردگان فراز آیند. باشد که طبیعی زاده شود، بی‌حس، ناگویا، و بی‌حرکت و نیازمند به پرورنده. پس او در روزگاران (=در طول زمان) با گرفتن نیروی مادی (=جسمی) بیشتر، قادر به سخن‌گفتن و حرکت‌کردن باشد. سپس از پرورش مادران دوباره به‌آموزگاری پدران سپرده شود و ‹پس از› رسیدن به جوانی پیشه گزیند ‹و› کار طبقهٔ خویش در پیش گیرد. به همان گونه نیز هنگامی که از گیتی بگذرد (=بمیرد) هم به‌یاری مرد پیکر ‹و› کنیز پیکر› ـ که خود پدر و مادر روان‌اند ـ شاید که به‌بهشت رسد.

۲ـ سه روز پس از مرگ که روان در بیم است همانند سه روز پیش از زایش است که باد در تن فعال است. ۳ـ روز چهارم کنیزپیکر، روان را بپذیرد. او را به چینود پل ـ که گذر ترسناک بیمگین است ـ چنان بگذراند که مادر در هنگام زایش کودکان را.

۴ـ آن که گناهکار است به دوزخ افتد، همانند مرده‌ای که از تن فرو افتد.

۵ـ آن‌که پرهیزگار است، به‌یاری کنیزپیکر به‌جهان مینویان رود و او را همان کنیزپیکر پرورنده باشد. و سخن مینویان (=زبان مینویی) او رابیاموزد، پس مردپیکر او را شیوه، نشان، آیین و روش ترتیب کار مینوی بیاموزد ‹و›

بسی هنگامی که آموخته و فرمیخته شد، چهار پیشه محدود اصلی را برگزیند که هستند: «آسرونی، ارتشتاری و واستریوشی و پیشه‌وری.»

٣٢

درباره چهار پیشه و دربارهٔ تنگ‌گرفتن فرمانروایی <بر> بدتری

۱ــ چنان که به عنوان مثال در کتابهای مختلف(۱) نشان داده شده است، که آن که او را در گیتی کرداری با توان نیرویی یا بزرگی‌ای یا وظیفه‌ای، که بدان سزاوار است، <باشد و> آن را با راستی که دارد، پیوند دهد و سزاوار سود گرداند، آن‌گونه کردار، توان نیرو و بزرگی <و> وظیفه روان او پیوندد و او در مینو نیز به‌همان سان باشد. ۲ــ چنان که جم(۲) به‌سبب بازداشتن ترس و تنگی <و> خطر، روانش ستایش شود و برای بازداشتن (= توقف) تحط علف دیران آفریده و نیز ترس و خطر نهان روش، خوانده شود (= به کمک خواسته شود). ۳ــ هم‌چنین فریدون نیز به سبب بستن اژدهاک (=ضحاک) برای بازایستاندن (=متوقف‌کردن)، آزار ضحاک‌کرداران خوانده شود. ۴ــ و گرشاسپ(۳) <به‌سبب> کشتن راهداران و همهٔ دزدان، برای بازایستاندن آزار دزدکرداران، خوانده شود.

٣٣

ــ دربارهٔ فرشوشتر راد <و> راستی

۱ــ گفته شود که ای فرشوشتر! «آن‌جا تو به‌رادی باید بروی! که رادی تو را در گرزمان (= عرش اعلا) باید <دست> گیرد. چون در گیتی در اندرز بد (=مشاور کل دربار) گشتاسپ بود، به پیدایی از دین (=به‌تصریح دین)، در مینو هم <وظیفه> او در اندرز بدی باشد. <درباره> دیگران نیز به‌همین

شیوه و روش است، چنان که کسی در گیتی آبیار بود آن <وظیفه> معنوی او باران کردن است.

پایان نوشت

فرجام یافت به درود (=سلامت)، شادی، رامش. من بندهٔ دین، گوبد شاه، رستم بندار، شاه مردان نوشتم. در فرخ بوم (=سرزمین) کرمان نوشتم <و> فراز هشتم (=باقی گذاشتم). برای فرزند خویش، فریدون، نوشتم تا باشد که دین به را بیاموزد و صد و پنجاه سال بدان کار فرماید. به کام ایزدان باد!

به نام ایزدان و پیروزگری دین به مزدیسنان
گفتار زادسپرم جوان جمان در یک روز

۳۴

دربارهٔ فرشگردکرداری(۱) (=ساختن جهان در آخرالزمان)

۱ـ که در دین آن‌گونه نشان داده شده است که زردشت از اورمزد پرسید که: «موجودات مادی که در زمین درگذشتند در هنگام فرشگرد دوباره تنومند (= دارای تن) باشند یا مانند جان(=جاندار(۲))؟». ۲ـ اورمزد گفت که: «دوباره تنومند باشند <و> برخیزند.»

۳ـ و زردشت پرسید که: «آن که بگذشت (=بمرد)، سگ و پرنده <تن او را> ازهم متلاشی کرد و گرگ و کرکس ببرد چگونه دوباره به هم رسند؟»

۴ـ اورمزد گفت که: «اگر تو که زردشتی، آن‌گاه که تو را ساختن سبدی چوبین لازم باشد، پس برای تو ساختن آن چگونه آسان‌تر باشد؟ اگر چوب نبود و تا باید آن را ببری و بسازی یا که سبد بود <اما> چوبش از یکدیگر جدا بود و دوباره ساختن لازم بود؟»

۵ـ زردشت گفت که: «اگر <حتی> یک تکه چوب بودی آسان‌تر بودی تا که چوب نبودی. و اگر چوب سبد بودی آسان‌تر بودی تا که سبد نبودی.»

۶ـ اورمزد گفت که: «این آفریدگان را، آن‌گاه که نبودند، توانستم آفریدن، و اکنون که بودند <اما> آشفتند (=متلاشی شدند) دوباره ساختن آسان‌تر است.» ۷ـ زیرا مرا پنج انباردار است، پذیرندهٔ تن درگذشتگان. یکی زمین که نگهدارندهٔ گوشت و استخوان و پی‌مردمان است. یکی آب <که> نگهدار خون

است. یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است. یکی روشنی <که> پذیرندهٔ آتش است. یکی این باد که جان آفریدگان را در هنگام فرشگرد باز دهد.

۸ـ زمین را برخوانم (=احضار کنم)، از او استخوان و گوشت و پی کیومرث <و> دیگران را خواهم. ۹ـ زمین گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام استخوان و گوشت و پی این است و کدام از آن آن.»

۱۰ـ آب ارنگ را برخوانم، ـ که رود دجله است ـ که: «خون آن مردم مرده را برسان!» ۱۱ـ گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام خون این است و کدام از آن آن.»

۱۲ـ گیاه را برخوانم و از او موی تن مردم مرده را خواهم. ۱۳ـ گیاه گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام موی تن این است و کدام ازآن آن.»

۱۴ـ باد را برخوانم، و از او جان مردم مرده را خواهم. ۱۵ـ باد گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام جان این است و کدام ازآن آن.»

۱۶ـ من که اورمزدم هنگامی که به زمین، آب، گیاه، روشنی، باد باز نگرم، به دانش روشن بدانم، یکی را از دیگری بشناسم. زیرا به‌وسیلهٔ دانش کامل و روشن‌اندیشی یکی را از دیگری چنان بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یک جوی (۳) جاری شوند این که <شیر> کدام مادهٔ من است آن‌گونه بشناسم که مردی را سی اسب باشد و هر یکی را جامی، که نشانی بر آن است، <تا بداند> که از کدام اسب است، هنگامی که شیر دوخته شد <و> آن سی جام با هم ایستادند (=کنار هم گذاشته شدند)، آن‌گاه که بخواهد بداند، هرجامی را که برگیرد، نشان جام را بشناسد <و بداند> که شیر <کدام اسب من است.(۴)

۱۷ـ فرشتهٔ ایریمن را برفرستم که وظیفهٔ او پایان‌دادن کار است. ۱۸ـ استخوان و خون، موی و روشنی جان کیومرث(۵) و مشی و مشیانی(۶) را برساند. ۱۹ـ پیشتر <از دیگران> استخوان کیومرث را دوباره به هم‌سازم و هم پیوستگان او، مشی و مشیانی را، <در> راست و چپ بیافرینم.

۲۰ـ برای من به‌هم ساختن <و> بازآفریدن آسانتر از دوازده آفرینشی است که در آغاز آفریدم. نخست، که آسمان را قراردادم، بدون ستون، بدون نگهدار، که از هیچ سوی آن را نگاهداری مادی نیست. و دوم، که زمین را میان آسمان قرار دادم، که به‌هیچ نیمه نزدیکتر نبود، مانند زردهٔ تخم‌مرغ در میان تخم‌مرغ. و سوم، که خورشید را آفریدم. چهارم، که ماه را آفریدم. پنجم، که در گیاهان انواع رنگ و زیور بیافریدم. ششم، که در گیاه آتش را به ناسوزایی

آفریدم. هفتم که خوشه را در زمین بردم و در هنگام روییدن برومند (=دارای محصول) باشند و به‌خوردن (=به‌مصرف‌خوردن) مردمان‌وگوسپندان رسند... (۷) نهم که در رحم مادگان بچه را قرار دادم برای نهفتن درگذشتگان (= برای پرکردن خلاء مردگان، کودک را در رحم مادگان آفریدم) وجدا جدا در آن (=آن بچه درون رحم) رویش پدید آوردم، استخوان، خون، موی و بلغم و پی و ناخن. دهم که مرغان تندار پردار را در فضا به‌پرواز درآوردم. یازدهم که آب را پای رفتن مانند روند<گان> آفریدم. دوازدهم که ابر را آفریدم که بالابرندهٔ آب بارانندهٔ باران است.

۲۱ــ آفرینش آفریدگان، رواج دین، فرشگردکرداری به‌ساختن خانه همانند است. ۲۲ــ همچنان که خانه به‌وسیله سه افزار فرجام پذیرد که: بوم (=پایه)، دیوار و اشکوب (=سقف) است، آن آفرینش آفریدگان، بوم. رواج دین، دیوار. فرشگرد کرداری، اشکوب است. ۲۳ــ هنگامی که مرد بخواهد خانه سازد سه مرد ماهرتر بگزیند یکی برای پی‌ریزی. یکی برای دیوار کشیدن و یکی برای اشکوب ساختن و هریک را جداجدا به‌آن کار <خویش> بایستاند (=مأمور کند) جز با پی‌ریختن، دیوار کشیدن نشاید (=ممکن نیست). ۲۴ــ آنکه فرمان <ساختن> خانه را داد روشن <و> آگاه است که در چه <مدت خانه> به‌پایان رسد و نیز به‌سبب اطمینان به‌مهارت آن سقف‌ساز دل گستاخ (=مطمئن) است که هنگامی که دیوار به پایان آمد، آن که وظیفه او <ساختن> سقف است، سقف را بسازد به همان آسانی که آن دو <تن> به‌کار گمارده شدند(۸)(۹).

۲۵ــ و دیگر فرشگرد کرداری به شب تار همانند بود. هنگامی که شب به پایان رسد، خورشید <از> سه کنارهٔ جهان برآید و <با> بازآمدن به‌جای خویش گردش را پایان دهد. از نو بدرخشد و تیرگی و تاری را نابود کند.

۲۶ــ <نیز فرشگردکرداری> به‌ماه همانند بود که پانزده <شب> در افزایش و پانزده <شب> در کاهش باشد. چون کاملا ناپیدا شد، باز از نو بزاید (=آشکار شود، برآید) <و> با خورشید، شهریار روشنان، در بامداد پیدا باشد. رستاخیز جهان و بازآفرینی، از این طریق روشن می‌شود.

۲۷ــ و به‌سال همانند بود که در بهاران درخت<ان> شکفته باشند در تابستان میوه دهند و در پاییز میوه‌شان پایان یابد. در زمستان خشک و مانند مرده باشند. ۲۸ــ هنگامی که نظم سالیانه‌سپری شود (=دورهٔ دوازده ماهه سال پایان یابد) مهر دوباره به‌جای نخستین آمده، روز و شب به‌یک اندازه، به‌یک دازا و به‌اندازه آغاز باشند و مرده خیز <نیز> همچنان است که از دار ودرختان

خشک برگ نو روید و شکوفه<ها> شکفته شوند.

۲۹ــ به‌سبب استواری بازآفرینی همه چهره‌ها در پایان به‌آغاز همانند باشند، چنان‌که مردم که هستی آنان از تخم (=نطفه) است <از نطفه> به‌وجود آیند و گیاهان که هستی آنان از تخمک است، کمال پایانی <آنها نیز> با همان تخم است.

۳۰ــ در دین آنگونه پیداست که: هنگامی که اهریمن به‌سوی آفرینش تاخت نوع جه دیو (=روسپی) بددین را آنگونه انباز داشت که مرد زن‌جهی را انباغ(۹) (=همسر) باشد آنگاه کسی که جه‌دیو بددین را همسر شود، خود جه‌دیو است. <او> خود رأس همه جه‌هاست <و> بزرگترین دشمن مرد پرهیزگار است. ۳۱ــ او (=اهریمن) برای این‌که مادگان را آلوده کند، جه دیو بد دین را جفت شد (=همسر شد)، باهم جفت شدند تا باشد که مادگان را آلوده کند و باشد که به‌سبب آلودگی مادگان نران نیز آلوده شوند و از وظیفه بگردند (=منحرف شوند) (۱۰).

۳۲ــ پس سپهسالار گزید که خود آز است. و چهار سپاهبد به همکاری او آفریده شد <که> است (=عبارتست از): خشم و زمستان و پیری و خطر همانند خراسان (=مشرق)، خوروران (مغرب) و نیمروز (=جنوب) و اباختر (=شمال).

۳۳ــ آز <به‌عنوان> سپاهبد برگزیده شد و سردار راست و سردار چپ <او> گرسنگی و تشنگی است. همچنین نیز پیری، شیون، مویه همچنین نیز خطر، افراط و تفریط(۱۱).

۳۴ــ در فرشگرد نخست چارهٔ آز خواسته شود زیرا که سپاهبدسالار است. اهریمن بددین را از او بیشتر از دیگر دروجان (=دیوان) نیرو است. ۳۵ــ نیز در آغاز رواج آفرینش که زروان آن تن‌پوش تاریک و خاکسترگون را برای‌رواج <آفرینش> به‌سوی اهریمن فراز برد، بدین پیمان که: این آن سلاح است که مانند آتش سوزنده است و همه آفریدگان را از آن رنج است، خود گوهر (=اصل، نژاد) آز دارد. هنگامی که زمان نه‌هزار سال به‌پایان آمد، آنچه در آغاز بپذیرفتی که: همه جهان مادی را بر نادوستی (=دشمنی) اورمزد و دوستی خود برانگیزی ــ که خود گروش بریک بنی است، یعنی همان که افزاینده است، نابودکننده <نیز هست> ــ درست به‌پایان نرسانی، آز، با آن سلاح دیگر آن آفرینش تو را بجود (=بخورد) خود <نیز> به‌گرسنگی بمیرد زیرا از آفریدگان اورمزد

خوراک نیابد، مانند وزغی که در آب زنده است و تا هنگامی که آب را آلوده همی کند خود در آن زیست می‌کند و هنگامی که آب از او باز گرفته شود، خشک و مرده باشد.

۳۶ـ و آز (۱۲) بایک چهر برآلودن 〈آفرینش〉 توانا نبود. هنگامی که آفریدگان پراکنده شدند، برای روابودن (= مؤثر بودن) همه زورش در آفرینش، به سه بخش شد که «چهری» «بدون چهر» و «بیرون از چهر» است.

چهری آن که اندر خوردن است که جان بدو بسته است. بدون چهر آرزومندی برآمیزش است، که خود ورن (= شهوت) خوانده شود، که با نگاه به بیرون، آن چه که درون است برانگیخته شود و سرشت تن آرزومند شود. بیرون از چهر آرزوی برخ‌نیکی(۱۳) که بیند یا شنود. ۳۷ـ هرلایه (= بخش) به دو بخش شد. آن‌که چهری است گرسنگی و تشنگی، آن‌که بدون چهر است ریزا و پذیرا (= دفع و جذب)، آن که بیرون از چهر است به دزدی اندوختن و به‌پستی ندادن است (= دزدی و خست).

۳۸ـ این است که بدی در محاصره اوست، و سرانجام آشکار است که برای چاره نیافتن آز، اردیبهشت برای یاری فرشته ایرمن به‌زمین آید و به‌آفریدگان، که همه دام گاه ستگین کشتن نوع گوسپند را نشان دهد. این را نیز بفرماید (= فرمان دهد) که: «ای آدمی مکشید! این چنین گوسپندکشی مباشید! چنان که از پیش تا کنون عملا می‌کشتید»(۱۴).

۳۹ـ هنگامی که نزدیک فرشگردکرداری باشد، نیوشیداران (= پذیرندگان) فرمان اردیبهشت از گوسپندکشی 〈و〉 گوشتخواری بگردند (= صرف‌نظر کنند) و یک چهارم نیروی آز کاسته شود و گندگی که عمدتا در تن است، نابود شود، تاری و تیرگی به‌تدریج کاسته شود، مینوی پاک بیشتر به‌چهر پوشیده شود، دانشها روشن‌تر یافته شود. ۴۰ـ آز در تن فرزندان که از ایشان (= مردم زمان فرشگرد) زاده شوند، ناتوان‌تر و تن 〈آنان〉 کم‌گندتر و به‌سرشت ایزدان هم‌پیوندتر (= نزدیک‌تر) است. با آموزش (= تعلیم) ایزدان از شیرخواری بگردند (= صرف‌نظر کنند) و نیمه نیروی آز کاسته شود.

۴۱ـ نیز آن زاده‌شدگان به‌سبب نخوردن، خوشبوی، کم‌تاری (= دارای تاریکی کمتر)، مینوچهر و ناآزا باشند. ۴۲ـ و پس دیو آز 〈به‌سبب〉 نیافتن نیرو از آفریدگان اورمزد، با اهریمن ــ که او را به‌عنوان سپهسالار تعیین کرد و از نظر آز، در میان آفریدگان رد است ــ مجادله کند که: «مرا سیر و پرکن زیرا از آفریدگان اورمزد خوراک زوران (= نیروهای دیوی) را نیابم.» ۴۳ـ

به‌فرمان اهریمن خرده دیوان (= دیوهای کوچک) را نابود کند. سرانجام آن چهار مباهید بمانند و دیگر دو، که اهریمن و آز است. ۴۴ـ به‌زمین فراز آیند، اورمزد، اهریمن، سروش، آز 〈برای این که〉 آن اورمزد اهریمن را بکشد 〈اما〉 تا آن‌گاه که آز با اهریمن متحد باشد، چاره نیابد ــ نیز از آن رو که اورمزد آفریننده همه روشنی‌هاست تاریکی اهریمن دشمن اوست، سروش پرهیزگار، متعادل است 〈یعنی〉 مینوی تعادل است و افراط و تفریط آز دشمن اوست 〈اینان〉 دوش به‌دوش در جنگ‌اند. ۴۵ـ اما چون 〈اهریمن〉 با آز متحد نباشد، اهریمن تنهاست و او را سه دشمن است، در جدا گوهر (= مغایر) که اورمزد و سروش است و یک هم‌سرشت که‌متحدترین 〈هم‌دست〉 او بود، که آز است. هنگامی که یاوری او (= آز) به دشمنی مبدل شد، دشمن (= اورمزد و سروش) پیروز شود.

۴۶ـ پنجاه و هفت سال به فرشگرد کرداری مانده سوشیانس زاده شود 〈برای〉 به‌انجام رسانیدن آنچه که با زردشت آفریده شد. ۴۷ـ درباره زردشت چنان پیداست که در سی‌سالگی به‌دیدار اورمزد آمد و دین سپذیرفت و قانون را رواج داد. در طول پنجاه و هفت سال به‌تدریج دین به‌هفت کشور بیامد چون دین به‌رواج آمد، دروغ (= اهریمن) از آشکارگی متزبر زمین 〈گریخت〉 به تدریج نیروی ایشان (= دیوان) ناکار (= بی‌اثر) شد. ۴۸ـ هنگامی که آن فرستاده (= پیام‌آور) به‌انجام رسانده، که سوشیانس است، به زاعتمانی ایرمن به‌زمین پیدا شود، به همین اندازه در سی‌سالگی با مینویان دیدار کند داد فرشگرد کرداری (= قانون زندگی نو) هم در طول پنجاه و هفت سال با رواج کامل 〈دین〉 به‌هفت کشور برود 〈و〉 با رواج کامل 〈آن〉، دروج (= اهریمن) از 〈میان〉 آفریدگان نابود شود.(۱۵) ۴۹ـ 〈از〉 هنگامی که اهریمن به‌سوی آفرینش آمد، 〈تا〉 کنون شش‌هزارسال شمردنی (= غیرکبیسه) است، 〈که هرسال〉 از فروردین‌ماه اورمزد روز (= روز یکم) است تا آن‌گاه که دوباره فروردین ماه اورمزد روز شود، که به سپری‌شدن شش‌هزارسال و میزگی (= کبیسه) چهارسال مانده است، زیرا هر چهار سال یک روز کبیسه افزوده نشده است و در شش‌هزارسال چهارسال باشد(۱۶). در آن هنگام نشان رستاخیز 〈آشکار〉 باشد و سپهر بجنبد، سپهر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند، و درفضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهره دریاها 〈و〉 همه ساکنان زمین تغییر کند. در زمین بسیار جاها چشمه 〈های〉 آتش مانند چشمه‌های آب بیرون آیند. ۵۰ـ زیرا که آنچه را که اورمزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود. زیرا آب طبعی دارد که روشن‌کننده

و روینندهٔ است <اما> آتش سوزنده و بازدارندهٔ تخم است. هنگامی که تخم گیاهان به آب رسد، آنگاه به‌سبب نیروی رویانندگی آن سبز باشد.

۵۱ـ هنگامی که آن آتش در زمین پیدا باشد، آنها کمی‌گیرند (= شروع به نقصان کنند) باران<ها> نیز از باریدن باز ایستند تا باشد که آب زمین بیشتر به‌فضا سپرده شود و رنگ چهره‌های روی زمین، به سبب اتحاد با آتش، مانند ماه روشن گردد. و نزار و ناتوان باشند

۵۲ـ هنگامی که سه ماه به رستاخیز مانده است همانا نبردی بزرگ باشد (= اتفاق افتد، روی دهد) همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با اهریمن کارزار بود. کارزاری که سی شبانروز آن به‌صورت باران خرفسترکش (= کشنده جانداران زیانکار) <بود>، سی شبانروز به‌صورت تابش شبنم(۱۷)(؟) که بدان گناه روبید، سی شبانروز به‌صورت باد که آب را براند، زمین را زیردار (= پست) و زبردار (= بلند)، گود وتخت (= هموار) (۱۸) بکرد.

۵۳ـ اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و <وزیدن> باد، آب افزای بود، آنکه در پایان است با تابش و تف (= گرما) آتش و باد شگفت آتش افروز است.

۵۴ـ چنان که آن نبرد ایزدان با دیوان وجه‌ها (= روسپیان) در نودشبانروز بود، در آن پایان، آشکاره، به‌پیدایی (= به‌وضوح) شبها در فضا بارهٔ آتشین، اسب مانند آتش پیکر، مرد شکل، دارای اندیشهٔ مینوی دیده شود، <جهانیان به رستاخیز> سخت بی‌گمان شوند (= یقین حاصل کنند) (۱۹).

۳۵

دربارهٔ فرشگردکرداری (= ساختن جهان در آخرالزمان) که اصل همه هفت(۱) است.

۱ـ در دین چنان نشان داده شود که: «هفت <تا> هستیم هم اندیشهٔ هم گفتار هم‌کردار که از آن هم‌اندیشی، هم‌گفتاری، هم‌کرداری بدون پیری و بی‌مرگ و نافرسودنی و فاسدنشدنی هستیم ۲ـ اگر شما که مردم <اید>، هم‌اندیشه، هم گفتار، هم کردار باشید، برای شما، پیرنشدن، بیمار نشدن وفرسوده نشدن و

فاسد نشدن باشد مانند ما که امشاسپندیم.»

۳ـ برای برقراری آن در زمین، دهبدان (= کشورداران فرمانروایان) بی‌مرگ را فراز آفرید که جدا <از هم> در باروی استواری <هستند> در <جایهای> بسیار، باشد که روی زمین و راه بدو از طریق دریای تیره و تار است، باشد که در تیغ (= قله) کوه بزرگ است.

۴ـ تمام هفت <جاویدان> آن‌گونه که در دین پیداست: از تخمه (= نژاد) ایرج «ون جدبیش»، «اشم بیمایی اوشت» و «پیوشت فریان» و «گوبدشاه» است. و از تخمه توزان (= تور) یکی «اسه وزداد پوروبخشتان» است. یکی که نامش «فرهخت خمبیگان» ـ که به سبب بیم از خشم در خم پرورده شد ـ <دیگری «پشوتن» که «چهرومیان» خوانده شود(۲).>

۵ـ چنان که هفت <امشاسپند> به دوازده‌بخش می‌شوند، که اورمزد دو بخشی است که به «خدایی» و «بزرگترین دانایی» گزارده می‌شود (= تجزیه می‌شود)، و بهمن دو که نیکی اندیشه است، اردیبهشت دو که «ترس آگاهی راست» و «برتری» است و شهریور دو که «خدایی» و «کامه» است سپندارمذ دو که «افزونی» و «درست‌اندیشی» است، خرداد و امرداد ـ که برای بی‌مرگی جفتی هستند ـ «جاودانگی» و «زور» فرشگرد کرداری به این دو آفریده شود.

۶ـ چنان که از ایشان (= جاویدانان) سه بی‌مرگ <دیگر> که شش بدست(؟) (= وجب) در برف <هستند> که «توس» و «گیو» است و آن بی‌مرگ که «گرشاسپ» است(۳)، که بالای (= قد) او پانصد نای زردشت است، و نای زردشت چنان که اندازه از شبیه (= تصویر، عکس) زردشت در آتشکدهٔ فرهگر برگرفتم بالغ بر سه‌نای و نیم است، که با او (= با گرشاسپ) بوده است و باشد یکهزار و هفتصد و پنجاه و نه فروهر پرهیزگاران <که> برای درست ـ داشتن (= سلامت) بر او گمارده‌اند (= مامورند). چهارم «کیخسرو»(۴) است که همه ایشان را برانگیزاند.

۷ـ همچنان که خدایی (= حکومت) هفت امشاسپند در فرشگردکرداری به وسیله هفت دهبد (= کشوردار، فرمانروا) آراسته و نظم یافته است، در دین نیز هفتی هفت امشاسپند نظم یافته است.

۸ـ زردشت که دین پذیرفت، همانند اورمزد همه‌دان است. دین اورمزد <و> دانش <او را> آموخت و بدان ایستاد (= و برآن مداومت کرد) <تا> دانا و فرهیخته شد.

۹ـ کسی که نخست دین پذیرفت اردیبهشت است. سروری وردی اورمزد

را ستود. آن‌که پیشتر به شاگردی زردشت شتافت، میدیوماه آرستایان که آراستای و پوروشسپ برادر بودند. ۱۰ــ شهریوری فرمانروای نیک، کی ــ گشتاسپ راست، که نژاده‌ترین است. ۱۱ــ سپندارمذی هوتس زن گشتاسپ راست که بزرگترین یاور زردشت است. ۱۲ــ خردادی و امردادی فرشوشتر راد ــ سرشت و جاماسپ راست، که به‌سبب ارتباطشان با یکدیگر دعای ایشان را نیز در یک ستایش گوید «و» بی‌مرگی دینداران با آن نظم یافته است(۵).

۱۳ــ در دین به سبب همانندی زردشت به هرمزد، همچنان‌که اورمزد شش امشاسپند را به‌عنوان ابزار اندیشه، گفتار، کردار، درست اندیشی، درست گفتاری، درست کرداری خویش آفرید، آن زردشت را نیز از سرشت خویش سه پسر است. سه‌پسر زردشت بمانند بهمن، اردیبهشت وشهریور «هستند»، و به وسیله او (=زردشت)، سروری سه سرزمین برایشان (=سه فرزند) بخش شد که: زمین ورجمکرد و کنگدژ(۶) است. سه دختر، مانند سپندارمذ، خرداد، امرداد.

۱۴ــ نیز آن «همی» (=اجتماع) بزرگ فرشگردکرداران هم به‌وسیله هفت مرد است که فرهٔ ایشان از هفت امشاسپند است. پیشتر «از دیگران» «سوشیانس»، «پسر» زردشت، در خونیره، «روشن چشم» و «خورچشم» در «[illegible]» که خورشید، جسم جهان بدان‌جا آید و رود (یعنی در سمت مشرق ومغرب زمین است)، «فرداد فرش» «و» «ویبت فرش» در «فرددفش» و «ویددفش»، «ورزغم» و «وررسود» در «وروبرشت» و «وروجرشت» (۷).

۱۵ــ هنگامی که بخواهند فرشگرد را فرجام دهند، برای پشتن یزش بر فرشگرد، انواع آفریدگان بی‌مرگ گردآوری شوند به‌مانند پشتن آن یزش که زردشت به‌وسیله آن «بهدین» خستوان شد (=اعتراف کرد). به‌جای هوم، آن که زندگر است، هوم سپید که در دریاهاست، که مردگان با آن زنده وزندگان با آن بی‌مرگ باشند. به‌جای شیر، «شیر» گاو هدهیوش (۸)، که در یاوری «از دری» به‌سرداری گوپدشاه نگهداری شده است. به‌جای آتش، آتش بزرگ زنده‌دارندهٔ جانوران. به‌جای یشت، ستایش «و» یزش برفرشگردکرداری، که نیکی آشکار است.

۱۶ــ سوشیانس، در خونیره به مقام زوتی نشیند. آن شش فرشگرد کردار نیز در شش کشور به‌مانند «هاونان»، «آذروخش»، «فربردار»، «آبردار»، «آسنودار»، «رثویشکر»(۹). ۱۷ــ و هفت امشاسپند در اندیشهٔ هفت فرشگردکردار جای‌گیرند. اورمزد، زوت، با سوشیانس. بهمن، هاونان، با روشن چشم. اردیبهشت، آذرــ وخش ــ که آتش نماد اوست ــ با خورچشم. شهریور، فربردار، با فردات خوره.

سپندارمذ، آبردار، با ویبت خوره خرداد، آسنودار، با ورزغم. امرداد، رثویشکر، با وررسود. هریک در کشور خویش، و به‌سبب یکسان بودن خواست هفت امشاسپند، آنچه به‌وسیله یکی اندیشیده شود، آن‌گاه همگان دانند آن چه یکی گوید، همان را بخوانند(۱۰)(؟)، آنچه یکی کند، همگان ببینند.

۱۸ــ چنان‌که در سپند «مدگاه» گوید که: «آن‌گاه (=درزمان فرشگرد) این مردم به‌وسیله آن خردافزونی (=خرد مقدس) در اندیشه یکدیگر را همانا ببینند، چنان که اکنون مردم با چشم «یکدیگر را» می‌بینند، آن‌گاه این مردم به‌وسیله آن خردافزونی در اندیشه یکدیگر را بپرسند چنان که اکنون مردم به‌وسیله آن زبان [افزونی] «یکدیگر را» می‌پرسند».

۱۹ــ ماه سپندارمذ، روز اشتاد، در اژیرینگاه(۱۱) (=غروب، روز ۲۶ اسفندماه) به زوتی (=پیشوایی) سوشیانس و اتفاق همان شش فرشگردکردار، برای برخاستن همه روشن تخمه‌ها (=آفریدگان اورمزدی) هشت فرشگردکرداری فراز سرایند (=دعای مربوط به پایان جهان را بخوانند) ۲۰ــ «چون» یشت کرده شد، به همان‌گونه که جم در آن هنر زیستن، آن گاو هم(۱۲)، بدان سوشیانس پیروزگر برخوانند که: «برخیزید! دارای تن هستید». از آن زمان که «ی» درگذشتید ایزدان شما را نگهداری کردند. ۲۱ــ سوشیانس فرشگردکردار و ایریمن‌کردار به نیروی روشنان برزمین برآید. ۲۲ــ اهریمن فرشته بندی در دست دارد. هرکس از مردم که درگذشت (=مرد) آن‌گاه بندی از او آویخته است ــ مانند دام و بندی که مرغ و ماهی بدان گرفته شود ــ و زیرزمین در دوزخ گسترده نگهداشته می‌شود.

۲۳ــ در پاسخ «این» خواندن یک پنجم درگذشتگان از زمین برخیزند دارای کالبد و جان به بالا و چهره مانند هنگامی که درگذشتند «و» از آن زمین که جانشان از تنداری (=تن را در تعلق داشتن) بیرون آمد. ۲۴ــ دو دو (=جفت جفت) برخیزند، پدر، پسر، زن، شوهر، میربد، شاگرد، فرمدار و فیوشا (=حاکم و رعیت). ۲۵ــ نام «اژیرینگاه» از برخاستن است.

۲۶ــ اثیری سرو سرم (=از مغرب تا خفتن) که «ابی‌جان» است برای همه روشن تخمه‌ها به‌همین‌گونه یشت کنند، یک پنجم برخیزند، آن‌گاه به‌ایشان جان داده شود و «ابی» را نام از جان است. ۲۷ــ «اشهینگاه» (=خفتن) برای بی‌مرگی همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند «تا» بی‌مرگ باشند و نام «اشهین» از بی‌مرگی است. ۲۸ــ و «اوشگاه» (=بامداد) همچنین برای همه روشن تخمه‌ها به‌همین‌گونه یشت کنند. باد بانگ‌گر کنشگران را به انجمن

خواند، آن یک پنجم از همه‌سوی به‌انجمن «ایست واستران»(۱۳) (= انجمنی که برای بررسی اعمال نیک و بد مردگان تشکیل می‌شود) ــ که میان زمین است ــ راهنمایی کند و نام «هاون» از همی (= اتحاد، اجتماع) است.

۲۹ــ «ربپهوین گاه» (= عصر، بعدازظهر) برای شادی همه روشن تخمه‌ها، به‌همین‌گونه پشت کنند، بدان گاه یکدیگر را بشناسند و احوالپرسی کنند(۱۴)(؟) و خلاصه‌ای از آن‌چه برجانشان آمد، آشکار کنند <و> یکدیگر را شادی بخشند و نام «ربپهوین» از رامش است.

۳۰ــ <در> روز آسمان، زامیاد، مارانسپند، انغران(۱۵) و <در> «اهونود» گاه» تا به «ازیرینگاه» هرروز ازیرینگاه یک پنجم از درگذشتگان برخیزند در ابی‌سر وسرم دارای جان، در اشوین بی‌مرگ شوند، در هاون <گاه> به‌همی (= اجتماع) انجمن خوانده شوند. در ربپهوین یکدیگر را رامش بخشند.

۳۱ــ و اهونودگاه که دو زمان (= دو ساعت)، یعنی یک دوازدهم شبانروز، به‌سب مانده است، اورمزد به‌همراهی سروش پرهیزکار از سوی مرز نیمروز (= جنوب) به‌انجمن فراز رسد، برگاه همیشگی خود آفریده نشیند.

۳۲ــ پیدایی (= آشکارگی) پرهیزکاران در میان گناهکاران، چنان است که اسب سپیدمیان اسب سیاه. ۳۳ــ فرشته‌ای که وظیفه او حکومت(۱۶) است، زند، پرهیزگار را از گناهکار جدا کند، پرهیزگاران از سویی، گناهکاران از دیگر سو آن‌گونه بایستند که شبان در رمه، گوسپندان سپید را از سیاه بگزیند و جدا کند. ۳۴ــ همه آفریدگان شگفت‌زده با شناخت اورمزد از همه بدی و اهریمن‌کامگی کاملا پشیمان و به‌اورمزد استوارانه خستوان <باشند> (= از روی ایمان معترف و مقر باشند). ۳۵ــ اهریمن، دیوان بزرگ، آزسپاهید <و> دیوان دیگر گیج براثر دشمنی میان خود شکست خورده بر مردم دیداری (= آشکار) شوند.

۳۶ــ و به‌سبب آن دیدار مردم از نیمه اهریمن به‌سوی اورمزد متمایل شوند.

۳۷ــ و روشنان (= آفریدگان اورمزدی) <هریک> جداگانه دشمن خویش را نابود کنند چنان که بهمن اکومن را، اردیبهشت اندر را، شهریور ساوول را، سپندارمذ نانگهئید را و خرداد و امرداد تریز و زریز را، گوشورون، دروغ گرگ تخمه را <و> میثوی زور، بی‌زوری را که نامی از پیری است (۱۷).

۳۸ــ در دین چنان پیداست که: «ناآشتی (= نزاع، جنگ) به‌وسیله آشتی، نارادی به‌وسیله رادی، ترمنشی به‌وسیله درست‌اندیشی، دروغگویی به‌وسیله راستگویی، دروغ به‌وسیله راستی، گناهکاری به‌وسیله پرهیزگاری رانده‌شود.»

۳۹ــ هنگامی که زمان شب فرا رسد، امشاسپندان به‌نمادهای مادی خویش

آمیزند، اورمزد به‌سوشیانس <و> همه مردمان که تا پاک کام، نیک‌اندیش و استوار جای و دارای سرشت تغییرناپذیر باشند، بهمن به‌گوسپندان، اردیبهشت به‌آتشها، شهریور به فلزات، سپندارمذ به زمینها، خرداد به‌آبها، امرداد به‌گیاهان که تا جداجدا، به‌سرشت خویش به‌پاکی و به‌استواری تا سپنده‌گاه <به> مینوی اندر نمادهای <مادی> خویش هستند سپنده‌گاه از نمادها بیرون برسند اورمزد در خونیره <و> شش امشاسپند بدان شش کشور آشکار شوند.

۴۰ــ پس آنگاه آتش بزرگ از آن اسر روشنی (= روشنی بی‌پایان، ازلی) بیرون آید، به همه زمین فروغ بیفکند. شاخه‌ای، که مانند درختی است، در دست(۱۸)(؟) دارد، که شاخه‌هایش در بالا و ریشه در پایین است. هرپرهیزگاری را شاخه‌ای و هر گناهکاری را ریشه‌ای است. و ارشتونگ ماده چیر در سر درخت و دیو خشم در بن درخت ایستد و ارشتونگ <هر> پرهیزگاری را شاخه‌ای و آن <دیو> خشم هر گناهکاری را ریشه‌ای به‌دست دهند <تا> گناهکار و پرهیزگار از یکدیگر جدا باشند.

۴۱ــ بدان‌گاه همه مردم به‌یکبار ناله کنند و اشک برزمین فراز ریزند زیرا پدر ببیند که پسرش را به دوزخ باز افگنند، پسر پدر را و برادر که برادرش را، زن که شوهرش را، شوهر که زنش را و دوست که دوستش را.

۴۲ــ گناهکاران پرهیزگاران را بخوانند که: «هان ای پدر و برادر وشوهر، زن و دوست من! چیست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاموختی و مرا از گناه باز نداشتی و به‌ثواب ترغیب نکردی؟ که اکنون من جدا از خویشان و دوستان باز به دوزخ باید شدن، اما به همراهی <یکدیگر> به‌بهشت درخشان می‌رفتیم اگر آشتی از اندیشه خویش را نه‌برده بودی (= اگر پاکی اندیشه را به‌من نشان داده بودی) که چرا در زمین آن خوراک، جامه، خانه را شایسته داشتم و شایسته نداشتم آن‌چه از خوراکها خوشتر و از جامه‌ها عالی‌تر، از خانه‌استوارتر و از اسب تندرو تیزتر است».

۴۳ــ روانهای دیگر آن کسی را که عیب دوستان را نشان نداده بود سرزنش کنند و اگر <عیب> او را نشان داده بودند <و او نپذیرفته بود> در برابر چشم او آورند. بدان سبب درد او سنگین‌تر باشد. آن شاخه‌ها مانند نردبانی باشد <با> سه پایهٔ زرین. پرهیزگاران بربالای آن به‌بهشت روند. به‌وسیله نیک‌اندیشی تا به ستاره پایه، به‌وسیله نیک گفتاری تا به ماه پایه، به‌وسیله نیک کرداری تا به خورشید پایه(۱۹).

۴۴ـ گناهکاران با جنبش آن شاخه به دوزخ افتند، از طریق سه در به‌پایین افتند <هر> دری مانند تیغ درختان آبدیده. به‌سبب اندیشه بد، گفتار بد، کردار بد سه شبانروز به دوزخ روند. ۴۵ـ پرهیزگاران در بهشت‌اند. از اندیشه، گفتار <و> کردار خویش شاد شوند. گناهکاران در دوزخ از اندیشه بد، گفتار بد <و> کردار بد در رنج باشند.

۴۶ـ هنگامی که گناهکاران را از دوزخ برآورند، ازمکنندگان جم به پیکر وزغ دوباره به دوزخ افتند و شکست خورده آنجا باشند.

۴۷ـ بامدادروز اورمزد، مینوی زمین، که خود سپندارمذ درست‌اندیشی، مادر همهٔ زایشمندان روی زمین است، ـ که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (=اهریمن) به‌آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست ـ به نیک مهری همه‌آفریدگان را ـ چه همه فرزند <او>یند ـ ببخشاید. بر پرهیزگاران دشواری که برتنشان است و بر گناهکاران پادافراهی که بر روانشان است.

۴۸ـ و او (به‌سپندارمذ) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست چه به سبب درست‌اندیشی تا فرجام کامل کارها بردبار وبی‌مست (=بدون گله،بدون شکایت) است، <اما> در آن‌گاه پیش اورمزد بایستد گوید که: «پادافراه ایشان بسیار کامل است.»

۴۹ـ در همین زمان است که اهریمن همه گناهکاران را برآورد.

۵۰ـ پرهیزگاران نیز به‌زمین بازآیند <اما> نه‌بدان چهره که بگذشتند (=بمردند) و نه از آن آمیزه (=ترکیب) که پیش ساخته شدند بلکه تنداران (=موجودات مادی) <از> گل روشن بدون تاریکی، آب بدون زهر و آتش بدون دود، باد خوشبوی پردرودی (=سالم) ساخته باشند. ۵۱ـ استخوان ایشان به روشنی آن‌چنان است که بلور از گوهرها و گوشت ایشان بر استخوان چنان است که بسد از درختان. پی‌ایشان براستخوان چنان پیوسته است که زنجیره زرین در بلور ویراسته (=تراشیده). خون در رگهای ایشان بدان‌گونه جریان دارد که می‌بویا در جام زرین. آمیزه‌ها (=عناصر) در تن ایشان خوشبوی‌تر از مشک و عنبر و کافورند. که بلند و کوتاه <اما> متناسب باشند به‌اندازه کیومرث. به‌قامت و چهره مانند چهل سالگان.

۵۲ـ هرمردی را که در زمین یک زن است، آن‌گاه اورا همان‌گونه است کسی‌که اورا <زن> بسیار بود، آن‌گاه اورا<زنان>بسیارباشند. کسی که اورا <زن> نبود، زنی هم‌قد و هم چهره (=هم‌سرشت) پیش ایستاده <باشد>

مرد آن یک زن هم‌سرشت را آن‌گاه از همه دوشیزگان زمین دوست‌تر دارد. زن نیز <با> مرد <خویش> جفت (۲۰) شود ونیز بادیگری لذت نبرند.

۵۳ـ نگرش (=مراقبت، توجه) ایشان از یکدیگر آن‌گونه به همداستانی (=موافقت) <و> نیک چشمی است که بزرگتر نسبت به کوچکتر. آن‌گونه نگرنده و نیک کامه (= مراقبت و نیکخواه) <یکدیگرند> که پدر نسبت به فرزندان. کوچکتر نسبت به بزرگتر چنان یگانه و فرمانبردار و نیوشیدار (= مطیع) است که ایزدان نسبت به دادار اورمزد.

۵۴ـ همه روانها در بی‌رنجی یکسان‌اند اما روشنی ایزدی را به اندازه نیک سرشتی <خود> گیرند و یکسان نیست(۲۱)

۵۵ـ جای ایشان یکی نیست. تقسیم <آن> متناسب با کردار است چنان‌که شهردار به شهر (=مملکت کشور) آید و دو حکم دهد یکی که راست (یکنواخت، یکسان) است یکی که به ارزانی (=برحسب شایستگی) است. در آن‌که راست است فرمان دهد که: «هرکس به زن <و> فرزند خویش، خواسته دادگرانه (=ثروت مشروع) داشتن، مسلط و کامرواست و از ستم بی‌بیم است». در آن حکم دیگر فرمان دهد که: «مالیات کار بدهید!».

۵۶ـ خاصان و رازداران او آشکار شوند همانندی ایشان مانند خورشید ماه و ستارگان بزرگ وکوچک است، که به‌گرفتن روشنی (=کسب نور) یعنی پرهیزگاری. یکسان‌اند اما <اندازهٔ> روشنی ایشان یعنی نیکی <به میزان> وظیفه شناسی است <و> یکسان نیست(۲۲).

۵۷ـ تخم از مردمان فراز ریخته نباشد و هرتخمی را برای فرزندی از او بازگیرند. اما نه بدان شیوه که درگذشتگان (=مردگان) هنگامی که زنده بودند، که از زمین آمدند بلکه هردو تخم را (تخمه نر و ماده را) در نماد (=نشان) <و> چهر نر ونیز که: «اویائی‌فی» و «سپی وی هی» است آراسته شود.

۵۸ـ آتش پذیرندهٔ تخم از آن روشنی بی‌کرانه بیاید به همه زمین فراز تازد. نیروی جانی تخمه‌ها را برچیند و دوباره به میانهٔ زمین رود بر نران و مادگان آن‌گونه آمیخته شود که در آغاز هستی مردمان که با فراز ریختن تخم و جان کالبد در مادگان اندر شود. درهمین زمان زن ومرد مانند مردم پانزده ساله به زمین آیند. درمیان چهل سالگان مانند فرزندان درمیان پدران به‌نظر رسند.

۵۹ـ رامش ایشان بایکدیگر نیز به‌همین گونه است.

آن روشنی بزرگ که از پیکر <و> تن (=جوهر وعرض) بر زمین تابیده

همی شود ـ که آن را <خورشید> برای نگهداری از کیومرث بپذیرفت ـ از خورشید فرود آید، نیمه‌ای به کیومرث، که بن تخمه (= منشأ وجود) مردمان بود، پوشیده شود، نیمه‌ای به همگی <مردمان> که از تخمه او (= کیومرث) بودند، با روشنی کمتر و با روشنی بیشتر. ۶۰ـ و این برای آنان پوشش درخشان بدون پیری و بی‌مرگ است و شیر وچربی گاو هدهیوش خوردنی سزاوار است و ثواب (۲۳).

یادداشتها

۱

۱ـ چنین است متن. قرینهٔ دیگری درهمین کتاب صورت متن را تأیید می‌کند. درآغاز بخش سوم، پیش‌از شروع فصل سی و چهارم آمده است: «گفتار زادسپرم جوان جمان دربکـ روز»، پس دورنیست که مطالب این بخش نیز سخنان او دربکـ نیمه روز باشد. احتمال دیگر آن است که به جای آمده باشد در آن صورت معنی عبارت چنین خواهد بود گفتار زادسپرم جوان جمان، هیربد نیمروز.

۲ـ سپندمینو (اوستایی: spəntō.mainyu-)، یا مینوی مقدس در اوستای گاهانی و بخشی از اوستای جدید برترین تجلی اورمزد است (نکـ. Die Aməša spənta im Avesta s.39

این جلوهٔ والای اورمزدی، در اوستای جدید گاه با اورمزد یکی شده است (یشت سیزدهم بند ۷۶ تا ۷۸). در ادبیات فارسی میانه صرجا از «سپندمینو» یا «مینوی افزونی» (پهلوی: abzōnīg-mēnōg) نام برده می‌شود منظور همان اورمزد است که دربرابر اهریمن (اوستایی: angrō.mainyu-)، قرار می‌گیرد انگره مینو در متنهای فارسی میانه با عنوان ganāg-mēnōg صفت zadār-kāmag نام برده می‌شود.

۳ـ متن: [illegible] hād (اوستایی: āat̰- «پس، آنگاه») این واژه در آغاز سخن یا شروع بخشی از گفتار می‌آید در دینکرد بارها به‌کاررفته است. نکـ. د. مدن ص ۱۲۶

۴ـ این «گفتارویژهٔ ایزدی» همان نماز «یثا اهو وئیریو» (پهلوی: ahunawar)

است. متن اوستایی آن در بند سیزدهم یسن ۲۷ آمده است. (برای ترجمهٔ فارسی آن نک. پورداوود، یسنا، ج۱ ص ۲۲۳)، بندهش (ص ۱۲) دربارهٔ اهونور آورده است: «اورمزد... ازش بی‌کران اهونور فراز آفرید مینوی یثا اهو وئیریو، که آفرینش و فرجام آفریدگان از آن پیداست.» نیز نک. به مقالهٔ خانم کتایون مزداپور «اهونور کلام آفرینندهٔ» در مجلهٔ چیستا سال سوم شماره پنجم، بهمن ۶۴.

۵ـ زادسپرم نخستین برخورد اورمزد و اهریمن و چگونگی آفرینش مادی‌را به کوتاهی بیان کرده است. در متنهای دیگر فارسی میانه و بویژه در بندهش مطلب با گستردگی بیشتر همراه است. به‌طور خلاصه باید گفت که از دوازده هزار سال عمر جهان، سه هزار سال نخست به آفرینش مینوی می‌گذرد. در این مدت امشاسپندان، ایزدان، فروشیها و مینوی آفریدگان مادی آفریده می‌شوند. در سه هزارهٔ دوم، آفرینش مینوی آفریدگان، پیکر مادی به‌خود می‌گیرد. یعنی ماه، ستارگان، خورشید و دیگر پدیده‌های مادی آفریده می‌شوند اما حرکت ندارند. به سخن دیگر در جهان مادی جنبش و تحرک دیده نمی‌شود. بدین ترتیب نیمی از عمر جهان می‌گذرد. در آغاز هفتمین هزاره که شروع سه هزارهٔ سوم است، اهریمن از بیهوشی و گیجی بدر می‌آید و به قلمرو اورمزدی حمله می‌برد و درد و رنج و بیماری را بر آفریدگان اورمزدی می‌گمارد و این سه هزار سال دوران آمیختگی نیکی و بدی و پیکار اورمزد و اهریمن است و متنهای میانه از آن به gumēzišn تعبیر می‌کنند. آخرین سه هزاره با ظهور زردشت و گسترش دین سر می‌کرد و سپس در راس هریک از هزاره‌ها به ترتیب هوشیدر، هوشیدرماه، سوشیانس، که هرسه فرزندان زردشت هستند، برای استواری دین و بازسازی آن برمی‌خیزند و پس‌از ظهور آخرین آنها یعنی سوشیانس و گذشتن پنجاه و هفت سال از قیام او جهان باردیگر از آلودگی شسته و از بدی پالوده می‌شود و رستاخیز و تن پسین آراسته می‌گردد. برای آگاهی بیشتر نک. پژوهشی در اساطیر ایران، بخش اول، آفرینش در ادیان، گفتار اول.

۶ـ تبدیل کرد، در ترجمهٔ padistād فعل ماضی از مصدر padistādan.

۷ـ بنابر متنهای دینی زردشتی، زمان در آغاز بی‌کرانه بود، یعنی ازلی و ابدی بود و دوجهان بالایی و فرودی با روشنی و تاریکی وجود داشت که بر یکی اورمزد و بردیگری اهریمن فرمانروایی می‌کرد. اورمزد چون گوهر اهریمن را می‌شناخت، بر آن شد تا آفرینش روشن و پاک خود را از گزند اهریمن نگه

دارد. بنابراین از زمان بی‌کرانه (پهلوی zurwān ī a-kanārag)، زمان کرانه‌مند (پهلوی zurwān ī dagrand- xwadāy) را فراز آفرید. این زمان کرانه‌مند دوازده هزار سال است، که به چهار دورهٔ سه هزار ساله بخش می‌شود. با رواج زمان، اورمزد و اهریمن هردو توانا شدند که آفریدگان مادی متحرک خویش را کمال بخشند. با پدید آمدن دو آفرینش نیک و بد، پیکار جهان آمیخته سرمی‌گیرد و زندگی رواج می‌یابد. آفریدگان جهان مادی اورمزد هفت هستند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسپند، مردم و آتش. این آفرینش یک سال سیصد وشصت وپنج روزی که عبارت از یازده ماه سی روزی ویک ماه سی وپنج روزی است، به دراز‌ا می‌کشد.

۸ـ محصور کردن در ترجمهٔ parwastag kardan.

۹ـ نگاه کنید به یادداشت شماره ۵ همین بخش.

۱۰ـ اصل، در ترجمه واژه [illegible]: mādiyān. نویسنده در دو بند اخیر، درحقیقت فلسفه وجودی بهشت و دوزخ را بیان کرده است. بنابرگفتهٔ او، بهشت جایگاه نیکوکارانی است که از اورمزد فرمان برده و از خواست او پیروی کرده‌اند و دوزخ کیفر آنانی که خواست اورمزد را برنیاورده به فرمان او گردن ننهاده‌اند.

۱۱ـ متن: [illegible] wizārīhēd، «دورکند»، فعل مضارع مجهول که به جای فعل معلوم به‌کار رفته است. این‌گونه کاربردها دراین کتاب بازهم دیده می‌شود. از آن جمله است: āšōbīhēd به‌جای āšōbēd ص ۹۳ س ۲، čandīhēd به‌جای čandēd ص ۹۳ س ۲، āwarīhēd به‌جای āwarēd ص ۱۱۵ س ۸.

۱۲ـ متن: [illegible]، fraškardārīh. واژه با همین املاء درص ۶ س ۲ و ص ۱۴ س ۳ و ۵ همین کتاب و پرسش ۳۴ بند ۲ دادستان دینی نیز آمده است. در متنها معمولا برای عمل بازسازی وتکوین جهان در آخر الزمان اصطلاح [illegible] frašagird-kardārīh به‌کار می‌رود و صورت به‌کار رفته درمتن رواج عام ندارد. اصولا اصطلاح فرشگرد (پهلوی frašagird، اوستایی frašō.karəti-) برای جهانی که با ظهور سوشیانس شکل می‌گیرد به‌کار می‌رود و این بامعنی اصلی واژه، بنوسازی، نوکردن، مناسبت کامل دارد. فرشگرد در متنها گاه برابر

رستاخیز به‌کار رفته است. کار بازسازی وتکوین جهان مطلوب را فرشکردسازان (پهلوی: frašagird-kardār اوستایی:-frašō.čarətar) برعهده دارند. اینان درکار آراستن جهان و درآوردن آن به‌گونه‌ای که در آغاز هستی بود، کوشش می‌کنند و گیتی را از وجود اهریمن و همدستان او پاک می‌سازند. نک. نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، بخش نخست. و "پیمرگان و فرشکرد کرداران»، مجلهٔ فروهر سال ۲ شماره ٥ و ٦.

۱۳ــ بـه پندار نویسنده کتاب«جهان مطلوب (= فرشکرد) زمانی شکل می‌گیرد«که سه ویژگی بنیادی که در نماز اهونور عنوان شده و نویسنده آنها را در بندهای ۱٤ تا ۱۹ بیان کرده است، تحقق یابد. به گمان او از ویژگی نخست، یعنی شناخت نیک و بد، دین راست و از ویژگی دوم، یعنی امید به پاداش و بیم از پادافراه، کوشش به کسب ثواب و پرهیز از گناه و از ویژگی سوم یعنی کمک به نیازمندان و دردمندان، یاوری و همداستانی نتیجه می‌شود. پس در راست دینی، ایمان و اعتقاد افراد جامعه و در کوشش به ثواب و دوری از گناه«رفتار و کارهایشان به صلاح و صواب درآمده است و جامعه‌ای کـه ایمان و رفتارش نیکو شود، بـه سوی اتحاد و وحدت عمل پیش می‌رود و در سایهٔ این یگانگی، پیروزی بر دشمن حاصل می‌شود و فرشکرد چیزی جز این نیست.

۱٤ــ سپهر در ادبیات پهلوی نـام ایزدی است کـه«بنابر متنهای دینی زردشتی«از زروان پدید آمده است. او تن زروان است و جهان مادی در اوست. در ادبیات پهلوی او را مانند چرخی می‌دانند. سپهر«یاور اورمزد در آفرینش است و مانند کشاورزان جامهٔ نیلی می‌پوشد ونگهدار آنان است. گاه با «وای«به» یکی شده است. نک. نوبرگ ج ۲، زیر: spihr و اساطیر ایران ص ۱ یادداشت ۱۲

۱٥ــ زروان (اوستایی:-zurvan)به‌معنی زمان است. در اوستا نقشی مهم ندارد، اما در متنهای فارسی میانه«خدایی است که به عنوان ایزد زمان و مکان ستایش می‌شود. به عنوان ایزد زمان«جاودانه است و به عنوان ایزد مکان، بی‌کرانه. او سرچشمهٔ هستی و منشا همه چیز است. از زروان بی‌کران، زمان کرانه‌مند (پهلوی: zurwān ī dagrand- xwadāy» پدید می‌آید. در این زمان کرانه‌مند«که چهار دورهٔ سه هزار ساله است، میان اورمزد و اهریمن، کـه بنابر اسطوره‌های زروانی فرزند زروان هستند، نبرد

درمی‌گیرد و سرانجام اورمزد پیروز می‌شود. برخی از نوشته‌های فارسی میانه و بویژه کتاب گزیده‌های زادسپرم«از عقاید زروانی به شدت رنگ پذیرفته‌اند. برای آگاهی بیشتر نک. «زروان، زنر، پژوهشی در اساطیر ص ۱۲۱ شماره ۱۱.

۱٦ــ «زیان رسان» در ترجمه: wizāyišnīg. «متضاد» دربرابر: padīrag-ēstišnīg.

۱۷ــ بنابر بندهش (ص ۲۸) «آسمان هفت پایه (= طبقه) دارد: "ابر پایه، سپهر اختران، سپهر ستارگان ناآمیزنده، بهشت ــ که ماه درآن پایه می‌ایستد ــ، گرودمان (پهلوی: garōdmān، اوستایی:-garō.dəmāna «خانـه ستایش») ــ کـه خورشید در آن پـایه ایستد و آن را انغر روشن نیز گویند ــ، گاه امشاسپندان، روشنی بی‌کران، که جای اورمزد است.» در روایت پهلوی (ص ۲۰٦) «برای آسمان چهارپایه گمان شده است: «ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و گرودمان. اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک نماد سه پایه ستاره و ماه و خورشید هستند گرودمان چهارمین پایه، در روشنی بی‌کران، جایگاه اورمزد و امشاسپندان است». درروایت پهلوی (ص ۸٤) آمده است: «روان نخستین گام که پیش نهد، آن‌جا که ستاره <پایه> است، به اندیشه نیک نهد. دوم گام، آن‌جا که ماه <پایه> است، به گفتار نیک نهد. سوم گام آن‌جا که خورشید <پایه> است، به کردار نیک نهد و چهارم گام انغر گرودمان روشن نهد.»

هنینگ معتقد است که«ایرانیان در اصل چهار آسمان را می‌شناخته‌اند: اول سپهر اختران، دوم، ماه پایه، سوم، خورشید پایه، چهارم، بهشت«که گاه ابرپایه نیز بدان افزوده شده«اما اضافه شدن پایه‌های آسمان تا هفت پـایه به سبب تقدس عدد هفت و نیز نفوذ عمیق نجوم بابلی است. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۳٦- یادداشت ٤٥

۱۸ــ تهیگی یا خلایی که دراین بند بدان اشاره شده است، فضای خالی میان جهان اورمزد واهریمن است. ازاین فضا درجای دیگر این کتاب (بند ۱ همین فصل) به گشادگی (پهلوی: wišādagīh)تعبیر شده است. این فضـا بنابر متنهای پهلوی، جایگاه «وای» است (اوستایی:-vayu «باد»)کـه دارای دو جنبه نیکی و بدی است. بخشی از «وای» که در روشنی اورمزد قرار می‌گیرد «وای نیک» (پهلوی: wāy ī weh)و بخش فرودین آن که در تاریکی اهریمن است «وای بد» (پهلوی: wāy ī wattar)یا «وای دگرهر» (پهلوی

است. وای نیک ایزدی است نیرومند wāy ī ǰud-gōhr زبردست جوینده، چیره شونده نیک کردار دلیر که جامه ارتشتاران را می‌پوشد و اورمزد را در نابودی آفرینش اهریمن کمک می‌کند این ایزد را «وای درنگ خدای» نیز گفته‌اند و دربرابر او «وای بد» را دیو مرگ (پهلوی: astwihād) نامیده‌اند.

۱۹ــ ستاره پایه، همان سپهر اختران است که بنابر بندهش، دومین آسمان است (نک. یادداشت شماره ۱۷ همین بخش). اهریمن با فروکشیدن بن آسمان، آنرا به تاریکی می‌آلاید اما تیرگی او از این آسمان فراتر نمی‌رود. بنابراین،ازاین طبقه بالاتر آمیختگی وجود ندارد.

۲

۱ــ در تقویم زردشتی، هرسال به دوازده ماه و هرماه به سی روز بخش می‌شود هریک از روزهای ماه به نام یکی از ایزدان است. نخستین روز هرماه «اورمزد» نام دارد. بنابراین هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد،ظهر روز اول فروردین ماه بوده و از مرز آسمان آغاز شده است

۲ــ متن:

tāzišnīg , tābišnīg udsōzišnīg : «تازش و تابش و سوزش».

۳ــ متن: انکلساریا و پیشنهاد او درست است چه عبارت wizend andar ēstād «گزند اندر ایستاد» درد و رنج چیره شده معنی می‌دهد.بهار، جمله را چنین تصحیح کرده است

: ōzūd , andar nē ēstād «شتافت و اندر نه ایستاد» (و. گزیده‌ها ص ۴۲) و جای دیگر (اساطیر ص ۱۳): شتافت (تا) اندرایستاد (= متوقف شد).

۴ــ گاویکتا آفریده (پهلوی: gāw ī ēk-dād) همان گاو نخستین است که پنجمین آفریدهٔ اورمزد است. برکرانه رود دائیتی آفریده می‌شود و از بسیاری جهات همانند کیومرث است بلندی قامت او سه نای است و آب و گیاه آفریده شده‌اند تا سبب نیرو و بالندگی او گردند وقتی اهریمن او را نابود می‌کند ازهریک از اندامهای او چیزی می‌روید بسیاری از گیاهان دارویی از اندامهای فروریخته او مایه گرفته و آفریده شده‌اند.

۵ــ دائیتی (اوستایی: dāitya-)رودی افسانه‌ای است که در ایرانویج (نخستین خاستگاه قوم آریا)،جریان داشته است. در کنار همین رود است که زردشت با اورمزد دیدار می‌کند و به دین‌آوری برگزیده می‌شود و به همین سبب رد رودها شده است (گزیده‌ها فصل ۲۱ بند ۱ تا ۴). در ادبیات دوره ساسانی بر رود سند اطلاق شده است (اساطیر ص ۱۸).

۶ــ بندهش و زادسپرم هردو تصریح دارند که اورمزد خواب را به پیکر مردی پانزده ساله بر کیومرث فرستاد. جوان پانزده ساله، ظاهراً می‌تواند مظهر نفخهٔ آسمانی باشد که معمولا نیروبخش و یاری دهنده است و اورمزد درهرکس که بخواهد و به هرمنظور که بداند می‌دمد. (پژوهشی در اساطیر ص ۵۷ یادداشت ۸).

دربارهٔ مدت این خواب در بندهش (ص ۳۷) آمده است:

and čand dranāy ī wizist-ē «به اندازه درازی و چستی» (و چست اوستایی: vačas- [taštī-] بریک بیت از گاهان اطلاق می‌شود).

۷ــ مهر اباختری و ماه اباختری، خورشید و ماه تیره هستند. به پندار گذشتگان،اینان سبب خسوف و کسوف می‌شوند بدین طریق که خودرا میان خورشید و ماه روشن ازیک سو و زمین از سوی دیگر قرار می‌دهند و سبب می‌شوند تا نور خورشید یا ماه به زمین نرسد (نک:پژوهشی در اساطیر ص۶۲ یادداشت ۲۴) این خورشید و ماه تیره به همراه پنج اباختر (= پنج سیاره)، یعنی اورمزد (= مشتری)، کیوان (= زحل) بهرام (=مریخ) ناهید (= زهره) و تیر (= عطارد)،هفت سیاره را می‌سازند که در دشمنی با اختران (= ثوابت) با دیوان همکاری می‌کنند. ازاین میان تیر سپاهبد خراسان بهرام سپاهبد خاوران ناهید سپاهبد نیمروز، اورمزد سپاهبد اباختر و کیوان سپاهبدان سپاهبد است. مهر و ماه تاریک،شهریار تاریکان‌اند ایز اباختران در سپهر بمانند اختران دوازده خانه دارند که از هرخانه‌ای بلایی منشامی‌گیرد. از بالست و نشیب اینان سوک و شادی و درد مایه می‌گیرد و ازآن رو آنان را اباختر گویند که اختر نیستند (بندهش ص ۴۲ و ۴۳) زادسپرم (فصل سوم بند ۲۰) از اباختران با نام «بزمگران» و از اختران بانام «کرفه‌گران» یادمی‌کند. در ادبیات فارسی از سیارات باعنوان هفت خدنگ، هفت اژدها هفت دختر خضرا، هفت در و هفت سالار نام برده می‌شود. بهار گمان می‌کند که هفت اژدها

با دیدگاه اسطوره‌ای هفت اباختر ارتباط دارد (پژوهشی در اساطیر ص ۲۶ زیرنویس ۲).

۸ـ گوشورون (اوستایی: -gəuš.urvan)، همان روان گاویکتا آفریده است. در یسن ۲۹ اوست که از ستمهایی که بر او رفته است، به اورمزد می‌نالد و درپی شبانی نیک است تا اورا از بند برهاند. گوشورون در اوستای جدید، نگهبان گله و رمه است و در متنهای فارسی میانه از او باعنوان «ایزدگوش» نیز نام به میان می‌آید. او درکنار ایزد رام وماه، بهمن را یاری می‌دهد تا چهارپایان را در حمایت خویش گیرد (بندهش ص ۱۳۷). از گوشورون پنج‌گونه چهارپا آفریده شده‌اند و گاو هدهیوش، که در فرشگرد کرداری از او داروی بی‌مرگی می‌سازند نیز از اوست. وظیفه گوشورون پرورش آفریدگان است. (بندهش ص ۱۳۹). نیز هم اوست که دربرابر اورمزد ازگرشاسپ دفاع می‌کند ونمی‌گذارد که روان او به دوزخ رود (روایت پهلوی ص ۶۵ تا ۷٤).

۹ـ اهریمن و همدستان او دیردرازی سه هزار سال جهان آمیخته امکان فعالیت دارند. اهریمن دراین مدت به‌کمک آفریدگان خود، با اورمزد و داد و دهش او مقابله می‌کند. درطول نبرد به تدریج نیروهای اهریمن ازکار وامی‌مانند و آنگاه که همه آنان ناکار شدند و جهان از آلودگی و ناپاکی آنان، پالوده شد، فرشگرد یا جهان پایانی، که بی‌درد و رنج و خالی از هستی اهریمن و یاران اوست، ترتیب یافته است. پس به این تعبیر، تاختن اهریمن بر آفرینش‌اورمزد، مقدمه‌ای است که بی‌وقوع آن جهان به‌سوی آراستگی و ویژگی پایانی نخواهد رفت و بی‌آن فرشگرد سازی امکان نخواهد داشت

۱۰ـ نبرد آمیخته یعنی مقابله‌ای که میان نیروهای اورمزدی و اهریمنی در طول سه هزار سال آمیختگی جهان روی می‌دهد. آغاز این نبرد، هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد و پایان آن،آراستن فرشگرد و بی‌نیرو شدن اهریمن و نابودی همدستان اوست. درمیان این آغاز و فرجام، جهان آمیخته‌ای از نیکی و بدی و کام و ناکامی است و در متنهای میانه از آن به gumēzišn تعبیر می‌شود.

۱۱ـ استویهاد وای بدتر است که جان را بستاند چنین گوید که: «چون دست برمردم مالد، بوشاسپ (=خواب) <آید> و چون سایه افکند تب <آید> و چون اورا به چشم ببینند، جان را ازمیان ببرد»، او را مرگ خوانند (پژوهشی در اساطیر ص ۱۳۱) در اندرز پوریوتکیشان آمده است که: «وقتی آدمی از پشت پدر به شکم مادر می‌رود، استویهاد پنهانی بندی در گردن او

افکند و در طول زندگی،نه به‌وسیلهٔ مینوی خوب و نه به‌وسیلهٔ مینوی بد، نمی‌توانند آن بند را از گردن جدا کنند. اما بعد ازمرگ کردار خوب مرد نیکوکار، سبب می‌شود که آن بند از گردن او جدا شود ولی مرد بدکار را با آن به دوزخ می‌کشند ... (مینوی خرد صص ۹٦ ـ ۹۷) منظور زادسپرم از «بند آویخته» در بند ۲۲ فصل سی و پنجم، همین بند مینویی است که در اندرز پوریوتکیشان ازآن سخن گفته شده است زادسپرم می‌گوید : «... هرکس ازمردم که درگذشت، آنگاه بندی از او آویخته است ـ مانند دام و بندی که مرغ وماهی بدان گرفته شود ـ و زیرزمین در دوزخ گسترده نگهداشته می‌شود».

۱۲ـ آشکار در ترجمه واژهٔ پهلوی : [illegible] ؛ uzwārdān (دستنویسها: [illegible]). (نک. و. گزیده‌ها ص ٤۲). واژه را «شناخته‌شده، معروف» نیز ترجمه کرده‌اند (نک. نخستین انسان و نخستین شهریار ص ۳۱ یادداشت ۱۲٤). این واژه در بندهش نیامده است دربرابر آن «دیومرگ‌آور» (پهلوی: dēw ī margīh-kardār) آورده است (نک. بندهش ص ۳۷).

۱۳ـ کیومرث،که در چند بند اخیر دربارهٔ او گفتگو شده است، نماد آدمی است. خلاصه مطالب متون زردشتی دربارهٔ او این است که او از گل وبه‌شکل نطفه از سپندارمذ، که همان زمین است، زاده می‌شود،مانند دیگر آفریدگان‌اورمزد سه هزار سال بی‌جنبش برزمین باقی می‌ماند (روایت پهلوی فصل ٤٦ بند ۳)، چون خورشید روشن است و چشم وگوش و زبان دارد و آفرینش آدمی از اومایه می‌گیرد (بندهش ص ۱۹) آفرینش او ششمین و آخرین دهش اورمزد است (بندهش ص ۲۱) وبرتری او بر آفریدگان دیگر این است که از نیروی اندیشه برخوردار است (ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱). بنابر مطالب زادسپرم و بندهش، اهریمن دیومرگ را برای نابودی او می‌فرستد،اما از آنجا که تقدیر آن است که سی سال زندگی کند، تا پایان دورهٔ مقدر، اهریمن و دیوان همدست او موفق به نابودی کیومرث نمی‌شوند تااینکه درپایان عمر مقدر،او به کیفیتی که در متن آمده است، از جهان می‌رود .بنابر مطالب بندهش،تخمهٔ او پس‌از مرگ به‌آسمان می‌رود و درخورشید پایه پالوده می‌شود و بخشی را نریو سنگ و بخش دیگررا سپندارمذ به خود می‌پذیرد و چهل سال درزمین باقی می‌ماند (بندهش ص ۸۳). در پایان چهل سال مشی ومشیانه،به‌شکل ریباس،از زمین می‌رویند درحالی‌که به یکدیگر پیوسته‌اند و از اینرو آفریده است که نسل آدمی در جهان رواج می‌گیرد. بخشی از روشنی کیومرث را که نریوسنگ می‌پذیرد،در فرشگرد زمان

از خورشید فرود خواهد آمد، نیمی ازآن به کیومرث ونیمه دیگر به همه مردمان گیتی، به‌تناسب شایستگی آنان درخواهد آمیخت (گزیده‌ها، فصل سی‌وپنجم بند ۱۵۹). برای آگاهی بیشتر نک. نخستین انسان نخستین شهریار. برای برداشتهایی که از داستان کیومرث در متنهای فارسی آمده است،نک. مقالهٔ خانم مهین صدیقیان در مجلهٔ چیستا، سال سوم، شماره ششم اسفند ٦٤

۱٤ــ معادل اصطلاحات نجومی این بخش در تقویم ایرانی، برگرفته شده از کتاب گاه شماری درایران قدیم است. برای آگاهی بیشتر نک. ص ۳۳۲ تا ۳٤۰ آن.

۳

۱ــ متن: بهار: ham-drōzēnīdan ham-drōǰēnīdan «به نیروی اهریمنی آلودن» (و. گزیده‌ها ص ۱۷٦). به دروج آلودن (اساطیر ص ۲۱). اینجا واژه ham-dranǰēnīdan خوانده شده و از آن معنی «باخود گفتن، خودگویی کردن باخود تکرار کردن» گرفته شده است و این معنی باگزافه گوییهایی که اهریمن می‌کند ودر بند هجده فصل دوم بـا نثر شیوای زادسپرم هنرمندانه بیان شده است، بی‌تناسب نیست.

۲ــ در زادسپرم از سه یـا چهار طبقه اجتماعی بـه‌شرح زیر سخن رفتـه است: الف ــ آسرونان (اوستایی-āθravan) این طبقه‌موبدان و هیربدان و به‌طورکلی آموزگاران و پیشوایان دین را دربرمی‌گرفته است. آسرونان لبـاس سفید می‌پوشیده‌انـد و نماد زمینی اورمزد به‌شمار مـی‌آمدند ب ــ ارتشتاران (اوستایی: raθaē.štar-)اینان وظیفه جنگاوری را داشته نیروی نظامی و دفاعی کشور را تشکیل می‌داده‌اند لباس ارغوانی یا قرمز می‌پوشیدند و نماد زمینی ایزد وای به‌شمار می‌آمدند. ج ــ واستریوشان -vāstrya-fšuyant کشاورزان کم مایه وطبقه پایین جامعه را تشکیل می‌دادند لباس آنان نیلی و نماد زمینی «سپهر» بوده‌اند برسه طبقه بـالا گاه طبقه «هوتخشان» یعنی صنعتگران و پیشه‌وران نیز افزوده شده است در گزیده‌های زادسپرم (فصل سی‌ام، بند هجدهم)؛برای هریک از این چهار طبقه (پهلوی: pēšag) وظیفه‌ای می‌شمارد موبدان یا آسرونان را آموزگار، ارتشتاران را زدار، و استریوشان را پروردار و هوتخشان را پرستار به‌شمار می‌آورد.

۳ــ متن: : بندهش (ص ۵۰): -ašō-āgāhīhā ahlawān-agāhīh.

٤ــ مطلب باأندکی تغییر در واژه‌ها و عبارتها، در بندهش (صص ٤۹ــ۵۰) نیز آمده است: «مینوی آسمان، چون ارتشتاری اروند که زره فلزین دارد ــ کـه خود آسمان است ــ مقابله اهریمن‌را بیاراست، تهدیدکرد (پهلوی:padist burd پژوهشی در اساطیر ص ۷۳: پیمان بست؟) تا آنکه اورمزد بارویـــی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت. او فروهر ارتشتاران پرهیزگار و گرد را،سواره و نیزه به دست پیرامون آن بارو آنگونه بگمارد،که مزی برسر». بندهش،آنجا که از ایزدان مینوی گفتگو مـی‌کند نیز دربـارهٔ مینوی آسمان به‌عنوان یکـی از ایزدان سخن گفته است: «آسمان مینوی آسمان است کـه (آسمان را)چـون گوردی برتن دارد <او> این آسمان را نگاه (همی) دارد، تا اهریمن را بـاز ــ تاختن نهلد آگاهی پرهیزکاران به عیاری یا او گمارده شده است». (پژوهشی در اساطیر ص ۱۱۳).

۵ــ متن: gūmān-sahišnīhā بهار: بدبینانه (پژوهشی در اساطیر ص ۸۲، اساطیر ص ۲۲).

٦ــ متن این بند،برگرفته شده از بند چهـارم یسن سی‌ام است. (نک. یسنا و ویسپرد پهلـوی ص ۱۳۵). دو واژه قابل بحث دراین بند وجـود دارد الف ــ واژه‌ای که «نابودی» ترجمه شده است در متن است. بهار آن را ābaxšišn می‌خواند و نابودی معنی می‌کند (و. گزیده‌ها ص۸۹) و با همین املاء و همین معنی در واژه‌نامه بندهش (ص ۱۲) آورده است. آنچه بهار در واژه‌نامه بندهش داده‌است،دستنویس ت. د (۱) تأیید نمی‌کند برای یکی از دومورد abēsīhēnīdan (ص ۱٤۲ س ۱) وبرای مورد دیگر abēsīhēnišn (ص ۱۵۷ س ۸) آورده است در متن زند نیز آمده است. بنابراین ضبط گزیده‌هـا را نیز بـاید مشکوک دانست و بهتر است که آنرا بـه abēsīhēnišn «نابودی، تباهی» تصحیح کرد. بــ واژه‌ای که «همگی» ترجمه شده است درمتن زادسپرم به صورت (دستنویسها:) است،براساس متن زند به : hamāyīgīhā تصحیح شده است

۷ــ این بند در زادسپرم مبهم است، باتوجه به متن بندهش می‌توان آنرا چنین تصحیح کرد :

چون دیگر <بار> به سوی آب آمد همان روزی که اندر تاخت تیشتر در <برج> خرچنگ آبی (= سرطان)، کـه آب تخمه است، <بود> تیشتر همه درخشان،در خردهٔ از رگ (=خانه نخستین برج سرطان) که جانان خوانده شود، ابر را فـراز آفرید به روز فـروشدان (=مغرب) پیدا، چنان که <در> برآمدان (= مشرق).رواج آفـرینش تیشتر اختر را بود، کـه اختر چهارم است <و> خدای آب،فرشته تیشتر آرایندهٔ است <و> خدای ماه چهارم است، زیرا که تیرماه ماه چهارم از سال است. نیز نک. پـژوهشی در اساطیر ص ۸۳ و یادداشتهای مربوط به آن. دربارهٔ ارتباط تیشتر با برج خرچنگ؛ نک.پژوهشی در اساطیر ص ۳۲، دربارهٔ جانان از رگ و خردهٔ ازرگ و انطباق آنها بانجوم فارسی نک. گاه شماری ص ۳۳۲ و ۳۳۵

۸ــ بهمن (اوستایی: -vohū.manah)در گاهان به‌معنی اندیشه نیک و در اوستای جدید و متنهای دورهٔ میانه،نام برترین و نخستین امشاسپند است او تجلی اندیشه اورمزد و فرزند اوست (یسن ۳۱ بند ۸). او ایزدی نیرومند و آشتی‌بخش است که پرهیزکاران را به بهشت راهنمایی می‌کند و سپاه آزادگان را، که خواستار آشتی هستند، می‌افزاید، رایزنی و مشاورهٔ اورمزد با اوست و نخستین آفریده‌ای است که خرد غریزی (پهلوی: āsn xrad) وخرد اکتسابی، gōšān-srūd-xrad، بر او عرضه شده است. از جهان مادی،گوسپند بـدو وابسته است (بندهش ص ۱۳۸ــ۱۳۷). بهمن یاور زردشت است و او را ازآزار و رنجی که از بدان بدو می‌رسد نگه می‌دارد و هم اوست که به همراهی ایـزد سروش،زردشت را،آن هنگام که کودکی بیش نبود،در آشیانه گرگ از مـرگ نجات داد و شبانه میشی شیرده را به لانه گرگ برد تا کودک گرسنه،ازمرگ وارهد (گزیده‌ها فصل دهم بند یازدهم) ونیز همین بهمن است که زردشت را در دیدار با اورمزد همراهی و راهنمایی می‌کند. (گزیده‌ها فصل بیست و یکم). بـرای آگاهـی بیشتر نک. Die Amaša spənta im Avesta و آفرینش در ادیان، گفتار اول.

۹ــ هـوم (اوستایی: -haoma)، در گاهـان از او نامی نیست. امـا در اوستای نو،نام گیاهی است کـه از شیرهٔ آن آشامیدنی مقدسی تهیه می‌شود و زردشتیان در آیینهای دینی آنرا می‌نوشند. در اوستای نو، هوم نام ایزدی نیز هست که اورمزد اورا به‌عنوان زوت (اوستایی:-zaotar «پیشوا»)برمی‌گزیند، تا آیینهای یسن را با آوای بلند بسراید و با نوای خوش آن را به هفت کشـور

برسـاند (مهر یشت بند ۸۹). هوم،ایزد دروآسپ را نیاز می‌برد، تا به‌اوتوانایی دهد که بر افراسیاب چیره شود و اورا دست بسته نزد کیخسرو ببرد تاانتقام خون پدرش، سیاوش، را از او بستاند (درواسپ یشت بند ۱۷ و ۱۸) هوم به صفت اـسوری دور دارنده مرگ،توصیف می‌شود (یسن ۹ بند ۲). زردشت اورا درود می‌گوید و زیباترین همه جهان مادی می‌شمارد (یسن ۹ بند ۱).نخستین کسی که گیاه هوم را می‌فشارد، ویونگهان، پدر جم است که دربرابر این کـار نیک به او پسری مانند جم بخشیده می‌شود که در شهریاری او گرما سرما، مرگ و رشک نیست. ویژگیها وصفات هوم همگی در یسن نهم،که اختصاص به او دارد برشمرده شده است. برای آگاهـی بیشتر نک. درآمدی بر دستـور زبان اوستایی، بررسی یسن نهم،ص سه تا نه

۱۰ــ برز آبان ناف‌ا ایزد نگهبان آبها و پاسبان سرچشمه‌ها ورودهاست. اورا برز ایزد نیز گفته‌انـد او بخش کنندهٔ آبهـاست، نیرومند بلند قامت و دارای اسب تنـدروست. مـانند اورمـزد و مهر،عنوان «اهـوره» دارد و چونـان امشاسپندان درخشان است-در اوستا و وداها،زیر نام «اپام نپات»، ایزد آبها شمرده شده است. در متنهای پهلوی اورا «آبان»نیزگفته‌اند.

۱۱ــ «اردای فرورد»، به معنی فروهر پرهیزگاران است. درمتنهای اوستایی دربرابر آن «فروهرهای زنان و گروه پهلوان زادگان پرهیزگار به‌کار رفته است. در متنهای زند این جمله به‌صورت «فروهر پرهیزگاران ماده و گروه نر» آمده ودر تفسیر آن «اردافروردمردمان» یعنی فروهر مردمان یاد شده است. ظاهراً بعدها این ترکیب متنهای زند،صورت مختصر شده‌ای یافته و «فروهر پرهیزگار ماده» شده و «گروه نر» ازآن حذف شده است. دراین کوتاه شدن شاید مادینه بـودن واژه اوستایی «فروشی» مؤثر بوده است. در نوشته‌های پهلوی غیرزند «فروهر پرهیزگار مـاده»،نماد همه فروشیها قـرار گرفته و عنوان ایـزد را یافته است (پژوهشی در اساطیر ص ۷۹ یادداشت ۱). نیز نک. و. گزیده‌ها ص ۶۵

۱۲و۱۳ــ عبارت «جزاندکی ازسوراخ زیان که در دل...»درمتن به‌این‌صورت آمده است: [illegible]

بندهش (ص ۵۱) دراین مورد دارد

[illegible]

bērōn ōzārag ī parwar kē pad sūrāx ī zamīg andar šud hēnd «به‌جز اندک از برداران که در سوراخ زمین اندر شدند»، باتوجه به‌بندهش،

الف – واژه [illegible] را در زادسپرم می‌توان به [illegible] nihang «اندک» تصحیح کرد. ب– واژه [illegible] انکلساریا می‌پندارد که املایی برای [illegible] wāyendagān «پرندگان» است (ص ۲ یادداشت ۱۷) بهار واژه را xazēndagān «خزندگان» می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۸۰) جای دیگر آن را «پرندگان» ترجمه می‌کند (پژوهشی در اساطیر ص ۸۳) اینجا باتوجه به‌واژه «آهون» به‌معنی‌نقب و زیرزمین» قرائت āhūnīgān «سوراخ‌زبان» نیزپیشنهاد شده است. ج– [illegible] (دستنویسها: [illegible]) ، بهار: [illegible] : sulag «سوراخ» (و. گزیده‌ها ص ۳۲۲). در اینجا واژهٔ متن، dil [ag] خوانده شده است و معنی «درون،داخل» ازآن گرفته شده است. براین اساس عبارت موردبحث چنین تصحیح شده است: bē nihang az āhūnīgānkē andar dil «به‌جز اندک از سوراخ زبان که اندر دل...»

۱۴– «بغلتانید» در ترجمه واژه پهلوی be mušt ، از مصدر : muštan «مالیدن»

۱۵– «فراخکرد» ترجمه واژه اوستایی: vouru.kaša- «وروکش» در اوستا،نام دریایی است در کناره البرز این نام اوستایی،در متنهای فارسی میانه به «فراخکرد» برگردانده شده است و بر دریایی که در کنارهٔ البرز در سوی نیمروز واقع است و یک سوم زمین را دربر گرفته،اطلاق شده است برای آگاهی بیشتر نک. جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ تهران ۱۳۴۷ ونیز پژوهشی در اساطیر ایران ص ۱۰۱.

۱۶– "اپوش" (اوستایی: apaoša)،لفظاً به معنی «از میان برندهٔ آب» و نام دیوی است که دربرابر تیشتر و هماورد اوست. او مانند اسبی سیاه دم دراز، دربرابر تیشتر آشکار می‌شود و او را یک فرسنگ پس می‌راند. (بندهش ص ۵۱ و ۵۲).

۱۷– متن: [illegible] ظاهراً املایی برای paywahīd مانوی : paywāh. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۶ بندهش (ص ۵۲): «تیشتر از اورمزد نیرو خواست، اورمزد بر او نیرومندی برد.»

۱۸– این آتش،یکی از انواع پنجگانه آتش است که دریسن ۱۷ از آنها نام برده شده است. در متنهای فارسی میانه نیز اشاراتی به این آتشها دیده می‌شود که گاه ناهمسانی در آنها وجود دارد. یسنا و ویسپرد پهلوی (ص ۹۳ و ۹۴)، بندهش (ص ۱ ۱)، روایت فارسی (ج ۱ ص ۵۹) شایست نشایست (فصل

نهم) و بالاخره گزیده‌های زادسپرم (فصل سوم) این آتشها را نام برده‌اند.

	یسن ۱۷	پهلوی یسنا	بندهش ایرانی	روایت فارسی	شایست نشایست	گزیده‌های زادسپرم
1	bərəzi-savangha-	buland-sūd	bərəzsawang	barizšwang	abzōnīg	abzōnīg
2	vohū-frayāna-	weh-fra naftār	hu-frayān (weh-franaftār)	vohu-frayān	weh-fra-naftār	weh-fra-naftār
3	urwāzišta-	frāx-zīwišnān	urwāzišt	erwājišt	urwāzišt	urwāzišt
4	vāzišta-	wāzišt	wāzišt	wājist	wāzišt	wāzišt
5	spəništa-	abzōnīg	speništ (abzōnīg)	spenist	buland-sūd	buland-sūd

دربارهٔ وظیفه هریک از این آتشها و جای آنها نک. بندهش ص ۱ ۱ و گزیده‌های زادسپرم فصل سوم بند ۷۷ به بعد

۱۹– اسپنجغر یا اسپنجروش،نام دیوی است که جایش در ابرهاست و کارش بازداشتن ایزدان از باراندن باران برزمین است. دیواپوش را نیز درنبرد با تیشتر یاری می‌کند

۲۰– متن: [illegible] (دستنویسها: [illegible] بهار: [illegible] : abrān «ابرها» (و. گزیده‌ها ص ۱۳). دراین جا واژه se rīn «سوم، سومین» خوانده شده است. برای مانندهای آن در متنهای دیگر،نک. و. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۳ و و. وندیداد پهلوی ص ۸۶. بندهش (ص ۵۲): «... اندر آن باران کرداری،اسپنجروش و اپوش کوشیدند و آتش وازشت گرز برزد، غرید و بانگ کرد».

۲۱– پوئیدیگ (اوستایی: pūitikā-)در وندیداد پنجم بند هجدهم ازآن نامی به میان آمده است. بنابرنوشته بندهش (ص ٦۸) و زادسپرم ، دریایی است دارای جزر و مد در پهلوی دریای فراخکرد و بدان پیوسته در ادبیات فارسی میانه،با خلیج فارس تطبیق داده شده است. این نام مشتق است از pūtay- «صافی، پاکی» (بار: ص ۹۰۹).

۲۲– کمرود (متن: [illegible] ، گونه املایی دیگری برای [illegible])، در

اوستا،از آن نامی برده نشده است. بندهش،جای آن را در سوی اباختر و در ترکستان می‌داند (ص ٦٩). در ادبیات پهلوی با دریای خزر انطباق داده شده است

۲۳ــ سیاه بن،در اوستا نیامده است. در بندهش جای آن در روم گفته‌شده است (ص ٦٩). ظاهراً باید دریای مدیترانه و یا دریای سیاه باشد. برای سه مورد اخیر نک. اساطیر ایران ص ۲۸ یادداشت ۱۲ و ZP. p.189 , No.1

۲٤ــ از «ورسدویس»،در اوستا نامی برده نشده است. مینوی خرد (پرسش٦۱بند۱۳): «کنگدز درسوی مشرق‌نزدیک (دریاچهٔ) سدویس...». مطالب بندهش (ص ٦۸ــ٦٩) و زادسپرم دربارهٔ دریاچهٔ سدویس با یکدیگر همانند است؛ براین اساس آنچه ستبری و ناپاکی از دریای شور (دریای پوئیدیک) به سوی فراخکرد جریان می‌یابد با باد بلند وتندی بازپس می‌زند تا آنچه روشن و پاک است، به فراخکرد و چشمه‌های اردویسور وارد شود.نک. بندهش ص ٦۸ــ٦٩

۲۵ و ۲٦ــ«ارنگ» (اوستایی-rangha)و «وه»(اوستایی: vanghvī)نام دو رود افسانه‌ای‌است که درمیان ایرانیان مقدس بوده است وچنین می‌پنداشته‌اند که در ایرانویج جریان دارند. در ادبیات میانه،«ارنگ» را بر «دجله» و «وه» را بر «سند» اطلاق کرده‌اند. بهار ازیک سو احتمال می‌دهد که این دو رود، شاخه‌هایی از رود «بهی سنتی» است و از سوی دیگر این فرض را نیز بعید نمی‌داند که افسانه‌های مربوط به این دو رود،زیر تأثیر افسانه‌های مربوط به دو رود مقدس «دجله» و «فرات» در اسطوره‌های بین‌النهرینی،پدید آمده باشد. نک. پژوهشی دراساطیر ص ۷۹ یادداشت ۵ و ایرانشهر مارکوارت صفحه ۱٤۸

۲۷ــ واژه‌ای که مشهور ترجمه شده است در پهلوی املاء شده‌است. نک. نوبرگ ج ۲ ، زیر čašm بهار: nāmīg : «نامی،مشهور» (و. گزیده‌ها ص ۳۸۹ و ۳۹۷). جای دیگر «چشمه» (پژوهشی در اساطیرص۸۵). بندهش (ص ۷۵): «درقیق گوید که: این چند چشمه آب به پیدایی <آمد>،که رز خوانده شود، اندازهٔ چشم مردم.»

۲۸ــ«چیچست»-čaēčasta دریاچه‌ای است که آن را با دریاچه«ارومیه» تطبیق داده‌اند.در ساحل عمیق دریاچه است،که کیخسرو ایزد ناهید و درواسپ را نیاز می‌برد (یشت ۵ بند ٤۹ تا ۵۲ و یشت ۹ بند ۲۰ تا ۲۳) و از آنان می‌خواهد که او را یاری دهند تا بتکده‌ای را که در کرانهٔ آن است،ویران سازد

(دراین مورد نیز نک. مینوی خرد پرسش ٢٦ بند ۵۹ تا ٦٤ و پرسش ٥٦ بند ۷). بنا برمتنهای میانه،دریاچه‌ای است ژرف، نمک دار، بی‌موج و حیات و آتشکده آذرگشنسپ در ساحل آن استقرار یافته است. نوبرگ این نام را با «شیز» یکی می‌داند. نک. ج ۲، زیر: čēčist و šēčīkān .در شاهنامه به صورت"خنجست"تحریف شده است. نک. برهان زیر«چیچست» و زیرقویس مربوط به آن

۲۹ــ توصیف زادسپرم از دریاچهٔ چیچست چنین است . و در بندهش (ص ۷۵): ... باتوجه به توصیف دو متن،و یا درنظرگرفتن ویژگیها و صفاتی که برای چیچست در متنهای مختلف آمده است، واژه متن زادسپرم را به zufr «ژرف» تصحیح کرده است. صفت -jafra «ژرف» دراوستا برای این دریاچه به‌کار رفته است. واژهٔ garmōg «گرم»،املاء دیگری برای : garmāb «گرم‌آب» بندهش است. بهار باتوجه به صفت urwāp که در متنهای اوستایی برای این دریاچه آمده است آن را «آب نمک‌دار» معنی می‌کند. (و. گزیده‌ها ص ۱۷۷) و در جای دیگر (و. بندهش ص ۲۷۵) مذکور در بندهش ت. د (۲) را در اصل بنداشته است. ارتباط-urvāp اوستایی با پهلوی قطعی نیست و استدلال ایشان را (پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۱۳) دراین مورد نمی‌توان به سادگی پذیرفت. از سوی دیگر معنی «آب نمک دار» را برای که دارمستتر (مطالعات ایرانی ج۲، ص ۱۸۰ــ۱۷۹) پیشنهاد می‌کند بارتلمه رد می‌کند (زیر urvāp)ومعنی «دارای سطح آب وسیع، دارای آب گسترده» را درستتر می‌داند. پس‌از بارتلمه،گرشویچ (میریشت ص ۱۷٤ یادداشت ۱٤۳/) به پیروی ازنظر بیلی معنی «موج» را برای آن مناسبتر می‌بیند. متن زادسپرم،به قیاس با بندهش به jud gid تصحیح شده است. gid صفت مفعولی‌از -gay «زیستن»است،واژه مذکوررا انکلساریا jud dad «بی‌حیوان» خوانده‌است. بهار jud gad «بی‌بدی» (و. گزیده‌ها ص ۱٥٦) و jud jīd (پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ١٤) واژه اخیر را به‌پیروی از آقای بهار به معنی «بدون زندگی» عاری از حیات، دانسته است. بنابراین عبارت زادسپرم را پس از تصحیح چنین می‌خواند

war ī zufr ‹ī› garmōg, atag jud-gid

۳۰ــ آذرگشنسپ، آتشکده‌ای بوده است در آذربایجان بر ساحل دریاچهٔ چیچست. این آتشکده خاص جنگاوران بوده ودرمتنها به‌صفت «تگاور» توصیف شده است. این آتش به‌همراه «آتش برزین مهر» و «آتش فرنبغ»،سه آتشکده مهم دین زردشتی هستند که در بندهای ۸٤ تا ۸٦ همین فصل از زادسپرم‌دربارهٔ پیدایی آنها سخن رفته است. بندهش (صص ۱۰۲ ــ ۱۰۳) علاوه‌بر مطالب مذکور در زادسپرم می‌افزاید: «جم اندر خدایی ‹خود› همه کار را به یاری این عرسه آتش بیشتر همی کرد و آذرفرنبغ را در «دادگاه» به «خرمند» کوه در خوارزم نشانید. هنگامی که جم را ببریدند فره جم از دست ضحاک ‹به وسیلهٔ› آذرفرنبغ رهایی یافت و به پیدایی از دین، اندر خدایی گشتاسپ شاه از خوارزم به روشن کوه در ده «کاریان» نشانیدند چنان که اکنون نیز آنجا پاید. آذرگشنسب تا به خدایی کیخسرو، بدان‌گونه نگهداری جهان همی کرد تا کیخسرو بتکده را همی کند و بر یال اسب نشانید و تیرگی و تاریکی را بکند و روشن کرد. چون بتکده را ویران کرد، به همان جای در «اسنوند»آتشگاهی فراز نشانید و بدان سبب گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشانده شد. آذربرزین مهر، در خدایی گشتاسب شاه همین‌گونه در جهان همی وزید و نگهبانی همی کرد تا زردشت،انوشه روان،دین آورد. بـرای رواج دادن دین و بی‌گمان کـردن گشتاسپ و فرزندان او، تا به‌دین ایزدان ایستند، بسیار چیز پدیدار نمود وکرد؛ گشتاسپ شاه ‹آن‌را› به کوه ریوند، که پشته گشتاسپان خوانند،به دادگاه نشانید.»

دربارهٔ کندن بتکده ساحل چیچست، نیز نک. «مینوی خرد»، پرسش یکم بند ۹۵

۳۱ــ سوور (پهلوی: suwar)،در اوستا ازآن نامی برده نشده است. ازآن‌جا که بنای آذر برزین مهر در کنار این دریاچه بوده است، و می‌دانیم که آذربرزین مهر در کوه ریوند درحدود نیشابور بوده است، پس باید محل ایـن دریـاچه نیز در خـراسان بـاشد. در بندهش (ص ۷۵ و ۷٦) هنگـام گفتگو از دریاچه‌ها،نخست از چیچست و پس‌از آن از sūgar ? نام می‌برد و این sūgar،ظاهراً همان است که در گزیده‌ها ضبط شده است. به هرحال بندهش درباره این «ور» می‌گوید «ورسوگر در ابر شهر بوم،در سر کوه توس ‹است›.گوید کـه سود، بهر و نیک چشمی و نیکی و افزایش و رادی بدو آفریده شده است.»

۳۲ــ درای آذر سوزی مهر. نک. یادداشت شماره ۱۸ و ۳۰ همین فصل

۳۳ــ چنین است متن. مطلب در بندهش (ص ٦۳) درست‌تر به نظر می‌رسد: «کـوهها تا هجده سال فراز همی رستند البرز تـا هشتصد سال همی رست دویست سال تا ستاره پـایه دویست سال تا ماه پـایه و دویست سال تـا خورشید پایه و دویست سال تا به بالست آسمان.»

۳٤ــ ابرسین (اوستایی: upāiri . saēna-،پهلوی: abar-sēn)،پس‌از البرز،بـزرگترین کوه است و رودهـای هریرود، هیرمند مـرغاب و بلـخ از آن سرچشمه می‌گیرند و براین اساس،باید بخش غربی رشته کوه هندوکش باشد که سمت شمال و شرق کابل است،یعنی همان کوه باباست. (نک. بار، ص ۲۹۸).

۳۵ــ واژه‌ای که «مرز» ترجمه شده است، درمتن به‌صورت pārs آمـده است و این همچنان‌کـه بهار گفته است (پـژوهشی در اساطیـر ص ۹۳ یادداشت۱۷)،مناسب نیست؛اماگمان‌ایشان که‌این واژه املایی برای «پارت» است، هم قطعی به‌نظر نمی‌رسد تصحیحی که از متن داده‌اند (و. گزیده‌ها ص ۳٤۱ و ۳۸۱) و ترجمه‌ای کـه در اساطیر (ص ۲٦) و پـژوهشی در اساطیر (ص ۸٦) آورده‌اند،هیچ‌یک مشکل را حل نمی‌کند.

در فارسی میانه ترفانی واژه phrg در ترکیب phrg' ykwšn به‌معنی «دیده‌بان‌کوشان، دیده بانی‌کوشان» ترجمه شده‌است (نک. Acta Iranica No 9، نوبرگ ج۲ زیر pahr. p.90).ترکیب pahragī kōšān می‌تواند به‌معنی «مرز کوشان» باشد و نه «دیده‌بان کوشان». اگر این احتمال درست باشد واژه به‌کار رفته درگزیده‌ها را می‌توان به pahrag ī تصحیح کرد و درآن صورت مشکل متن تاحدی برطرف خواهد شد

۳٦ــ مطلب در زادسپرم مبهم است. عبـارت بندهش (ص ٦۱) روشن‌تـر است: «همه زمین را نم بگرفت ‹و› به شش پاره بگسست زبردار ‹و› زبردار ببود.»

۳۷ــ نوعی ریشه تراشی است نویسنده «کشور» را از «کِش» یعنی شیار مشتق می‌داند؛یعنی جایی که با مرز/شیار از یکدیگر مشخص می‌شود و ایـن درست نیست، چه کشور (اوستایی: karšvar -van-) ازریشه: karš- «کاشتن» است (نک. نوبرگ ج۱ صص ۱۱۸ــ۱۱۹).

۳۸ــ متنهای اوستایی و پهلوی،کـره زمین را بـه هفت پاره بخش کرده و هریک از این بخشهـای هفتگانه را «کشور» مـی‌نامند خـونیره (اوستایـی:

xvaniraθa-)کشور مرکزی زمین و به تنهایی برابر شش کشور دیگر است و همه نیکوییها در آنجا آفریده شده یلان و گردان از آنجا برخاسته‌اند و دین مزدیسنان در آنجا آفریده شده است، سوشیانس آخرین نجات بخش،نیز در خونیره زاده شود (نک. بندهش ص ٦٢).شش کشور دیگر عبارتند از: سوه (اوستایی-savahi)در مغرب،ارزه (اوستایی-arəzahi)درمشرق، فرددفش (اوستایی-fradadafšu)درجنوب شرقی، ویددفش (اوستایی:-vīdadafšu) در جنوب غربی، ووروجرش (اوستایی:-vouru.ǰarəštī)شمال شرقی وروبرش (اوستایی: -vouru.barəštī) در شمال غربی.

برای آگاهی بیشتر نک. مقاله دکتر بهار درنشریه‌بنیاد فرهنگ ایران ج۱، شماره ۱ «جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی».

۳۹ـ متن: ده هزار.

٤۰ـ"درخت همه تخمه"(پهلوی wan ī harwisp-tōhmag)

در بندهش(ص ١٢٥)با نام"درخت بسیارتخمه"(پهلوی:wan ī was-tōhmag) آن را چنین توصیف می‌کند: «درخت بسیار تخمه،میان دریای فراخکرد رسته است و تخم همه گیاهان درآن است، کسی است که فراورن پزشک وکسی است که تخشا پزشک و کسی است که همه پزشک گوید، در درون (متن. [illegible]: ānūn) آن کوه<ها> آفریده شده است، در سوراخ آن کوهها نه هزار و نهصد ونود ونه بیور جوی است که نیمی از آبها درآن کوهها آفریده شده‌است،که ازآنجا به وسیله آن جوی<ها> و گذر<ها> به هفت کشور زمین فراز رود که همه آب دریاهای هفت کشور زمین از آن است.»

در مینوی خرد (پرسش ٦١ بندهای ۳۷ تا ٤۲) با نام: «درخت دوردارندهٔ غم بسیار تخمه» (پهلوی: wan ī ǰud-bēš ī was-tōhmag) دربارهٔ آن آمده است: «آشیان سیمرغ در درخت دوردارندهٔ غم بسیار تخمه‌است و هرگاه از آن برخیزد، هزار شاخه ازآن درخت بروید و چون بنشیند هزارشاخه از آن بشکند و تخم از آن پراکنده شود و چینامروش مرغ‌نیز آن نزدیکی می‌نشیند و کارش این است که آن تخمهایی را که از درخت بسیار تخمه دور ـ کننده غم فروریزد او برچیند و آنجا که تیشتر آب را می‌ستاند، بپراکند تا تیشتر آب را با همهٔ آن تخمها بستاند و با آن باران به‌جهان بباراند».

٤۱ـ "هوم سپید" یا "گوکرن" (اوستایی-gao.karəna)بنابر نوشته‌های پهلوی،در ژرفای دریای فراخکرد رسته و نود ونه هزار و نهصد و نود ونه فروهر

پرهیزگاران به نگاهبانی آن گماشته شده‌اند. ازاین گیاه،در فرشگرد «داروی انوشگی» می‌سازند. اهریمن،درآب وزغی آفریده است که هوم را تباه می‌کند اورمزد،برای بازداشتن این وزغ از آسیب رسانیدن به هوم،دو ماهی آفریده تا گرداگرد آن بگردند به طوری که سر یکی از ماهیها پیوسته به‌سوی وزغ‌باشد. خوراک این ماهیها مینوی است و از پدیده‌های مادی نمی‌خورند. نک. مینوی خرد، پرسش ٦١ بند ۲۹. بندهش ص ١٢٤.

از متن بندهش، تصحیح، قرائت و ترجمه کاملا متفاوتی نیز ارائه شده است. نک. MZVI p.76.

این مأخذ «هوم سپید» را همان «هوم» دانسته و واژه‌ای که غالباً «سپید» املاء شده است به sūd تصحیح کرده، از آن معنی «شفا دهنده» دریافته‌است (ص ٧٦)؛و بنابراین تحلیل hōm ī sūd ī bēšaz «هوم شفا دهنده که درمان می‌کند / تندرست می‌کند»،بنابر همین مأخذ «گوکرن» که در متنها با "هوم سپید"یکی دانسته شده است، ازنظر معنی نیز با آن همسان است و «درخت تندرست کننده» معنی می‌دهد (ص ٧٥).

بهار (اساطیر ص ٧٣ یادداشت ٤٦) گوکرن را «گاوشاخ» معنی می‌کند و احتمالا با «گوکنار» در ارتباط می‌داند. (؟)

٤۲ـ متن چنین است: [illegible] مقایسه بندهش (ص ٧٧) چنین تصحیح شده است [illegible]
girgir, kunǰid, ud az srū, maǰūg

گرگر: «غله‌ای باشد گرد و سیاه رنگ از نخود کوچکتر و بعضی گویند نوعی باقلاست» (برهان)،مرو: «مرجمک را نیز گفته‌اند که عدس باشد» (برهان)

٤۳ـ متن: [illegible] «کودک می» (و. گزیده‌ها ص ۲٦٦، پژوهشی در اساطیرص٩٤)،بندهش (ص٧٧): [illegible] «کودک رز» و به «که‌ازآن‌می‌سازند»، تفسیر شده است. شاید بتوان احتمال داد که واژه [illegible] با «کردو» درارتباط باشد و «کردو» شاخه بریده شده از درخت، پاجوش و مانند آن معنی می‌دهد. «کردوی می» یا «کردوی رز» می‌تواند شاخهٔ نورسته تاک باشد که از میوهٔ آن می می‌سازند. (؟)

٤٤ـ متن: [illegible] بندهش نیز چنین است. بهار یکجا احتمال می‌دهدکه gōz باشد (و. بندهش ص ۲٩٦) و جای دیگر (و. گزیده‌ها ص ۲۰۸) آن را به [illegible] : winūg «ماش» تصحیح می‌کند. صورت متن را می‌توان درست

پنداشت و باید آن را gēnōg خواند کـه صورت دیگری برای wēnōg "بنو ماش» است. انکلساریا (ص LXXVII)عبارت را چنین تـرجمه می‌کند: «وبنـو نامی دیگر بود بـرای بینی»، بـه‌هرصورت زادسپرم از مصـاتندی لفظی میـان gēnōg/ wēnōg «بُنو، ماش» و wēnīg «بینی»،اشتقاقی برای کلمه فارسی «بینی» ساخته است

۴۵ـ اکومن (اوستایی - aka. manah)در یسن ۳۰ بند ٦ و یسن ٤٧ بند ۵«از او باعنوان «اندیشه بد» نام برده شده است. او کماره دیوی است که دیوها از او پیروی می‌کنند و بدان بدو می‌پیوندند؛او را اهریمن آفریده است،تا ناآشتی و بداندیشی را رواج دهد و کار او مبارزه و مخالفت با نخستین امشاسپند یعنی بهمن (= اندیشه نیک) است. در واپسین روز، آن‌گاه که هریک از آفریدگـان اورمزدی، دشمن دیو داده خویش را از کار می‌اندازند بهمن، بر او چیره می‌شود و اورا نابود می‌کند (گزیده‌های زادسپرم فصل سی وپنجم بند ۳۷).

٤٦ـ ایرانویج (اوستایی:-airyana. vaējah)بنابر اوستا،نخستین مسکن اقوام آریایی است. به درستی دانسته نیست که اوستا بااین نام کـدام منطقه جغرافیایـی را مشخص می‌کند،امـا احتمال قـوی آن است که ایرانویـج سرزمین خوارزم و نواحی مجاور آن باشد. در وندیداد (فرگرد ۱ بند ۳ و ٤) آمده است: «نخستین بوم و سرزمین نیکویی که من اورمزد آفریدم ایرانویج بود، کنار دائیتی نیک. آن‌جا ده ماه زمستان است، دو ماه تابستان و اینان سردند بـرای زمین، سردند بـرای درختان. چـون زمستان درگـذرد، آن‌گاه بیشترین تنگیهاست».

٤٧ـ عبارت روشن نیست.متن چنین است [illegible]

در دستنویس به‌جای : [illegible] ،

دارند. انکلساریا خود نیز به جای واژه پایانـی [illegible] ، ـه ویشنهاد می‌کند. (نک. بـه زیرنویسهای شماره ۲۰ و ۲۱ در ص ۳۳ متن) بهار برای واژه اول ضبط دستنویسها را برمی‌گزیند و آن را xwaš-xwārīh مـی‌خواند و «شادی، آسایش» تـرجمه می‌کند (و. گـزیده‌ها ص ۵۲) واژه [illegible] را ham-dōšast می‌خواند و «بایکدیگر عشق ورزیدنده معنی می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۱٦۷) واز عبارت، د پژوهشی در اساطیر ص ۸۸) ترجمه زیر را ارائه می‌دهد : «به هنگام

خوشحوارگی به‌هم عشق ورزیدند». در این تـرجمه از واژه xwaš-xwārīh (ضبط دستنویسها) معنی «جفت جویی» گرفته شده و واژه :

[illegible] ham-juxīhist ماده jux) مضارع از مصدر juxtan «جفت شدن») را «جفت شدند» برگردانیده است.

۴۸ـ دراین بند دو مسأله قابل بحث دیده می‌شود یکی آنکه عبارت«... که چهارپای گرد سم و دوگانه سم، پنج چنگ ومرغ و ماهی» ظاهراً در اینجا زاید است و جای آن در بند ۵٤ است. بنابراین باید بخش اول بند ۵۳ را چنین پنداشت: «نخست به سه کرده (= فصل) بخش شد که است: چهارپای بر زمین رونده و ماهی در آب شناکننده و مرغ در فضا پرواز کننده پس به پنج آیینـه (= نوع) که داشت، ایشان در پنج جای است که آبی، زیرزمینی، پـرنده، فراخ رفتار و ...را ارزانی خوانده شوده، دوم آن‌که واژه‌ای که «پرنده» ترجمه شده است در متن [illegible] است. واژه با همین املاء و بـه صورت جمع در بند ۹ همین فصل نیز آمده‌است. انکلساریا برای هردو مورد املاء [illegible] : wāyendag «پرنده» را پیشنهاد می‌کند (نک. زیرنویسهای مـربوط). نگارنـده درمورد اول (بند ۹) قـرائت āhūnīg «سوراخی، سـوراخ زی» را پیشنهاد کـرده است،اما درمورد دوم ازنظر انکلساریا پیروی کرده

۴۹ـ واژه‌ای که در این عبارت «چهارپا» ترجمه شده است در متن [illegible] است. واژه باهمین املاء در صفحه ۱٦۰ روایت پهلوی آن‌جا که از جانـداران درون کنگدژ گفتگو می‌شود،به‌کار رفته است. و مانند همین متن در کنار «ستور» آمده است. احتمال دارد که واژه املایی برای [illegible] pah «گوسپند» باشد. (نک. واژه‌نامه بندهشن و ویسپرد پهلـوی ص ۱۵۲) و منظور از آن چهارپـایان کوچک اهلی، دربرابر ستور، که چهارپایان بزرگ اهلی هستند باشد بسیار احتمال می‌دهد که واژه املایی نادرست برای [illegible] māhīg «ماهی» باشد (و. گزیده‌ها ص ۲۵۷)؛ و آن‌را در اساطیر (ص ۲۹) "کنا"(برهان : کنا = ماهی). و در پژوهشی در اساطیر (ص ۸۸)"کرسه"(؟) ترجمه می‌کند.

۵۰ـ دراین بند منظور از «بیر» ظاهراً «جنس» است. به طورکلی می‌تـوان پنداشت که نویسنده برای تقسیم بندی جانوران از اصطلاحات خاصی پیـروی کرده است که تطابق آن با اصطلاحات علمی رایج چنین است: کرده (=فصل) آیینه (=نوع) بیر (=جنس)، سرده (=گونه)، رسته (=گروه). حتی‌تقسیمات جزئی‌تر را نیز با نام «سرده‌اندر سرده» که ظاهراً بخشی از افراد یک گروه را

سامل می‌شود متشخص می‌کند. برمبنای آنچه که در یادداشت ٤٨ گفته شده، این بند را باید چنین پنداشت: "پس به بهرها بخشی شده‌که چهارپای گردسم و دوگانه سم، پنج چنگ و مرغ و ماهی <بدین طریق> ..."

۵۱ـ تخمه شماری (پهلوی: tōhmag-ōšmurišnīh)، نام کتاب دیگری از همین نویسنده است که امروز از آن چیزی دردست نیست. ظاهراً این کتاب دربارهٔ اصل و منشا آفرینش جانوران و گیاهان بوده است. دربارهٔ آثار دیگر نویسنده در پیشگفتار سخن گفته شده است

۵۲ـ نویسنده گرد سمها را یک بهر (جنس) می‌داند (بند ٥٤) و این بهر را به چند گونه تقسیم کرده است، اما ویژگیهای هریک از گونه‌ها را در متن نیاورده و تنها بـه یادکرد نام آنها بسنده کرده است. بندهش نیز چنین است (ص ۷۹): «اسب سرده تازی، پارسی و استر و خر وگور <و> اسب آبی و دیگر اسب سردگان».

۵۳ـ متن چنین است: [illegible]

در بندهش (ص ۷۹) عبارت چنین آمده است [illegible]

«سوم شتر دوسرده، کومی و چرا ارزانی، چه یکی را در کوه شاید داشتن و یکی را دردشت، <که> یک کوهانـه است و دوکوهانه». براین اساس متن آشفته گزیده‌ها را می‌توان چنین تصحیح کرد

ud uštar mādagwar dō: dašt‹īg› ud kōf‹īg›, <ēk-kōf> ud dō-gānag-kōf.

بهار (و. گزیده‌ها ص ۱۸۷) دو واژهٔ [illegible] را gašt-kōf «<شتر> یک کوهانه» معنی کرده است وعبارت را چنین معنی می‌کند (اساطیر ص ۳۰): «(اندرمیان) اشتران برتر دوتاست گشته کوهان و دوکوهانه» ودر جای دیگر (پژوهشی در اساطیر ص ۸۹): «شتر به مایه دو است: گشته کوهان و دوگانه کوهان».

۵٤ـ"تکل گروشه"(پهلوی: [illegible]).بندهش (ص ۷۸) [illegible]

«تکل» درفارسی به‌معنی «قوچ جنگی» است (نک. برهان).اما واژه: [illegible]

«زادسپرم: بند ٦١ فصل سوم و بند ۱۱ و ۱۳ فصل دهم، د. متن ص ٦١٧) یا [illegible] (بندهش ص ۷۸ و ۷۹)«نیز به معنی نوعی قوچ است نک. مقاله میرزا در Mémorial Jean de Menasce, pp.287-292

علاوه‌بر شواهد یادشده درمقاله میرزا، صورتهای «کرشی و کرشبوا» درلهجه سمنانی (نک. فرهنگ سمنانی سرخه‌ای لاسگردی...) ونیز"کـروشه"و "گروشه" به معنی"بز یا گوسفند سه ساله"در گویشهای جنوب خراسان را نیز باید افزود. بنابراین «تکل گروشه» احتمالا «قوچ جنگی سه ساله» یا «قوچ سه ساله» معنی می‌دهد؛ اما اینکه زادسپرم این قوچ را سه شاخ دانسته و اورا باره منوچهر شمرده است، با متن بندهش هماهنگی ندارد. درآنجا (ص ۷۹ـ۷۸) در این باره آمده است: «میش پنج سرده آن دنبه‌دار و آن بی‌دنبه و سگ میش و میش تکل و گروشه میش،که بزرگ شاخ است، مانند اسب، سه شاخ دارد و اورا به عنوان باره (= اسب) گیرند، چنانکه گفته شده است که منوچهر، نیای ما، گروشه‌ای به عنوان باره داشت». میرزا این بند از زادسپرم را با تصحیحی اندک چنین معنی می‌کند (یادنامه دو منانس ص ۲۹۰): «اندرمیش آنکه دنبه‌دار است و آنکه بی‌دنبه است و میش شاخ‌دار و قوچ که به‌سبب کوهان، شبیه‌اسب است، کـه اورا شاخ بزرگ است و بارگی را شاید و <مانند> بارهٔ منوچهر است».

۵۵ـ این پنج‌گونه در بندهش (ص ۷۸) عبارتند از:"خربز، گوسپند، پازن، نری <و> بز" واژه‌ای‌که «تازی» ترجمه شده است می‌توان tāzīg (انکلساریا ص LXXIX)یا tāwīg «جانوری از خـانوادهٔ بز، تاوک» (و. گـزیده‌ها ص ٤٠١) نیز خواند قرائت مشکوک است و معنی واژه روشن نیست

۵٦ـ گرزهٔ عـار (متن: [illegible]) قـرائت واژه [illegible] روشن نیست انکلساریا (ص LXXIX)آن را xār خوانده است. بهار آنرا به [illegible] تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۸). نگارنده آنرا hār خوانده است. چنین واژه‌ای در بند ٤٠ فصل ۲۵ نیز آمده است و نام دیوی است که دربرابر ایزد ارشتونگ قرار دارد درمورد اخیر آن را āhr خوانده و"دیو خشم" انگاشته‌است. بندهش این واژه را ندارد (ص ۸۰): «موش سیاه، که همستار گرزه است در کنار دریا بسیار باشد».

۵۷ـ متن: [illegible] : hambūsišn «بیدایی، پیدایش ...» (و.

گزیده‌ها ص ۷۰).

۵۸ــ گرزه‌ای که دراین بند از او گفتگو شده است، شناخته نیست. برخی از ویژگیهای او باآنچه دربارهٔ «سفتقوره» در فرهنگهای فارسی آمده است، هماهنگی دارد. (نک. لغت نامه دهخدا زیر «سفتقوره»).

۵۹ــ "مانسرسپند" (اوستایی: -maθra.spənta) سخن ویژه اورمزی است که از او به‌عنوان روان سپید، درخشان و تابندهٔ اورمزد یاد شده است (بند ۸۱ یشت ۱۳)؛ دربرابر دیوان بسیار نیرومند است (بند ۳ یشت ۱۱) و پیام‌آور اورمزد به‌شمار می‌آید (بند ۱۴٦ یشت ۱۳) اورمزد او را برای مقابله با ۹۹۹۹۹ بیماری دیو داده، آفریده است (ونديداد ۲۲ بندهای ۲ و ٦).

٦۰ــ متن: بهار به پیروی از وست همه‌جا آنرا به ruwān تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۲۳۱) بیلی ز ZP. pp. 36-37) آن را xwarrah خوانده و به‌معنی خویشکاری گرفته است. این معنی را متن زند بند ٤ یسن ۹ (یسنا ویسپرد پهلوی ص ۵۷ و ۲۲۷) نیز تایید می‌کند:

xwarrah ast ī xwēškārīh. xwarrah ēd ast ī pad tan ī mard xwarrahōmand dārēd ud xwēškārīh ān rawāg kunēd.

فرهٔ خویشکاری است. فره این است که تن مرد را فرهمند دارد و خویشکاری را آن روا کند. بندهش (ص ۸۴) چنین آورده است:

čiyōn gōwēd kū: kadār pēš dād, xwarrah ayāb tan? u-š guft kū xwarrah pēš dād, tan pas ō ān dād ēstēd, andar tan dād kū xwēškārīh be brēhēnēd tan be ō xwēškārīh dād. wizārišn ēn kū ruwān pēš dād

چنین گوید که کدام پیش آفریده شد، فره یا تن؟ اورمزد گفت فره پیش آفریده شد، تن پس برای آن آفریده شد، اندر تن آفریده شد که خویشکاری بیافریند تن برای خویشکاری آفریده شد. گزارش (=تفسیر) این است که روان پیش آفریده شد

بهار از این عبارت نتیجه می‌گیرد که: «مؤلف بندهش خواسته است توضیح دهد که هزوارش فره را برای روان به‌کار برده است زیرا نخستین روان را با هزوارش فره و دومین را با املاء مرسوم برای روان که هزوارش نیست آورده است». (پژوهشی در اساطیر ص ۱٤۲ یادداشت ۵). آنچه ایشان‌گفته‌اند قطعی نیست، نویسنده بندهش در عبارت wizārišnēn خواسته است،

معنی «فره» را دراین عبارت تفسیر کند و نه املاء آن را، چه معمولا «فره» معنی «روان» ندارد و ازآنجا که ممکن بوده است سبب تردید شود برمعنی آن تاکید ورزیده است

٦۱ــ برای انواع آتشها نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۸ همین فصل.

٦۲ــ آتش بهرام، منسوب به ایزد بهرام است که از ایزدان توانا و بزرگ دین زردشتی به شمار می‌آید. این آتش از ترکیب شانزده آتش مختلف ساخته می‌شود که هریک از آنها خود نیز به آیینی خاص از آتشهای دیگر فراهم می‌آیند. بر رویهم این آتش از به‌هم چیدن هزار ویک آتش فراهم می‌شود. آتش معمولی مستقیماً برای تهیهٔ آتش بهرام به‌کار نمی‌رود بلکه نخست به آتش آدران، که از چهار آتش فراهم می‌آید برده می‌شود و سپس به آتش بهرام منتقل می‌شود. امروز درهند آتش خانگی را مستقیماً به آتش بهرام نیز می‌برند، نام شانزده آتشی که آتش بهرام از آن فراهم می‌شود در متنهای دینی با یکدیگر اختلاف دارند. وقتی این شانزده آتش تهیه شدند در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشها را دریک آتشدان می‌گذارند و موبدان صفی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها را که نشانهٔ ایزد بهرام است دردست می‌گیرند و آتش را بااحترام درون اتاقک آتشگاه می‌گذارند آنگاه شمشیری و گرزی بر دیوار آن می‌آویزند، و درهرگوشه‌ای زنگی برنجین نصب می‌کنند و درهریک از پنج‌گاه روز، که باید سرودی برآتش خواند، آن را به صدا درمی‌آورند (نک. RCCP. pp. 211-239

آتش بهرام را باید، بامداد نیمروز و عصر ستایش کرد. (پرسش ۵۲ مینوی خرد) و زیان رسانیدن بدان، از گرانترین گناهان است (پرسش ۳۵ مینوی خرد).

٦٤ــ سروش (اوستایی: -sraoša) نماینده فرمانبرداری اورمزد است و وظیفه اصلی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او مردم را بویژه در شب پاسبانی می‌کند و آنان را از بدی دیوان می‌پاید دیوان از بیم او به دوزخ می‌گریزند. سروش به صفات: دلیر، فرمانبردار، نیرومند جنگاور مقدس، خوب رسته پیروزمند پیشرفت دهندهٔ جهان و سرور جهان ستوده می‌شود (یشت ۱۱ بند ۱ و ۱۹). او پناه بیچارگان وکسی است که بهتر ازهمه دیوان را نابود می‌کند (یشت ۱۱ بند ۳) در پرهیزگاری ازهمه برتر است (یشت ۱۱ بند ۹) و شب و روز با دیوان در جنگ است (یشت ۱۱ بند ۱۲) او آموزگار دینی است، که مزدای پاک به او آموخته (یشت ۱۱ بند ۱٤) او نخستین بار شاخه‌های

سه تایی، پنج تایی و هفت تایی و نه تایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است (یسن ۵۷ بند ٤ تا ۷). در واپسین روز، آنگاه که نیروهای اورمزدی و اهریمنی رودررو قرار می‌گیرند، این سروش پرهیزگار، مینوی اعتدال، است که با دیو آز، منشأ افراط و تفریط، درمی‌افتد و اورا ازپا درمی‌آورد! (گزیده‌های زادسپرم فصل سی وپنجم بند ٤۳ تا ٤٦) و سرانجام سروش در کنار ایزدمهر ورشن، در روزشمار کارهای آدمیان را می‌سنجد (مینوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹)

٦۵ـ "واستریوشان" یکی از سه طبقه اجتماعی هستند که در پایین‌ترین قشر جای داشته در برگیرنده گروه کشاورز روستایی بوده‌اند آتشکده «آذر برزین مهر» خاص این گروه بوده است نک. یادداشت شماره ۲ همین فصل.

٦٦ـ "استوند کوه" ظاهراً همان کوه سهند است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۱ یادداشت ۲۹). در همین کتاب، یک جای دیگر نیز از این کوه نام برده شده است. در تشمین باربابی، مینوی دریاها و رودها در همین کوه به دیدار زردشت می‌آیند و او درباره پاسداری و پاییدن آبها سخن می‌گوید (گزیده‌ها فصل بیست و سوم بند ۷).

٦۷ـ «قرار داده شده بود» در ترجمه واژه: ‌ (دستنویسها :) ، بیلی آن را به dāštag būd «نگه داشته شده بود» تصحیح می‌کند (ر. گزیده‌ها ص ۱٤۲). اینجا واژهٔ متن، تصحیح نشده و dahīdag (صفت مفعولی از dahīdan «داده شدن») انگاشته شده است. شاید هم ǰahīdag «جهیده»(؟). بندهش این واژه را ندارد.

٤

۱ـ "مزدیسنان" (اوستایی: -mazda.yasna) بر پرستندگان مزدا اطلاق می‌شود و زردشتیان خودرا بدین نام می‌خوانند واژه، در اوستای جدید بارها به‌کار رفته است. بنابر مطالب این بند از گزیده‌ها و بر پایه برداشت متن دین مزدیسنان پیش ازآنکه زردشت در وجود آید در زمین بر سپندارمذ عرضه شده است. او دین را از اورمزد، که پدر دین است، پذیرفته و با بستن کستی نشان دین، آن را پرورده و بالانده است و چونان مادری که فرزند را می‌پرورد و سپس به پدر می‌سپارد، دیگرباره این دین را به اورمزد بازسپرده است. کوتاه سخن آنکه، این دوره و تحول، صورت مینوی دین است و گونه مادی آن زمانی است که زردشت آنرا بر جهانیان آشکار می‌کند.

۲ـ "نظم مادی" در ترجمه: gētīg-rāyēnisnīh.

۳ـ "سپندارمذ" (اوستایی: -ārmaitī) ، به‌معنی فروتنی وشایستگی و با صفت -spənta «مقدس» همراه است. در فارسی میانه از این صفت و موصوف ترکیب: spandarmad و در فارسی نو گونه‌های : «اسفندارمذ»، «اسفند»، «اسپند» و... ساخته شده است. این واژه گرچه در گاهان به معنی «فروتنی، شایستگی» به‌کار رفته، اما در اوستای جدید و متنهای فارسی میانه، نام پنجمین امشاسپند دین زردشتی است، که در کنار خرداد و امرداد سه امشاسپند مؤنث این دین را می‌سازد. در متنهای میانه غالباً از او به «زمین» تعبیر می‌شود. در گاهان پرورش‌دهندهٔ آفریدگان (یسن ٤٦ بند ٤) ودختر اورمزد (یسن ٤۵ بند ٤) است. سپندمینو اورا برای گسترش رمه‌ها و مرغزارها می‌آفریند، (یسن ٤۷ بند ۳) و هم اوست که یاری می‌کند تا دشمنی دیوان درهم شکسته شود و هزار وده هزار درمان می‌دهد (یشت ۱ بند ۲۷). بنابر متنهای میانه، او وظیفه پرورش آفریدگان و کامل کردن همه چیز را دارد و با صفت مینوی نیکوی کمال اندیش، دوربین اورمزد آفریده و پرهیزکار، توصیف می‌شود. نیکویی او در این است که فروتن و گله اوبارست، چون هربدی که به زمین می‌رسد فرو می‌خورد کمال اندیش است زیرا همه بدیها را به خرسندی می‌پذیرد. راد است زیرا همه آفریدگان از او می‌زیند (نک. بندهش ص ۱٤٦).

٤ـ منوچهر (اوستایی: -manuš-čiθra، پهلوی : manuščihr)

فرزند ایرج و نوهٔ فریدون است. بازگیری آب از ایرانشهریان که در این بند به افراسیاب نسبت داده شده است در بندهش به‌گونه دیگری آمده است، در آنجا هنگام گفتگو از هزاره‌ها می‌نویسد (ص ۱۸۱): «چون فریدون کشور را بخش کرد، آنگاه سلم و تور ایرج را کشتند ؛ فرزندان و اخلاف <اورا> تباه کردند، در همان هزاره منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست پس افراسیاب آمد منوچهر را با ایرانیان به پشخوارگر سپوخت (=راند)، به‌وسیله خطر، نیاز و مرگ بسیار نابود کرد، «فرش» و «نوذر» پسران منوچهر را کشت، تا درپیوندی دیگر (=نسلی دیگر)، ایرانشهر از افراسیاب گرفته شد. چون منوچهر درگذشت، دوباره افراسیاب آمد و در ایرانشهر بسیار آشوب و ویرانی کرد. باران را از ایرانشهر بازداشت ، تازاب تهماسپان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران‌کرد. که آنرا «نوبارانی» خوانند». به‌هرحال گرچه باز گرفتن باران از ایرانشهریان

در بندهش،پس‌از منوچهر است، امـا به‌نظر می‌رسد، کـه گفته زادسپـرم در «بازگیری آب از ایرانشهریان» باتوجه به همین اسطوره باشد.

۵ــ متن: [illegible] در شهرستانهای ایران (متنهای پهلوی ص ۱۹ بند ۸)، واژه با املاء [illegible] آمده و ازتوابع بلخ بامی به‌شمارآمده‌است.نک. CPCE. p.10, 34

مارکوارت‌آن‌را navāzag می‌خواند ومعتقداست که درشاهنامهٔ فردوسی‌به«آوازه» تحریف شده است (نیز نک Ēranšahr, p.82

بهار آن‌را با نشانه پرسش vinābag (؟) خوانده و محلی میان ایران وتوران دانسته است (و. گزیده‌هـا ص ۲۱۳). تفضلی بـا نشانه پـرسش" گناوه (؟)" (مینوی خرد ص ۱۴۲).

٦ــ چنین است متن. بهار احتمال می‌دهد که «دمب» باشد و عبارت‌را چنین ترجمه می‌کند: «مرز ایران دربرابر توران برپشت (گاو) بالای دنب پیدا بوده (و. گزیده‌ها ص ۳۲۲)». ایـن اسطوره در دینکرد (مدن ص ٦۱۱، در سنجن ص ۳٤٦) نیز آمده است، اما متن دو کتاب با یکدیگر هماهنگ نیست برمبنای دینکـرد داستان چنین است«... آن پیداست، که اندر خدایی کاووس، گاوی بود و او را نیرویی از ایزدان، درتن آمده بود و هنگامی کـه ایران وتوران را باهم در مـرز پیکار بود، آن گاو برده می‌شد و مرز میان ایران و توران را راست می‌نمود».

۷ــ متن: [illegible] در دینکرد (مدن ص ٦٦۲) در خطاب گاو به‌سریت نیـز واژه باهمین املاء آمـده است، آن‌جا که می‌گوید: «... کـه اندر جهـان زردشتِ پارسا کامه‌تر رسد، و بدکردن تورا در دین بگویید و تورا به روان دشخـواری ایدون بود، چنان‌که از آن‌جا (= از دین) پیداست که چگونه بود آن «ودگ» را، برابر آن مرگ است».

واژه را وست(SBE. XLVII, p.136)، و موله (LZ, p.16) «ودر» vadag خوانده و احتمال داده‌اند که مادر ضحاک باشد. نوبرگ (ج۲ زیر vadagān)، نیز، آن‌را نام مادر ضحاک مـی‌داند. بهار: (و. گزیده‌هـا ص ۲٤۰) wadag «شریر، بدکردار».

۸ــ «بخشش را از دل تو ببرند»، در متن: [illegible]

دراین عبارت،واژه [illegible] burēnd احتمالا به سبب نزدیکی تلفظی که بـا

barēnd داشته است (باتوجه به‌این‌که هنوز در برخی از گویشهای خراسان be borom به جای be baram به‌کار می‌رود) به اشتباه به جای [illegible] barēnd به‌کار رفته و واژه [illegible] نیز برای [illegible] abaxšišn آمده است، عبارت مورد بحث به be barēnd abaxšišn az dil تصحیح شده است

۵

۱ــ متن: [illegible] ، انکلساریا آن‌را frēnī می‌خواند و نام مادربـزرگ مادری زردشت می‌داند. وست (SBE. XLVII, p.138) : frēnō، بهار این قرائتها را رد می‌کند و واژه را به [illegible] تصحیح کرده و farrah می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۳٦۲). قـرائت آقای بهار را بـه سادگی نمی‌تـوان پذیرفت زیرا: الف ــ در کتاب هفتم دینکرد،که از زنـدگی زردشت سخن رفته آمده است که: «فره زردشت، از طریق مادر بزرگـ او به زردشت انتقال یـافت، بدین‌گونه که فره از اسر روشنی،به خورشید و از خورشید،به ماه و از مـاه،به ستارگان و از ستارگان،به آتشی که در خانه «زوئیش» بود، انتقال یافت و از طریق آتش،به زوئیش، کـه مادر دغدوست، رسید"(دینکرد مدن ص ٦۰۱).ب ــ واژهٔ «فره»،درهمین فصل دومورد دیگر با املاء معمول [illegible] به‌کار رفته وبسیار بعید می‌نماید که نویسنده دراین مورد،املایی چنین مهجور و بحث‌انگیز را به‌کار بـرده باشد بنابراین،نگـارنده همان قـرائت سنتی و تـوجیه پذیر وست و انکلساریا را ترجیح داده است

٦

۱ــ «ابر نمیرداری بزشی»ظاهراً کتابی بوده است از زادسپرم که امروز از متن آن چیزی دردست نیست. دراین مورد نک. پیشگفتار.

۷

۱ــ نامهایی که در این فصل به‌کار رفته است در متنهای مختلف پهلوی با

یکدیگر اختلاف دارد اینک به برخی از آن ناهمسانیها اشاره می‌شود:

ـ واژه‌ای کـه «پیترسپ» املاء شده است در متنها صورتهای گوناگونـی دارد و آوانـویسی دقیق و روشنی بـرای آن نمی‌توان پیشنهاد کـرد ظاهـراً صورت pitarasp «بردیگر صورتها برتری دارد. نوبرگ واژه را لفظاً به‌معنی «کسی‌که اسبش می‌پرده معنی می‌کند. برای آگاهی از صورتهای مختلف‌آن نک. نوبرگ، ج۲، ص ۱۵٦ و یادداشتهای گاتها ص ٤۱۷

ـ واژه «اوروتسپ» (اوستایی: aurvaṯ.aspa-) نوبرگ ظاهراً برمبنای صورت پازند، آنرا urugadaspi آوانویسی می‌کند، که چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. نک. نوبرگ ج۲، ص ۱۹۸

ـ واژه «هیچتسپ» (اوستایی: haēčaṯ.aspa-)، در دینکرد به‌صورت [illegible] آمده است: نک. نوبرگ ج ۱، ص ٤٦.

ـ «چاخشنوش» متن: [illegible] دینکرد: [illegible] (نوبرگ ج۱ ص ٤٦ و ج۲، ص ٥٦) در اوستایی به‌صورتهای čaxšni- čaxšnu- (بار ص ۵۸۳) آمده است. پورداوود به نقل از مروج‌الذهب صـورت فارسی آن را «خجیش» یاد می‌کند (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳). برای صورتهای مختلف املایی، نیز نک. نامنامه یوستی ص ۱۵۲.

ـ «پیتریپ» متن: [illegible]، بهار: pitarasp (و. گزیده‌ها ص ۳۵۰) دینکرد [illegible] (نوبرگ ج۱، ص ٤٦). بندهش (ص ۲۰۲): [illegible] - [illegible]. باتوجه به‌اینکه صورت [illegible] درکتابهای پهلوی برای ترکیب [illegible] آمده است، می‌توان املاء هرسه کتاب را یکی دانست وصورت pētrip را برای آن پیشنهاد کرد. مروج‌الذهب: «باتیر» (یادداشتهای‌گاتها ص ٤۱۳).

ـ «اوجت ارشو» متن [illegible] دینکرد: [illegible] نوبرگ (ج۲، ص ۲۹): arəǰadarsn بندهش (ص ۲۰۲): [illegible]، بهار: arəǰaṯ.aršu (و. گزیده‌ها ص ٤۱٤) و harkītārašn (و. بندهش ص ٤٤). مروج‌الذهب: «ارحدس» (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳).

ـ «هرزره» متن: [illegible] دینکرد: [illegible] (نوبرگ ج ۲، ص ۹۷)، بندهش: [illegible] (ص ۲۰۲)، بهار: xarətarə (و. گزیده‌ها ص ٤۱٤) و harāitār (و. بنـدهش ص ٤۰). یوستی (نامنامـه ص ۱۲٦) پس‌از یادکرد صورتهای مختلف آن درفارسی میانه آنرا hardār خوانده است. مروج‌الذهب: «هردار» (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳). واژه می‌تواند با اوستایی

harətar- «پاسبان» مربوط باشد (بار: ص ۱۷۸۹).

ـ «سپیتیام» متن: [illegible]، بامقایسه دینکرد «[illegible]» ترجیح داده شد

ـ «ویدشت» (اوستایی: vaēdišta- «داناترین، شناساترین»). متن [illegible]، دینکرد: [illegible] (نوبرگ ج۱، ص ٤۷ و ج۲، ص۲۰۱). بهار: vādišt (و. بندهش، ص ۳۰۸) و vaidišt بانشانه پرسش (و. گزیده‌ها ص ۱۹۵).

ـ «ایه‌زیم» متن: [illegible] دینکرد: [illegible] nayāzəm (نوبرگ ج۱، ص ٤۷، ج۲، ص ۱۳٦)، بندهش (ص ۲۰۲): [illegible] نوبرگ ضبط دینکرد را درست می‌داند که متن «وجرکرددینی» نیز آنرا تایید می‌کند مروج‌الذهب: «مایزم» (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳).

ـ «فراه» این نام درجای دیگری نیامده است. در بندهش و دینکرد «ایه‌زیم» فرزند «ایرج» و «ایرج» فرزند «دوروسرو» است

ـ «ارغ»: متن: [illegible]، دینکرد: [illegible] (نوبـرگ ج۱، ص ٤۷)، بندهش (ص ۲۰۲): [illegible] وست SBE, XLVII, p.140 واژه را arig، سنجانا (دینکرد ج۱۳، ص ۳۸ یادداشت ۲): ariǰ بهار (و. گزیده‌ها ص ٦۱): arY خوانده‌اند.

ـ «دورسرو» (اوستایی: dūraē.srūta-) دراوستا فرزند barəzavant- گفته شده و به‌عنوان یکی‌از پرهیزگاران فروهر او ستوده شده است. زادسپرم واژه را [illegible] و درموارد دیگر [illegible] ضبط کرده است (و. گزیده‌ها ص ۱۵۹). دینکرد و بندهش: [illegible] (نوبرگ ج۱، ص ٤۷ بندهش ص ۲۰۲)، نیز نک: نامنامه ص ۸۷

ـ «منوش خورنر» درمتنهای مختلف فارسی میانه (زادسپرم دینکـرد و بندهش) پدر «منوچهر» گفته شده است، اما در اوستا منوچهر فرزند airyāva- است و در بند ۳۱ یشت ۱۳ از او سخن رفته است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN, No. 11, 219 برای آگاهی از اختلافات اساسی که میان متون دوره‌های مختلف دربارهٔ نسب منوچهر وجود دارد نک. Études iraniennes II, 218.

ـ «ویزیک» متن: [illegible] دینکرد: [illegible] vīzak (نوبـرگ ج۲ ص ۲۱۸)، بندهش (ص ۱۹۸): [illegible] gōzag که می‌تواند صورت تحول

یافته ضبط دینکرد و زادسپرم باشد

ــ «آریک». متن: [illegible] دینکرد (در سدن، [۴۸۷]، مدن ص ۶۱۳) : [illegible] .

بعداز فریدون،در یادکرد نسب او تا جم،متنها بایکدیگر اختلاف دارنـد؛ عبارت گزیده‌های زادسپرم چنین است

frēdōn ī asfyān, bowandagīh ī dah. asfyān ī ǰam ī...

دینکرد (نوبرگ ج۱، ص ۴۷):

frēdōn ī xwanirah xwadāy ī purr-gāw, asfyān ī nēk-gāw ī asfyān ī suī-gāw. asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī kardār-gāw, asfyān syā-gāw, asfyān spēd-gāw, asfyān dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn-gāw, asfyān ī ǰam

و متن بندهش (ص ۱۹۷) چنین است :

frēdōn ī asfyān ī purr-gāw, asfyān ī suī-gāw, asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī spēd-gāw, asfyān ī dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn, asfyān ī ǰam i wīwanghān. čiyōn awēšān ǰud az asfyān ī purr-gāw dah paywand.

از مقایسه این متنها برمی‌آید که متن گزیده‌هـا و بندهش با یکدیگر هماهنگ است زیرا درهردو کتاب «جم» و «ویونگهان» جـزء ده پیوند شمرده نشده‌اند بندهش «اسفیان نیک گاو» را نیاورده و «اسفیان پرگاو» را نیز از این ده پیوند نشمرده است

«اینگهان». متن: [illegible] .دینکرد: (مدن ۶۱۳، در سدن [۴۸۸] نوبرگ ج۱، ص ۴۷) : [illegible]

۸

۱ــ مطلب اخیر در دینکرد (مدن ۶۱) نیز آمده است؛ اما آنچه دراین‌کتاب آمده است با متن گزیده‌ها هماهنگی کامل ندارد. نوشته دینکرد را نوبرگ (ج ۱، ص ۴۴) تصحیح کـرده و بهار (و. گزیده‌هـا ص ۴۰۲) از آن آوانـویسی و ترجمه‌ای آورده است که برای روشن شدن متن گزیده‌ها، ترجمه آن را برمبنـای

تصحیح نوبرگ می‌آورد:

«... دست فرازشوی و ‹به› آن دست هیزم بستان (=بگیر) (بهار: هیزم شعله‌ور بستان) و برای آن کودک‌ گوشت بر روغن گاو بر (بهار: و برای کودک باده و روغن گاو بر) وبرای او برآتش فراز پز و همانرا برآتش بتاب وبه‌خاطر او برجای بخور (بهار: پین کن)، تا درست باشی»

۲ــ واژه‌ای که «بسیار» ترجمه شده است درمتن به صورت: [illegible] آمده است. انکلساریا (ص LXXXV) ظاهراً frē خوانده و به‌معنی «دوست» گرفته است.بهار (و. گزیده‌هاص۳۵۸)آن را frāh «آتش» خوانـده و معنی کـرده است و آنرا املاء تازه‌ای برای [illegible] frāt «آتش» می‌داند (نک. و. بندهش ص ۱۲۳).تحلیل ایشان مورد تردید است. نگارنده واژه را با-frāyah اوستایی که در ترکیبها به صورت -frāyō به‌کار رفته (نک. بار ص ۱۹ ۱۰۱۸ــ۱۰۱۰) درارتباط پنداشته و به‌صورت frāy آوانویسی و «بسیار» معنی کرده است.

۹

۱ــ متن: [illegible] در بند ۱: [illegible] بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۰۹) آنرا به [illegible] تصحیح کرده و farrah-kāstārān «فره کاستاران» خوانده است. درباره «فره‌کاستاران» علاوه‌بر منابعی کـه در واژه نامه گزیده‌ها یاد شده است نیز نک. زند اوستای دارمستتر ج۲، ص۲۸۸. وندیداد پهلوی ص ۶۶۴ و بار: ص ۳۴۲. واژه‌ای که بهار (و. گزیده‌ها ص ۴۷) به usixš تصحیح کرده است،درمتن xwēšīh است و نیازی به تصحیح ندارد.

۲ــ «کوخرید» (اوستایی -kavarəda- ka. xvarəda) معرف تیره‌ای از آفریدگان اهریمنی هستند که در فارسی میانه از آنان با صفت «فره کاستاران» یاد شده است

۳ــ متن: [illegible] واژه نخست را انکلساریـا azān و دومی را vasman می‌خواند (ص LXXXVI)ووست نخستین را hazān ودیگری را vadast خوانده است (SBE. XLVII, p.143) به‌هرحال هیچیک از دو شـیاره شناخته نیست و قرائت آنها مشکوک است

۴ــ قرائت دو واژه اخیر مشکوک است. زادسپرم [illegible] ، [illegible]

بندهش (ص ۲۰۲) فرزندان پوروشسپ را سه تن یاد می‌کند: zardušt, vātrigā, hindainš انکلساریا: vohūdinā, natargā (ص LXXXV).

۵ـ «پیشینیان و آیندگان» در ترجمه: pēšēmālān و pasēmālān، گرچه این دو واژه در اصل به‌معنی «خواسته و خواهان» است، اما این معنی با توجه به توضیحی که در خود متن پس از این دو واژه آمده برگزیده شده است

۶ـ عبارت اخیر بند ۶ برگرفته شده از یسن ۳۱ بند ۱۴ است:

tā θwā pərəsā ahurā yā zī āitī jə̄nghatiča

«آنگاه از تو می‌پرسم ای اهورا! چه خواهد آمد و مرا چه خواهد رسید». (نک. گاهان دومناش ج۱، ص ۹۲). اوستایی این بند در زند چنین تفسیر شده است:

ān ī hardō az tō pursēm, ohrmazd, kē mad, kē-z rasēd

«ای اورمزد آن هر دو را از تو می‌پرسم، آنچه (متن: kē) آمده است و نیز آنچه خواهد رسید». (نک. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۴۵).

۱۰

۱ـ متن: ... املایی برای ...

۲ـ «بیم» در ترجمه واژه پهلوی: wišēg واژه در متنهای دیگر پهلوی نیز آمده است (نک. نوبرگ ج۲ ص ۲۱۶ـ۲۱۵). بهار احتمال داده‌است که «ترس» باشد که بنابرگمان ایشان با «نهاز» در فارسی نو ارتباط nihāg دارد (و. گزیده‌ها ص ۲۳۶).

۳ـ برای «اردای خرورد» ماده، نک. یادداشت شماره ۱۱ فصل سوم. مفهوم بند ۲ و ۳ زادسپرم به سبب آوردن جمله‌های معترضه اندکی مبهم است. در دینکرد (نوبرگ ج۱، ص ۴۸) مطلب روشن‌تر و به‌گونه‌ای متفاوت با زادسپرم آمده است:

duš-farragīhā kāmist tarrōg sar ī ōy purr xwarrah aburnāyīg pad gaw afsārdan ud margēnīdan ēg ōy mar ā-š ō pasīh gaw abāz rānēnīd, kū abāz hušk.

«به شومی خواست سر لطیف آن کودک پرفره را به دست افشردن و <اورا> کشتن. آنگاه دست آن بدکار به عقب رانده شد، بازخشکید». در «وجرکرددینی» چنین آمده است: «آن کرب زردشت را بـه دست چپ گرفت و بادست راست

اشتر تیز را به بالا برد، دست آن بداندیش همانگاه بشکست» (نک. LZ. p.124, No.7)

۴ـ «به‌هم چیده شد» در ترجمه: ō ham wizīnīhist.

۵ـ «برافروخته شد» در ترجمه: abar āsuft (از مصدر: āsuftan «شعله‌ورشدن، برافروخته شدن» (نوبرگ ـ āsiftan). در فارسی نو صورتهای: آسفته، آسغده به‌کار رفته است. اصل واژه سغدی است (نک. Acta Iranica, v.14, p.103

۶ـ درمورد «کروشه» نک. یادداشت ۵۴ فصل سوم.

۷ـ «جرعه جرعه» در ترجمه: gōhrag-gōhrag بهار: ... gwārag (و. گزیده‌ها ص ۱۵۲).

۸ـ متن: hamē padē فعل، دوم‌شخص مفرد زمان‌حال (ازمصدر: padīdan «رفتن»، ازریشه اوستایی -pat که برای «رفتن» اهریمنی به‌کار رفته‌است. در متنهای زند فراوان به‌کار رفته است (نک. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۷۵). بهار: be patāē «پشیمان خواهی شد»، در زیر مصدر: pataftan (و. گزیده‌ها ص ۲۸۲). پیداست که قرائت و مصدر ساخته شده درست نیست. پژوهشی در اساطیر (ص ۱۹۷): «همی روی». برابر واژه در دینکرد: ... dwārē (نوبرگ ج۱، ص ۵۰) که با padē هم‌معنی است. میرزا واژه را patē خوانده‌اما از ترجمه او (last continuously) چنین پیداست که آن را از مصدر: pattūdan «ادامه دادن» پنداشته است (نک. یادنامه دومناش ص ۲۸۸).

۹ و ۱۰ و ۱۱ـ «راغ» و «سوفره» بنابر متن، دو روستا هستند از منطقه مغان آذربایجان ... هرچند سنت زردشتی زادگاه زردشت را منطقه آذربایجان می‌داند، اما امروز در درستی این نظر تردید است. دلایل بسیاری وجود دارد که زردشت اهل خراسان بوده است. (نک. Zarathuštra, pp.25-26)

۱۱

۱ـ در ترجمه: «نهان تباه» nihān-winānīdag ظاهراً معنی «دیوانه» و مانند آن دارد

۲ـ مشخص‌کنندهٔ سه طبقه اجتماعی دورهٔ ساسانیان است: نک. یادداشت شماره ۲ فصل سوم.

۱۴

۱ـ متن: [illegible] وست باتوجه به اینکه در وندیداد یکم بند۱۹ (نک. وندیداد پهلوی ص ۱۸) در تفسیر ترکیب: aoδaēšu.ranghayā آمده است: abar, pad, ōδā ī arangestān, ī hrōm، واژه این متن را نیز argistān ī ōdhāvō می‌خواند.

و بهار ظاهراً به پیروی از او واژه را به (SBE. XLVII, p.151, No.3)

[illegible] : argistān ōdā

تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۵۹).

بیلی (ZP. p.XX) واژه را با [illegible] : argastān دینکرد چهارم یکی می‌داند و دربارهٔ اشتقاق آن گفتگو می‌کند، اما نوبرگ (ج ۲، ص ۳۰) این واژه دینکرد را aryastān سرزمین قوم آریاه می‌داند و بنابراین قرائت بیلی از واژه دینکرد قطعی نیست. انکلساریا واژه را به bālistānīhā تصحیح می‌کند.

نگارنده چنین می‌پندارد که واژه نیاز به تصحیح و تغییر ندارد و باید آنرا bārestānīhā «به بردباری، بردبارانه» خواند. دراین کتاب چند جا به‌جای «[illegible]» آغازی «ا» به‌کاررفته است. ازآنجمله: [illegible] ـ به‌جای [illegible] «بلند» (فصل ۳ بند ۲۱) و [illegible] به‌جای [illegible] «بند» (فصل ۲۵ بند ۲۲) این قرائت با مطالب یادشده دراین فصل‌نیز تناسب دارد زیرا گفتگو از گذراندن آدمیان از آب‌و تحمل سنگینی آنان است

۲ـ اوستایی -hana «پیر» که بنابر تفسیر پهلوی (وندیداد پهلوی ص ۷۳) بر پنجاه ساله اطلاق می‌شود ، متن زادسپرم نیز مؤید همین نکته است بهار ظاهراً بااتکاء به دستنویسها آن را به «هفتاد» تغییر داده است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۰)

۳ـ پهلوی: kunišngarān.

۱۸

۱ـ متن پهلوی بند سه چنین است

kē wēnišn az man abāz gīrēd, nē warzēd ān ī man tarsagāhīh.

۲۰

۱ـ قسمت اخیر این بند درمتن چنین است: [illegible]

بهار (پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۳) آن را چنین ترجمه می‌کند: «... بدان زمان که چهل روز از نوروز گذشته، پنج روز جشن بهار بود خوانده شود...»، منظور از«جشن بهار»بود،همان‌گاهنبار میدیوزرم (اوستایی: -maiδyōi.zaremaya) است که از روز یازدهم اردیبهشت تا پانزدهم همان ماه برگزار می‌شده است زادسپرم با آوردن عبارت «چهل وپنج روز»درحقیقت روز پایان این جشن‌را بیان کرده است.

۲ـ "میدیوماه"(اوستایی: -maiδyōi.mångha)فرزند آراستای و پسر عموی زردشت و نخستین گرونده اوست و لفظاً به معنی «میان ماه» است ومنظور ازآن این است که در پانزدهم ماه زاده است. بنابر نوشته همین کتاب (فصل بیست و پنجم بند ۱) در دوسال آغاز دین،تنها او بوده است که به زردشت‌ایمان آورده است. بنابر زادسپرم،گرایش میدیوماه در «نستان بیشه» و برمبنای بندهشن (ص ۲۰۲) در"ایرانویج" بود. میدیوماه از یارانی است که زردشت در گاهان (یسن ۵۱ بند ۱۹) آنان را ستوده و دربارهٔ آنها سخن گفته است. در بند ۱۲۷ یشت ۱۳ از میدیوماه دیگری نیز سخن رفته است که چیزی دربارهٔ او در دست نیست. نیز نک. یشتها ج۲، ص ۸۰ یادداشت ۱.

۲۱

۱ـ متن چنین است و نویسنده می‌گوید که پس‌از سپری شدن پنج روز جشن، در روز پانزدهم اردیبهشت ماه، بامداد زردشت هوم را کوبید ... بهار (پژوهشی دراساطیر ص ۲۰۳): «(یا) به‌سررسیدن‌آن چهل وپنج روز جشنزار...» تغییری که ایشان درمتن داده‌اند ظاهراً موردی ندارد.

۲ـ هوشیدر هوشیدرماه و سوشیانس،هرسه فرزندان آینده زردشت هستند که هریک از آنها در سر یکی از هزاره‌ها ظهور می‌کند و آخرین آنها،که سوشیانس است،جهان را به‌کلی از بدی پاک می‌کند و بدان سان که در عهد زردشت بود درمی‌آورد. برای آگاهی بیشتر نک. نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، (زیرچاپ).

۲۲

۱ـ مطلب برگرفته شده از زندیسن ٤٥ بند ۲ است که با حذف تفسیرهای پهلوی چنین است (یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۵ـ۱۹٤):

kē pad awēšān abzōnīgīh ā-š ēdōn guft ō ōy ganāg: kū nē amā menišn ud nē hammōxtišn nē xrad nē kāmag nē saxwan nē kunišn nē dēn nē ruwān ā-šān pad āgenēn.

۲ـ "خرد همه‌آگاه" (پهلوی: xrad ī harwisp-āgāh) خرد اورمزدی است که در آن تاریکی و نادانی نیست. به‌کمک همین خرد است که اورمزد نابودی دیوان را می‌بیند و زوال نیروهای اهریمنی را در پایان زمان درمی‌یابد. پرتوی از این خرد را بر زردشت عرضه می‌کند تا به مدد آن چیزهایی که ورای دید ظاهر است، دریابد.

۳ـ "پساخت" (پهلوی: passāxt) یا «وَر» war، آزمایش ایزدی است که به‌وسیلهٔ آن صدق گفتار یا کردار کسی آزموده می‌شود. ور یا پساخت دونوع «سرد وگرم» بوده است. درور سرد از آشامیدن شیره‌های گیاهی و زهرها استفاده می‌شده است و در وَرگرم، آتش، روغن داغ و مانند آن به‌کار می‌رفته است. ظاهراً اوستای عهد ساسانی بخشی داشته است که «ورستان» نامیده می‌شده و درآن از انواع ورها گفتگو می‌شده است (نک. فصل بیست وهشتم بند چهارم همین کتاب). برای آگاهی از ور، شیوه‌های مختلف و سابقه آن در نزد اقوام گوناگون نک. پورداوود، ویسپرد، سوگندنامه. صص ۱۷۲ـ۱۲۰.

۲۳

۱ـ "اوسندَ" نام کوهی است که در بندهش (ص ٦٥) از آن با نام usēn-kōf سخن رفته و محل آن در آذربایجان گفته شده است. بندهش (ص ٦۳، ٦٤ و ٦۸) از usēn-dām نیز نام می‌برد که خماهن از آنجاست و میان دریای فراخکرد در سمت نیمروز واقع است. بارتلمه (ص ٤۰۹) این هردو کوه را یکی می‌داند و با -us.handava مذکور در تیر یشت، بند ۳۲ انطباق می‌دهد. توصیفی که دربارهٔ این کوه در اوستا آمده است با usēn-dām بندهش قابل انطباق است اما «اوسین دام» ازنظر لفظی می‌تواند با uši.dam/uši.δam

اوستایی مربوط باشد، که در زامیاد یشت از آن سخن رفته است، و آنرا با کوه بابا یا کوه خواجه در سیستان تطبیق داده‌اند. نک. یشتها ج۲، ص ۳۲۳ زیرنویس۲ وجستار درباره مهرو ناهید صص ۲۸ـ۲٦.

۲ـ "رد" (اوستایی -ratū) به‌معنی «داور» در چند بند از گاهان و در بسیاری از بندهای اوستای جدید در کنار «اهو» آمده است. واژه "اهو" در این کاربرد به معنی «سرور» و «خدایگان» است و بدین سبب است که زردشت خود «اَهـووَرِثو» شمرده شده است. در آیین زردشتی برای هریک از آفریدگان اورمزدی نیز سرور وسرداری گمان شده است از آنجمله: گیاه «هوم» رد گیاهان، کستی، کمربند دین رد پوشیدنیها، رود دائیتی رد آبها، گندم رد دانه‌ها و ... است. در این باره نک. ویسپرد پورداوود صص ۱۷ تا ۲۵.

۳ـ متن: [illegible] : tazān «تجن»، وست (SBE. XLVII. p.161): tōgān و احتمال می‌دهد که همان رودخانهٔ تجن باشد. بهار: taǰan (و. گزیده‌ها ص ٤۱۲). اوستایی tačan «جاری، ساری» و ترکیب: -tačat-āp (بار: ص ٦۲۸) «آب جاری». در وندیداد (و. وندیداد ص ٤٤٥) صورتهای [illegible] به‌کار رفته است

٤ـ متن: [illegible] : srāy-rōstāg ī abar minaw «سرای روستا» باید نام مکان خاصی باشد اما انکلساریا از آن مطلق «روستا» را استنباط می‌کند (ص XCVII) نیزمقایسه‌شود با [illegible] (د. مدن ص ٦۰۲). واژه: [illegible] را وست و انکلساریا mivān و بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۹۷ ; maguān «مگو آن مغان» خوانده‌اند. به‌هرحال قرائت مشکوک است

٥ـ جمله آشفته و قرائت و ترجمه آن مشکوک است متن چنین است ...
... [illegible] ، بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۳۷) جمله را چنین تصحیح کرده است:

pad kadas-ē (= kahas-ē) ī pad gar damandān

برای «دمندان» نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۲ یادداشت ۲۸

٦ـ «درجین زباره» متن: [illegible]. وندیداد ۱۹ بند ٤: drаǰya paiti zbarahi (بار: ص ۷۷۷). در وندیداد پهلوی (ص ٦۱٦): [illegible] و در یکی از دستنویسها به پازند: [illegible] در وندیداد پهلوی (ص ٦۱۰) و در بندهش (ص ۷۳) از رودی به نام dāraǰa سخن گفته شده است بندهش می‌نویسد: «دارجه رود، در ایرانویج، که خانه پوروشسب، پدر زردشت، درساحل

آن بوده. بنابراین «در جین زبار» و «دارجه روده» که ازنظر لفظی نیز با یکدیگر مرتبط به‌نظر می‌رسند،باید در ایرانویج باشند.

۷ـ متن اندر دهسال وظاهراً نادرست به‌نظر می‌رسد. دینکرد LZ. p.42 و دینکرد سنجانا ج ۱۴(ص ۱) عفت دیدار را درطول ده سال می‌داند.

۲۴

۱ـ «همه‌کس به داد فرشگرد کرداری بگروند». یعنی همه آفریدگان برای جهان نوی که در پایان،آراسته می‌شود، آمادگی می‌یابند و از بدی و مظاهر آن پاک می‌شوند، تنها اژدهاک است که همچنان ناپاک باقی می‌ماند که او نیز کشته می‌شود و بدین سان جهان از هرگونه بدی و ناراستی پاک می‌شود.

۲ـ "کرب" (اوستایی-karapan پهلوی: karb)،بر پیشوایان دینی مخالف زردشت اطلاق شده است. و همین کربان بودند که دشمن‌ترین مخالفان زردشت به‌شمار می‌آمدند. قاتل زردشت «تور برادروش» نیز از همین گروه‌است.

۳ـ عدد سی وسه درمیان زردشتیان،از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است واین ظاهراً به‌همان سبب است که دراینجا عنوان شده است،یعنی برای ازمیان بردن اثر سی وسه دروغی است که مخالفان زردشت در طی دو سال دربارهٔ اوگفته‌اند. درروایت پهلوی (ص ۳۰) آمده است: «این نیز پیداست،که اورمزد به زردشت گفت که: "رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گرودمان به پل جینود است و هرکه به سبب ثوابی پرمیزگار باشد پس به همهٔ آن راهها تواند برود».

و در صد درنثر (در ۷۹ بند ٦ تا۸) آمده است: «همچنین دردین به پیداست، که سی وسه راه به بهشت است، الا روان رادان،روان هیچ‌کس دیگر بدان راهها به بهشت نتواند رسید مگر یک راه،و روان رادان به سی و سه راه به بهشت تواند رسیدن.»

۲۵

۱ـ «نیستان بیشه» ای که زادسپرم ازآن نام می‌برد به‌نظر جکسن نیزارهای اطراف دریاچه ارومیه است. برای آگاهی بیشتر در این‌باره نک. سفرنامه جکسن صص ۱۴۳ـ۱۳۷ و منابع دیگری که در زیرنویسهای خود بدان اشاره کرده است.

۲ـ متن: [Pahlavi] kawīg ī kundā pus بهار «دوشیزه‌ای که کوی دخت است». (نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۸)

۳ـ "هیون"(اوستایی: -hyaona ، پهلوی: hyōn)،نام سرزمین و مردمی بوده است که در فراسوی رود جیحون می‌زیسته و احتمالا از اقوام ایرانی بوده‌اند. از اواخر دورهٔ اشکانی اقوام ترک زبان در این بخشها جانشین اقوام ایرانی شدند و با دست کم حکومتهای این نواحی را به دست آوردند از این روی در ادبیات دورهٔ میانه فارسی «هیونان» با ترکها و هیاطله یکی دانسته شده اند.نک. پژوهشی دراساطیر ص ۱۵۹ یادداشت ۳۲.

۴ـ این نام در اوستا (یشت سیزدهم بند ۱۰۴) به حالت اضافه مفرد vohu.namanghō آمده و پسر-avāraoštrī دانسته شده که خود پسر -hvōgva است.نک.یوستی‌نامنامه‌ص۵۳، ۱۴، ۵۷۵، پورداوود یادداشت‌های گاتها ص ۴۲۰ و IPN, No.287 62

۵ـ منظور از عبارت اخیر،ظاهراً آن است که درگذشت زردشت را که در روز خور، در ماه اردیبهشت بوده است، باید پس از احتساب هشت ماه و هیزه (=کبیسه) در روز خور، در دیماه برگزار کرد،که این روز ازسال عرفی برابر روز خور (یازدهم) ازماه اردیبهشت و هیزکی (کبیسه) خواهد بود نک. گاه‌شماری در ایران صص ۱۰ـ۱۱

٦ـ "فرشوشتر" (اوستایی: -frašaoštra)،برادر جاماسپ و پدر زن زردشت و از خاندان «هوگوه» است. واژه لفظا به‌معنی «دارندهٔ شتر عالی» است. نک. IPN. No.126.

۷ـ «هنگ اوروش» (اوستایی: -hanghauruš)،پسرجاماسپ است. از او در یشت سیزدهم، بند ۱۰۴ به عنوان یکی‌از پرمیزکاران نام برده شده‌است. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ او نک. IPN No.165

۸ـ "آسموخونونت"،ازاو دریشت یکم بند ۲۰ بانام: -asmō-xvanvant و در یشت سیزدهم بند ۹٦ بانام:-asnō.xvanvant سخن رفته است. اواز نخستین گروندگان دین و از پاکانی است که فروهرشان ستایش شده است نک. IPN. No.31.

۹ـ روشن نیست که منظور زادسپرم ازاین سه تن که در دین مشهورند،چه کسانی است. در بخش دوم «مادیگان یوشت فریان»،اخت جادوگر از یوشت می‌پرسد که: «بهشت در گیتی بهتر است یا آن‌که در مینوست؟» و یوشت پاسخ

می‌دهد که: «بهشت در گیتی بهتر است از آنکه در مینوست و نشان آن این که، هرکه درگیتی کار و کرفه نکند، آنجا (=درمینو) کسی به‌فریادش نرسد ونشان دیگر این‌که،اگــر در گیتی کاری کنی کــه نیک نباشد، پس به بهشت نرسی». اخت از این پاسخ بیهوش می‌شود و چون به هوش می‌آید می‌گوید :"ای پوشت فریان،برمن چیره هستی... زیرا من با این پرسش نهصد موبد کشتم ... و نــه دختر سپیتمان را کشتم». نک. BAV. pp.211-214.

۱۰ـ "سینَه" (اوستایی saēna-) پسر «اهوم ستوده» (اوستایی: ahūm.stūt-) و پدر زیغری (اوستایی: zižri-) است،درمتنهای میانه،از او بسیــار سخن رفته است. او صد سال پس‌از ظهور دیــن زاده شده و صد سال زیستــه است و به داشتن صد شاگرد نامور است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No. 273 و یشتها ج۲، ص ۸۲، زیرنویس ۱ و LZ. p.70, 196.

۱۱ـ"شبی" (پهلوی: šabīh)از سیاق عبارت استنباط می‌شود،که به‌معنی «کسوف» به‌کار رفته است.

۳۶

۱ـ بخش اخیر عبارت یعنی"... «عامل نیک زایی فرزندان است»، در متن چنین است: ...kē payrānīdag ō hu-zāyišnīh ī frazandān

۳۷

۱ـ این فصل باختلاف اندکی در متنهای پهلوی (صص ۱۳۱ـ۱۲۹) نیــز آمده است،کانگا آوا نوشت و ترجمه‌ای به زبان انگلیسی از آن به دست داده و متن را نیز تصحیح کــرده است (نک. پیشگفتار)، آقای عباس سلمی (مجلــه فروهر شماره ۳ سال ۱۳۶۲) نیز آوانویسی و ترجمه‌ای بــه زبان فارسی از آن منتشر کرده است.

۲ـ «گناهکاران ناشایست»، درترجمه : druwandān an-arzānīgān

۳ـ «تکریم» در ترجمه: niyāyišnōmandīh.

۴ـ متن چنین است : [illegible]
[illegible]

...که باتوجه به متنهای پهلوی و مفهوم جمله چنین تصحیح شده است.

yazišn ī 4-ān zahagān, ī ast ātaxš, āb, ud zamīg ud wād.

۵ـ «ازروی میل» در ترجمه: xwāyišnīhā که صورت دیگری است برای xwāhišnīhā.

۶ـ «ناآگاهانه در یاد رشد ندادن» در ترجمه عبارت:

andar wārom a-hōšīhā nē waxšēnīdan.

۳۸

۱ـ نویسنده دراینجا از «گاه» یک بیت از گاهان را اراده کرده است. و سخن او دراین مورد نیز درست است، زیرا برخی از گــاهان (مانند یسن ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و...) درهر بند سه بیت شعر دارند و پاره‌ای (مانند یسن ۴۹، ۵۰ و۵۳) چهار بیت و شماری دیگر (مانند یسن ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶) پنج بیت

۲ـ زردشتیان بنا بر سنت، اوستای عهد ساسانی را که از بیست وتسک تشکیل می‌شده است،به سه گروه هفت نسکی بخش می‌کردند. یک بخش ازآن را که درباره کارهای مینوی است، «گاهانی» (منسوب به «گاهان»)، بخش دیگر را که از دادها و نهادهای دینی و جهانی سخن می‌گفت، "دادی"(منسوب به داد) و بخش سوم،که آمیخته‌ای از مطالب دادی و گاهانی بود، "هادمانسری"(منسوب به هادمانسر) می‌گفتند. نک. د. متن صص ۶۷۸ـ۶۷۷.

۳ـ"هفت یسن" یــا یسن «هفت‌ها» هرچند ازنظر زمانــی در ردیف گاهان می‌تواند به‌شمار آید، اما در هیچ جای دیگر در ردیف گاهان نیامده است. ظاهراً نویسنده برای این‌که کتاب دین را با «اهونور» هماهنگ و هم‌سو گرداند ایــن بخش را نیز به عنوان هشتمین بخش از گاهان نامیده است.

۴ـ بیست ویک اشاره به بیست و یک نسک اوستاست.

۵ـ"پیکار ردستان زخمستان"(د. ریشستان)، "ستورستان، ارتشتارستان، و... احتمالا هرکدام نام نسکی یا بخشی از یک نسک از اوستا است. نک. د. متن صص ۷۰۵ـ۶۹۳

۶ـ"هادخت نسک": بنابــر نوشته کتاب دینکرد این نسک، بیستمین نسک از اوستای بزرگ دورهٔ ساسانیان بوده است، امروز از آن،نوشته‌هـای پراکنده‌ای باقی مانده است که نمی‌توان آنهارا ازمتنهای اصیل اوستایی به‌شمار آورد. چه خطاهای دستوری فراوانی دارد.

۷ـ ایریمن" (اوستایی: airyaman-) نام نمازی است که با این واژه آغازمی‌شود.

۸ـ متن: «گلیم». قرائت مشکوک است

۹ـ «ششهزار سال یا شش هزاره»، معرف شش هزار سال آفرینش مادی است، که از هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد، آغاز و به آراستن فرشگرد و تن پسین پایان می‌یابد

۱۰ـ "ایریمن" که دراینجا انباز اردیبهشت دانسته شده است، همان نماز مشهور airyaman . išya- است که متن آن در یسن ۵۴ آمده است. گرچه امروزه آن را از گاهان به‌شمار نمی‌آورند، اما نظر به انشاء و شیوه نگارش، می‌تواند در ردیف گاهان نام برده شود، چه ازنظر وزنی با یسن ۵۳ یکی است. سنت زردشتی نیز آن را از گاهان می‌شمارد (نک. وندیداد فرگرد دهم بند یازدهم) در بند ۵ اردیبهشت یشت آمده است:"نماز ایریمن که همهٔ مینوی بد و همهٔ جادوان و پریها را براندازد، بزرگترین منثره است، بهترین منثره است زیباترین منثره است...» واژه išya- ، صفتی است برای ایریمن و به معنی «آرزوشده» است. اما ایریمن بویژه در اوستای جدید ایزدی است که درمان‌بخش دردها و ناخوشیهاست. برای آگاهی بیشتر نک. پورداوود، خرده اوستا ص ۱۵۴ زیرنویس ۳

۱۱ـ نویسنده،نماز «ایریمن» را به سه بخش تقسیم کرده است بدین‌طریق: "ایریمن" بیست و چهار واژه ، "ستایش اعلوی" دوازده واژه و "ایریمن یزشی" بیست و یک واژه که در مجموع پنجاه و هفت واژه می‌شود، که برابر پنجاه و هفت سال سوشیانس است. ظاهراً مراد نویسنده از"ایریمن" بخش نخست یسن ۵۴ باشد که بااین عبارت آغاز می‌شود:

ā airyamā išyō rafəδrāi ǰantō

ای ایریمن ایشو برای یاری بیا...

بخش دوم،یعنی"ستایش اعلوی" همان نماز "اشم وهو" است که در پایان جمله بالا، تکرار می‌شود. بخش سوم یعنی «ایریمن یزشی» آغاز بند دوم این یسن است که با این عبارت آغاز می‌شود:

airyamanəm išīm yazamaide

ایریمن ایشه را می‌ستاییم... برای متن اوستایی نک. اوستای گلدنر ج۱، صص ۱۹۲ـ۱۹۱ و برای ترجمهٔ فارسی آن نک. یسنا ج۲، صص ۵۱ـ۵۰

۳۹

۱ـ فروهر" یا"فروهرتی" (اوستایی: fravašī- فارسی باستان: fravarti- ،

فارسی میانه frawahr) یکی از پنج نیروی موجود در آدمی است که در روز ازل به‌وسیله اورمزدآفریده شده است. فروهر مردمان دارای یک درجه ازتوانایی نیستند. فروهر اورمزد از همه‌کس و همه چیز نیرومندتر است و از آن پس فروهر سوشیانسها و پوریوتکیشان از دیگران قوی‌تر هستند جانوران فروهر ندارند (فروردین یشت بند ۷۴)،اما آفریدگان ششگانه یعنی آتش، آسمان، آب، زمین، گیاه و چهارپای نخستین دارای فروهرند (فروردین یشت بند ۸۶ـ۸۵)؛ فروهرها بزرگ، قوی، نیرومند پیروزمند و درمان‌بخش‌اند(فروردین یشت بند ۶۴)، چون خیال تیزپروازند و به‌دنبال خواهش خواستاران از آسمان برای یاری فرود می‌آیند (فروردین یشت بند ۴۲) ... برای آگاهی بیشتر نک. مقاله نگارنده در مجله چیستا شماره ۲، سال ۲، «اندر ساخت (ترکیب) مردمان».

۲ـ غالب در ترجمه واژه پهلوی ēwēnag متن:

۳ـ متن: axw ظاهراً به معنی «موجود» ."اخو" اصلا یکی از پنج نیروی موجود در تن آدمی است که می‌توان آن‌را «نیروی زندگی» قدرت حیات، دانست

۴ـ زادسپرم دراین فصل از تمثیل وتشبیه، فراوان‌تر ازبخشهای دیگرکتاب استفاده می‌کند. آگاهیهای علمی زمان را به‌کار می‌گیرد و برای روشن شدن جنبه‌های مختلف سخن خود، از تمثیل بهره می‌برد دراین بند گردش مواد خوراکی را دربدن و جذب آنها به خون و انرژی حاصل از آنها،را با دیگ خورشی می‌سنجد، که به نیروی آتشی که از زیر بدان می‌رسد، زنده است. او به‌ترتیب پنج نیروی موجود در تن آدمی را با پدیده‌های جهان بیرون سنجیده و تشریح کرده است: تن که ازگوشت و استخوان ترکیب شده است همانند پی بناست که از گل و سنگ و چوب متشکل است (بند ۱)؛فروهر به بنا (بند ۲)؛ جان به آتشی که درون آتشکاه است (بند ۴)؛ و بالاخره روان به فرمانروای تن (بند ۷) همانند شده است

۵ـ باتوجه به دستنویسها، متن به صورت زیر تصحیح شده است:

be mēnōg ō gētīgān pad čim ud handāzagīh,
homānāgīh ud nišānag šāyēd - ī šāyēd
būdan - nimūdan.

۶ـ متن dēw-dār سرومندی، (؟)،باتوجه به عبارت،به dēwār تصحیح شد زیرا تصویر را معمولا بر دیوار می‌کشند نه بر درخت

۳۰

۱ــ درزمینه مطالب این فصل و انطباق آگاهیهای علمی آن با متنهای‌فارسی نــو نکــ. مقالــه نگــارنده در مجلــه چیستا سال ۲ شماره ۲ "اصدر ساخت (ترکیب) مردمان".

۲ــ نیروی «دانشی» در متن از قلم افتاده است باتوجه به بند ۳۶ همین فصل افزوده شده است

۳ــ لایه در ترجمه واژه پهلوی [illegible] : tōf،

٤ــ این نگــاره با آن‌چه در بندهای ٤ تا ۱۲ آمــده است، تطبیق نمی‌کند. برمبنای مطالب متن، نگاره را به طریق زیر باید ترسیم کرد:

کیوان: موی
اورمزد: پوست، موی
بهرام: رگــ، پوست
مهر: پی، رگــ
اناهید: گوشت، پی
تیر: استه، گوشت
ماه: مغز، استه
استه، گوشت
گوشت، پی
پی، رگــ
رگــ، پوست
پوست، موی
موی

٥ــ «سودا» در ترجمه wiš ī syā، «زرداب» wiš ī suxr «فروانداخته شود» در ترجمه ōsānīhēd متن: [illegible]

٦ــ واژه‌ای که دراین بند «جگر» ترجمه شده در متن [illegible] املاء شده است. از آن‌جا که گشنگر از فراز ریختن تخم است، احتمال دارد بتوان واژه متن را [illegible] : nar «نر» تصحیح کرد ودر جنین صورتی، ترجمه بخش اخیر این بند چنیــن

خواهد بود: "زور ناتسی از هرچهار آمیزه را به اندازه بـه‌سوی نر کشد، نیرو را از همه تن <به‌خرد> کشد، <نررا> به ظاهر استوار کند به صورت تخم فراز ریخته شود، بودش و هستی مردمان ازآن باشد."

۷ــ برای «فروهر» نکــ. یادداشت شماره ۱ فصل ۲۹

۸ــ آتشین درترجمه ātaxšīg: متن: [illegible] که به [illegible] تصحیح شده است.

۹ــ تقسیم کننده خوراکــ در ترجمه: xwarišn-baxg متن: [illegible] (دستنویسها: ... [illegible]).

۱۰ــ متن: gyāg-rōb «جاروب» شاید «رفتگر».

۱۱ــ مراحل رشد جنین را در رحم مادر بیان می‌کند مرحله اول، تحول از حالت "تخمی" به "گومیزگی" (جفت شدن تخمه نر و ماده) و مرحله دوم تغییر ازحالت گومیزگی" به "پرخونی" (پهلوی: freh-xōnīh) است. پس‌از مرحله دوم است کــه اندامها پدیدار می‌شوند و به‌تدریج شکل می‌گیرند

۱۲ــ «برف» یخ زده، در ترجمه: afsard-snēxr متن: [illegible]

۱۳ــ «اندامهای حرکتی» در ترجمهٔ: handāmān ī abzārīg.

۱٤ــ منظور از مطالب بند ۳۸ این است که: «روان تنی، یا تن است که در «مینو» پادافره یا پاداش می‌یابد و سبب آن این است که او هم قادر است و هم دانا، و اندیشه، آرزو و گفتار آدمی از او مایه می‌گیرد و این دو ویژگی قدرتمنــد بــودن و دانا بودن است که بــه او امکان مــی‌دهد تا آن‌چه نمی‌دانــد بپرسد و دانسته‌های خود را با برهان و دلیل به‌کار بــرد، پس اگر چنین نکرد و از روی نادانی کاری انجام داد، مستوجب کیفر است

۱٥ــ "هم نژادان" در ترجمه: ham-gōhrān

۱٦ــ "آمارستوهی" اصطلاحی است برای دورهٔ سه روزهٔ پس‌از مرگــ، روان مرده از آن‌گاه که جان از تنش بیرون می‌رود بالای سر اوست و سپیده‌دم روز چهارم این جهان را ترکــ می‌گوید و تن را تنها مــی‌گذارد. برای اشتقاق لغوی واژه نکــ. نوبرگــ ج۲، ص ۱۷٤

۱۷ــ متن: [illegible] واژهٔ نخست به پیروی از بیلی (ZP. p.214 No.1) به [illegible] تصحیح شده و عبارت widimušt ēstēd dušmenān «حیران ایستند دشمنان» ترجمه شده است

۱۸ــ در متنهای زردشتی سمت جنوب اورمزدی و سمت شمال اهریمنی است. اهریمن خود از سمت شمال هجوم می‌آورد. بدین روی است که آنان که نیک اندیشیده و نیک گفته و نیک کرده‌اند از سوی جنوب و آنان که بد کرده‌اند از سوی شمال حرکت می‌کنند. جامه تاریک و روشنی که دراین بند بدان اشاره شده است، همان کردارهای نیک یا بد مردمان است، که بر روان اندر راه آنان پوشانیده می‌شود و درحقیقت اوست که کیفر یا پاداش می‌بیند.

۱۹ــ متن: [illegible] بیلی (ZP. p.215) که پیروی از او بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۸۸) آن را به [illegible] tar «پست، حقیر» تصحیح کرده و ترکیب tar-xwarišnān را «خوراکهای پست» ترجمه کرده است. دراین‌جا واژه lajan خوانده شده و این با توصیفی که ازآن شده و برابر «چرک تن» گفته شده است مناسبت دارد.

۲۰ــ «چرک تن» در ترجمه ōsānišn ī az tan متن: [illegible]
بیلی (ZP. p.215) واژه نخست را به [illegible] تصحیح می‌کند. دراین‌جا از نظر بیلی پیروی شده است. ōsānišn یعنی «آن چه که فرو می‌افتد» و آنچه از تن فرو می‌افتد همان «چرک» یا «گند» تن است.

۲۱ــ متن: [illegible] بهار: ēdōn payg و به عقیده ایشان واژه [illegible] هزوارش برای payg است و با «بشیر» عربی ارتباط دارد (نک. و. گزیده‌ها ص ۱۲۵، اساطیر ص ۱۱۳ زیرنویس ٤).

بیلی آنرا dil می‌خواند (ZP. p.216) انکلساریا عبارت را به‌صورت [illegible] درست می‌داند (ص ۱۲٦ زیرنویس ۲۷)، اما ترجمه او از عبارت روشن نمی‌کند که آن را چگونه خوانده است. نگارنده تصحیح انکلساریا را درست می‌پندارد و واژه را ast niwēygar «نوید دهنده است» معنی می‌کند. niwēygar صفت فاعلی از مصدر niwastan «نوید دادن» است.

۲۲ــ «هنرمندانه» درترجمه ham-kirrōgīhā.

۳۱

۱ــ پیوسته در ترجمه anāspēn.

۳۳

۱ــ «کتابهای مختلف» در ترجمه nibēgān hambedīgān. ظاهراً این اصطلاح معرف کتابهای گوناگونی است که نویسنده از تک تک آنها نام نمی‌برد. کانکا چنین می‌پندارد که نام کتاب دیگری از زادسپرم است: نک. بیشگفتار.

۲ــ "جم" (اوستایی: yima-) در اوستا و متنهای دینی فراوان از او سخن رفته است. دوران شهریاری او عصر طلایی زندگی ایرانیان است. او کسی است که «ور» یا «دژی» ساخت و در آن ازهر آفریده‌ای جفتی گرد آورد تا پس‌از برف و طوفان سخت، نژاد آفریدگان همچنان برجای بماند. او براثر گناهی که مرتکب شد از اوج قدرت به زیر افتاد و فره از او گسسته شد و سرانجام به وسیله "سپیتور" (اوستایی: spityura-) برادر خویش با اره به دونیم شد. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No.406.

۳ــ "گرشاسپ" (اوستایی: karəsāspa-) پهلوان داستانی ایرانی فرزند θrita- «جوانی مجعد موی گرزدار است که اژدهای شاخدار مرداوبار اسب او بار را می‌کشد و با دیو "گندرو" (اوستایی: gandrəwa-) نبرد می‌کند و بر او پیروز می‌شود. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No.216. او یکی ازجاویدانان است و غالباً با صفت "نرمنش" ستوده می‌شود. نام دیگری که برای او آمده «سام» است برای آگاهی بیشتر نک. یشتها ج ۱ صص ۲۰۷ــ۱۹۵.

۳٤

۱ــ این فصل را زنر (Z.pp343-354) آوانویسی و ترجمه کرده است. اشاره‌هایی که در یادداشتها به‌کار زنر شده گرفته شده از همین ترجمه و آوانویسی است.

۲ــ متن: [illegible]؛ انکلساریا asāyag (ص CXVI) و زنر نیز چنین خوانده است. این قرائت با متن سازگار نیست. چه دراین بند گفتگو از معاد جسمانی و روحانی است. به پیروی از بهار (و. گزیده‌ها صص ۱٤ــ۱۳) واژه به [illegible]؛ gyānīg «جانی» تصحیح شده است.

۳ــ متن: [illegible]، انکلساریا ham-dōy (ص CXVII) زنر ham-ǰōy وقرائت

او با متن مناسبتر است. واژه را ham-gund «همگروه» نیز می‌توان خواند اما باتوجه به متن روایت پهلوی‌که در یادداشت ٤ دربارهٔ آن گفتگو شده است، قرائت زنر بر همه صورتهای دیگر برتری دارد

٤ــ مطالب این بند، به‌طورکلی بر دانایی اورمزد و آگاهی او از چندی و چونی پدیده‌های گیتی تاکید می‌کند و بیان کنندهٔ این نکته است که دانش اورمزدی کامل است و در آن زاویه تاریکی وجود ندارد آنچه برای مردمان با چشم سر قابل دریافت نیست،برای او روشن و آشکار است. عبارت زادسپرم را اشارهٔ روشن‌تری در روایت پهلوی (فصل ۲۲) تایید می‌کند:

"... و زردشت گفت: «که دانایی تو (= اورمزد) چگونه است؟» اورمزد گفت که: «دانایی من ایدون است که اگر شیر همه چیز را اندر جامی گیرند من یکی یکی را جداگانه توانم گفتن که ازپستان که است، و اگر همه آب جهان را دریک جا گذارند، یکی یکی را جداگانه دانم گفتن که از کدام چشمه است، و اگر همه گیاهان جهان را خرد بفشارند دوباره به‌جای خویش توانم نهادن». بهارعبارت را به‌گونه‌ای دیگر تصحیح کرده است. نک. و. گزیده‌ها ص ۷۳

۵ــ این روشنی که از آن نام می‌برد، روشنی بزرگی است که خورشید از اورمزد پذیرفته است، در واپسین روز این روشنی از خورشید پایه بر زمین می‌تابد، نیمی از آن به کیومرث و نیمی دیگر به همه مردمان که از نژاد او هستند، درمی‌آمیزد. نک. فصل ۳۵ بند ۵۹ همین کتاب.

٦ــ"مشی" و "مشیانه"نام نخستین آفریده مرد و زن است که به‌پیکر ریباسی یک ساقه با پانزده برگ همانند، هم قد و به‌هم پیوسته از تخمه کیومرث که چهل سال در زمین نگهداری شده بود، برآمدند روان،درمیان این دو هم بالا و همانند آنان جداگانه رویید و این دو آفریده،از گیاه پیکری به مردم‌پیکری تغییر پیدا کردند و روان نیز به مینوی در آنان داخل شد داستان رشد وپرورش این دو وسپس رواج نسل آدمیان از آنان،در بندهشن مشروحتر از متنهای دیگر آمده است. نک. پژوهشی در اساطیر صص ۱٤۱ــ۱۳۷. برای گونه‌های مختلف املایی واژه مشی و مشیانه در متنهای پهلوی فارسی،عربی نک. ماه فروردین روز خرداد صص ٦۵ــ٦۲

۷ــ متن افتادگی دارد، چه نام هشتمین آفریده اورمزدی درمتن نیامده‌است. زنر (ص ٣٤٤) آن را چنین تصحیح کرده است: «نخست که آسمان را ترتیب دادم... دیگر که زمین را ... سوم که خورشید را آفریدم چهارم که ماه‌را آفریدم

<پنجم که ستاره را آفریدم> ششم که اندر گیاهان بسیارگونه رنگ و مزه آفریدم ....».

گفتنی است که واژه‌ای که «مزه» ترجمه شده است درمتن به صورت [Pahlavi] املاء شده است و زنر آنرا čāšišn خوانده است. بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۸٤) از زنر پیروی می‌کند و ظاهراً باتوجه به واژهٔ «پخس : گدازش پژمردگی» در فارسی نو، احتمال می‌دهد که واژه متن نیز درست باشد و باید آن را paxsišn «رسیدن و آبدارشدن میوه» خواند. انکلساریا (ص CXVIII)واژه را «زینت» ترجمه کرده و نظر او بهتر از دیگران است. واژه را باید املایی برای [Pahlavi]:pēsišn «زیور، زینت» دانست.

۸ــ متن: [Pahlavi] (یکی از دستنویسها: [Pahlavi])،زنر ظاهراً ضبط دستنویس را معتبر می‌گیرد و دراینجا نیز از او پیروی شده و واژه paymār خوانده شده است. انکلساریا (ص CXVIII)با نشانه پرسش: «نخست»،بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۵۸): [Pahlavi]: ōstād،

۹ــ متن: [Pahlavi]:ham-bišn،قرائت و معنی واژه از آقای احمد تفضلی است. نک. به مقاله‌ایشان در Acta Orientalica, 1974, p.117 زنر (ص ۳٤۵) آن را han-bašn خوانده و «همبستره (ص ۳۵۱) معنی کرده است و بهار نیز از او پیروی کرده (و. گزیده‌ها ص ۳۱)، انکلساریا (ص CXIX) hu-basn (?) «زیورهای خوب».

۱۰ــ به‌طوری‌که نویسنده در آغاز بند ۳۰ گفته است مطالب این دو بند برگرفته شده از متن اوستاست اما نگارنده اصل عبارت اوستایی آنرا نیافته است

۱۱ــ قسمت اخیر بند۳۲ بامختصر تصحیحی چنین است:

ēdōn-iz zarmān šēwan/šēn, mōyag. ēdōn-iz sēǰ, frāybūd ud abēbūd.

و حال آنکه نویسنده در بند ۳۲ "زرمان و سیج"را در کنار"خشم"و"زمستان چهار سپاهبد سالار اهریمن می‌داند که در کنار آز، که سپهسالار اوست، به تعبیه و آرایش دیگر نیروهای اهریمنی می‌پردازند

۱۲ــ نویسنده در بند ۳٦ و۳۷،دیو آز را دارای جنبه‌های‌گوناگون توصیف می‌کند،یعنی نخست سه بخش «چیری»، «بدون چهر یا شهوت» و «بیرون از چهر» را تجلیهای اصلی او می‌شمارد و سپس هریک از این سه بخش را دارای دولایه

دیگر می‌داند بنابراین "اندوختن از راه دزدی" "خست" "دفع" و "جذب" "گرسنگی" و "تشنگی" مظاهر شگانه دیو آزند

۱۳ــ چنین است متن و ظاهراً مراد از «آرزوی بر هرنیکی که بیند یاشنود» آن هم درمورد دیو آز،جنبه منفی «آرزو» است نه مثبت آن

۱٤ــ در ایـن بند واژه‌ای کـه «کـم سودی» تـرجمه شـده است، در متن [illegible] املاء شده است زنر و به پیروی از او بهار (زروان ص ۳٤٦ و. گزیده‌ها ص ۲۹٦) آن را به kam-sūdīh تصحیح مـی‌کنند.انکلساریا (ص ۱٤٥ زیرنویس ۳) گمان می‌کند که [illegible] بوده‌است. نگارنده چنین می‌پندارد که واژه [illegible] kam-sawīh است و sawīh اسم است از ریشه : -sav «افزودن، سوددادن» وبنابراین معنی ترکیب همان «کم‌سودی، کم بهرگی» است.

ــ «عملا می‌کشتید» در ترجمه .pad kunišn kušīd

۱۵ــ «نابود شود» در ترجمه: ānābīhēd .

۱٦ــ درباره سال شمردنی(غیرکبیسه) و وهیزگی (کبیسه) نک. یادداشت شماره ٥ فصل ۲۵ و گاه شماری در ایران صص ٤٠ــ۱۱

۱۷ــ متن: [illegible] زنر (ص ۳٤۷): mēγ «میغ». بهار (و.گزیده‌ها ص ۳۰٥) : [illegible] «میغ و مه» واژه متن‌ظاهراً املایی است برای [illegible] ؛ miznē «سبنم» (؟)

۱۸ــ متن چنین است: [illegible]

زنر (ص ۳٤۷) و به پیروی از او بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۲، ۲۷٤ و ۲۸۷) عبارت را چنین تصحیح کرده است zamīg ēr-dārišn ul-dārišn ī gōr ud čagād bekard.

نگارنده چنین گمان کرده است که نیازی به تصحیح واژه [illegible] به «چکاد» نیست،چه taxt دربرابر gōr آمده و اولـی "هموار" و دومـی «کوه» معنـی می‌دهد.

۱۹ــ آنچه دراین بند از نشانه‌های رستاخیز بیان شده است و آن دیدار باره‌ای آتشین، اسب مانند،آتش پیکر و مرد شکل است، در متنهای دیگر دیده نشد و اصولا ارتباط این نشانه،با نبرد نود شبانروزی دیوان و ایزدان،در آغاز آفرینش،روشن نیست.

۳٥

۱ــ دراین فصل از همسانی هفت دهبد هفت بیمرگ، هفت کشور وبرخی دیگر از پدیده‌های جهانی،با هفت امشاسپند سخن رفته است؛ می‌توان پنداشت که این همانندی،نمودار تقدس عدد هفت نیز هست. در پیشگفتار همین کتاب در این باره بیشتر گفتگو شده است

۲ــ در آغاز بند،از هفت جاویدان گفتگو شده اما نام شش تن آنان یادشده است عبارت: «یکی پشوتن که چهرومیان خوانده شود» باتوجه به متنهای دیگر افزوده شده است. دراین جا لازم به یادآوری است که نام هفت جاوید درمتنهـا با یکدیگر اختلاف دارد. دراین باره نک. مقاله نگارنده در مجله فروهر سـال دوم شماره ٥ و٦ امرداد و شهریور ٦٤ «بیمرگان و فرشگرکرداران».

۳و٤ــ درباره "گرشاسپ" و"کیخسرو" و شیوه بی‌مرگی آنان و اختلافی کـه میان مطالب مذکور در متنهای فارسی میانه درباره آنها دیده می‌شود نک. مقاله نگارنده،یاد شده در یادداشت پیش

٥ــ شش تنی که دراین چند بند از آنها یاد شده است شش تن از یـاران نخستین زردشت هستند کـه او را در سختیهـا یار و در دشواریهـا فریادرس بوده‌اند "میدیوماه" پسرعموی زردشت، گشتاسپ،پادشاه کیانی "هوشنگ" همسر او، "فرشوشتر" برادر جاماسپ و پدرزن زردشت، "جاماسپ" دانای دربارگشتاسپ. این چند تن همگی در کنار یکدیگر در یسن ٥۱ ستوده می‌شوند و از معدودافرادی هستند که در گاهان از آنان نامی به‌میان آمده و مورد ستایش زردشت قـرار گرفته‌اند.

در کتاب IPN. در زیر نام هریک از این چند تن، اشتقاق لغوی نام‌آنان و اشاره‌های متنهای مختلف درباره هریک گردآوری شده است

٦ــ نک. یادداشت شماره ۳۸ فصل سوم

۷ــ گاو هدهیوش (پهلوی: hadahyōš hadayōš)، گـاوی است که در فرشگرد از پیه و چربی او داروی بی‌مرگی می‌سازند.زادسپرم در بند ٦۰ همین فصل،اشاره می‌کند که:"شیر و چربی گاو هدهیوش خوردنی شایسته‌ای برای مردم دوران فرشگرد است". بندهش(ص ۱۹٤): «یزش بر رستاخیز (پهلوی: rist-wirāyīh)را سوشیانس با یاران کنند و گاو هدهیوش را بدان یزش کنند. از پیه آن گاو و هوم سپید"انوش" سازند و به همه مردم دهند، همه مردم جاودانه بی‌مرگ شوند».

۸ـ متن: kagdiz که املاء دیگری است برای : kangdiz

به قیاس با sag و sang و wādrang ، wādrag و.....

نک. مقاله نگارنده درنشریه دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال۲ شماره ۲ تابستان۶۳ «سجیل»، در زمینه ساختمان و ویژگیهای کنگدز در متنهای فارسی میانه نک. مینوی خرد صص ۱۴ـ۱۳۹

دربارهٔ کنگدز و همانندی آن با سیاوشگرد نک. مقاله دکتر بهار در شاهنامه شناسی صص ۲۶۸ـ۲۶۱

۹ـ این هفت موبدی که از آنان دراین بند نام برده شده است هفت موبد تهیه کننده شیرهٔ هوم هستند. اینان هریک هنگام یزش در جایی خاص می‌نشینند و آیین یزش را به‌جای می‌آورند امروزه وظیفه این هفت موبد را دو تن،یعنی «زوت ورثویشگر» انجام می‌دهند و به همکاری هفت موبد در تهیه هوم نیازی نیست زوت (اوستایی: -zaotar درسمت شمال می‌نشیند وآبردار (اوستایی: -abərət)و فربردار (اوستایی:-frabərətar)ورثویشگر(اوستایی -raθwiškara)در سمت مشرق و آذروخش (اوستایی -atrəvaxš)آسنودار (اوستایی:-āsnatar)و هاونان (اوستایی:-hāvanan در سمت مغرب و به‌آیینی خاص مراسم یزش را به‌انجام می‌رسانند. برای آگاهی بیشتر نک. ویسپرد صص ۳۵ـ۳۴

۱۰ـ متن: hamān xwānēnd انکلساریا(ص ۵۴)یادداشت ۶): hamāgān ašnawēnd را پیشنهاد می‌کند.

۱۱ـ زردشتیان اوقات روز را به پنج بخش تقسیم کرده و بر هریک نامی خاص اطلاق می‌کرده و آنرا «گاه» می‌گفتند. ۱ـ هاونگاه (پهلوی: hāwan ، اوستایی: -hāvanay «سپیده‌دم» ۲ـ ربیهوین گاه (پهلوی: rapihwin، اوستایی:-rapiθwina «نیمروز» ۳ـ اوزیرینگاه (پهلوی uzērin اوستایی: uzayairina-) ۴ـ ابی سروسرمگاه (پهلوی: ēbsrūsrim،اوستایی: aiwi.srūθrima- «شامگاه» ۵ـ اشهینگاه (پهلوی : ušahin،اوستایی: -ušahina «خفتن».

۱۲ـ "گاو دم" در فارسی نیز فراوان به‌کار رفته است و نام دیگری است برای نفیر یا "کرنا" که به شکل «دم گاو» بوده است نک. لغت نامه زیر «گاودم».

"سور زرین" در ترجمه ترکیب پهلوی: surāxōmand ī zarrēn ، که خود ترجمه‌ای است از : suwram.zaranaēnim اوستایی،که سلاح جم در گسترش زمین بوده است. این ترکیب اوستایی در وندیداد (فرگرد دوم بند ۶ و ۱۰) نیزمانند این بند از زادسپرم به «سوراخدار زرین» ترجمه شده است (نک. وندیداد پهلوی ص ۲۵ و ۲۷).

۱۳ـ «انجمن ایست واستران»،انجمنی است که در پایان جهان برای رسیدگی به کارهای مردم تشکیل می‌شود؛توصیفی که دربارهٔ این انجمن در بندهش آمده است، با زادسپرم اختلاف اساسی ندارد بندهش (ص ۱۹۲) «پس انجمن‌ایست واستران (پهلوی: isatwāstarān)باشد که مردم براین زمین بایستند، در آن انجمن هرکس نیک کردار بود، <پاداش> کار خویش ببند پرهیزگار از گناهکار آنگونه پیدا <باشد> که گوسپند سفید از گوسپند سیاه <پیدا> باشد؛ درآن انجمن،پرهیزگاری که گناهکاری دوستش بود، آن گناهکار از آن پرهیزگار گله کند که،چرا در گیتی از کردار نیک که تو خود ورزیدی، مرا آگاه نکردی، اگر همانگونه <باشد> و آن پرهیزگار او را آگاه نکرده باشد، آنگاه اورا در آن انجمن شرم باید». شبیه به همین مطلب را زادسپرم نیز در بند ۴۲ و ۴۳ همین فصل آورده است آنجا که می‌گوید : «گناهکاران پرهیزگاران را بخوانند: که هان ای پدر وبرادر وشوهر زن ودوست من،چیست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاموختی و...؟».

۱۴ـ متن: : šnūman pursēnd ، šnūman، صورت دیگری است از xšnūman که برابر اوستایی:-xšnaoθra است و "خشنودی" معنی می‌دهد.دراین جا ترکیب«احوال پرسند»معنی شده است بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۵۴) احتمال می‌دهد که : pēšānīg باشد و ازآن معنی «سرنوشت» را درمی‌یابد

۱۵ـ "آسمان"، "زامیاد"، "ماراسپند" و "انغران" به ترتیب نام روزهای ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ هرماه است.

۱۶ـ متن: šasabīh «حکومت». بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۹۷): «جهش، خیز، شاید: قدم، گام». انکلساریا آن را معنی نکرده است

۱۷ـ در بند ۳۷ و ۳۸ تقابل نیروهای اورمزدی و اهریمنی نشان داده شده است و پیداست که این مبارزه و مقابله باید به سود نیروهای اورمزدی پایان

پذیرد تا زمینه ترشگرد فراهم گردد. اهریمن هفت دیو بزرگ (پهلوی: kamāl dēw) را برای برابری با هفت امشاسپند از آغاز آفریده است. ایشان عبارتند از ۱ــ اکومن (نک. یادداشت ٤٥ فصل سوم) دربرابر بهمن ۲ــ اندر (پهلوی: andar، اوستایی: -indra) دربرابر اردیبهشت. ۳ــ ساوول (پهلوی: sāul، اوستایی: -saurva) دربرابر شهریور. ٤ــ ناکهئید (پهلوی: nānghēd، اوستایی: -nānghaiθya) دربرابر سپندارمذ ۵ــ تریز و زریز (پهلوی: tariz و zarīz، اوستایی: -taurviy و zairic) دربرابر خرداد و امرداد. در بندهش از آفرینش دیوان در فصلی جداگانه سخن رفته و وظیفهٔ هریک از آنان برشمرده شده است (نک. پژوهشی در اساطیر ایران صص ۱۲۸ــ۱۳۲

۱۸ــ چنین است متن و به دقت دانسته نیست چه کسی شاخه‌ای دردست دارد

۱۹ــ ستاره پایهٔ ماه پایهٔ و خورشید پایه سه طبقه نخستین آسمان هستند دراین‌باره نک. یادداشت شماره ۱۷ فصل اول.

۲۰ــ «جفت شود» در ترجمه: hamīhēd

۲۱ــ این روشنی ایزدی،همان است که در بند ۵۹ همین فصل از آن گفتگو شده است یعنی آن فروغی که پس‌از مرگ کیومرث برای نگهداری،به خورشید سپرده شد،تا در واپسین روز آن را به زمین فرو فرستد و نیمی از آن را درکالبد کیومرث فرو دمد و نیمه دیگر را میان همه آفریدگان به تناسب شایستگی آنان بخش کنند. بنابراین،از چنین فروغی تنها نیکان برخوردارند ومیزان برخورداری آنان متناسب با نیکیهایی است که در گیتی ازآنان سرزده است.

۲۲ــ در دو بند اخیر،نویسنده لزوم درجه‌بندی نیکان و گرفته‌اندیشان را یادآور می‌شود. درست است که خوبان دراین که فرمان اورمزد را گردن نهاده و نیکوکاری ورزیده‌اند مساویند اما کوشش آنان دراین کار یکسان نبوده است بنابراین باید به میزان عمل خوبی که انجام داده‌اند پاداش ببینند و به اورمزد نزدیک شوند و تنها این ملاک بهره‌وری آنان از روشنی اورمزدی است و بس، و این پوشش برازنده‌ای است که بر نیکوکاران می‌زیبد

۲۳ــ شیر و چربی گاو هدهیوش،همان داروی انوشگی است،که خوردن آن زندگی جاوید را ممکن می‌سازد نک. یادداشت شماره ۷ همین فصل

فهرستها

فهرست مطالب

کوتاه نوشتها

ب	بند
بار	بارتلمه
ج	جلد
د	دینکرد
س	سطر
ص	صفحه
صص	ازصفحه...تا صفحه
فـ	فصل
نکـ	نگاه‌کنید
و	واژه نامه

کوتاه نوشت نام کتابهای لاتین در جلو نـــام و مشخصات هرکتاب درون کمانکـ داده شده است. نکـ. فهرست کتابها و مجلات خارجی.

نشانه‌ها

(=) معنی واژه و یا توضیح مطلب

(   ) شماره‌های درون کمانک به یادداشتها بازگشت می‌دهد.

<   > واژه‌ها یا عبارتهایی که برمتن افزوده شده است.

[   ] واژه‌ها یا عبارتهایی که از متن کاسته شده است.

۱ـ فهرست واژه‌ها

الف ـ اوستایی

ب ـ فارسی باستان

د ـ پازند یا آنچه به صورت پازند نوشته شده

هـ ـ فارسی میانهٔ ترفانی

۲ـ نامها

ز

س

ش

ص

ض

ع

ف

ن

و

۳ـ فهرست متنهایی که از آنها عبارتهایی نقل شده و یا به مطالب آنها استناد شده است

الف ـ اوستا

ب ـ متنهای میانه

ج – روایات زردشتی

۴ـ فهرست کتابها و مقالات

الف ـ به زبان فارسی

امیری، منوچهر و فریدون بدره‌ای (مترجمان):
سفرنامه جکسن. ویلیامز جکسن، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی تهران ۱۳۵۲

بهار، مهرداد:
ـ اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲
ـ پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲
ـ «جغرافیای اساطیری جهان درادبیات پهلوی»، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، جلد اول شماره ۱، تهران ۱۳۴۷
ـ «کنگدز وسیاوشگرد»، شاهنامه‌شناسی ۱، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی شاهنامه فردوسی، انتشارات بنیاد شاهنامه، شهریور ۱۳۵۷.
ـ واژه‌نامهٔ بندهش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.
ـ واژه نامه گزیده‌های زادسپرم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۱

پورداوود، ابراهیم:
خرده اوستا، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
ـ یادداشتهای گاتها، به‌کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات انجمن ایران‌شناسی مهر ۱۳۳۶
ـ یسنا، جلد اول، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
ـ یسنا، جلد دوم، به‌کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات انجمن ایران ـ شناسی، فروردین ۱۳۳۷
ـ یشتها، جلد اول و دوم، چاپ دوم، انتشارات کتابخانهٔ طهوری، تهران ۱۳۴۷
ـ ویسپرد، به‌کوشش بهرام فره‌وشی، کتابخانه ابن‌سینا، تهران تیرماه ۱۳۴۳

تفضلی، احمد (مترجم):
ـ مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.

تفضلی، احمد و ژاله آموزگار (مترجمان):
ـ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار درتاریخ افسانه‌ای

ایران، آرتور کریستن سن، انتشارات نشر نو، تهران.

تقی‌زاده، سید حسن:
ـ گاه شماری در ایران قدیم، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۱۶.

دابار، بهمن نوشیروان:
ـ صددر نثر و صددر بندهش، بمبئی ۱۹۰۹

داراب هرمزدیار:
روایات، به کوشش رستم اونوالا، جلد اول، بمبئی

دهخدا، علی‌اکبر:
لغت نامه، سازمان لغت نامه دهخدا

راشد محصل، محمد تقی:
ـ «اندر ساخت و ترکیب مردمان»، مجلهٔ چیستا، سال دوم شماره دوم مهر ۱۳۶۱
ـ «بیمرگان و فرشگردکرداران»، مجلهٔ فروهر، سال دوم شماره ۵و۶ امرداد شهریور ۶۴
ـ درآمدی بر دستور زبان اوستایی، انتشارات کاریان، تهران ۱۳۶۴.
«سجیل»، نشریه دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال دوم، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۶۳
ـ نجات بخشی در ادیان، از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی (زیرچاپ)

ستوده، منوچهر:
فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، سنگسری، شهمیرزادی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۲

سامی، عباس:
ـ «پنج خیم آسرونان و ده اندرز»، مجله فروهر، شماره ۳، امرداد ۱۳۶۲

صدیقیان، مهین:
ـ «کیومرث در روایتهای بعداز اسلام»، مجلهٔ چیستا، سال سوم، شمارهٔ پنجم، بهمن ۱۳۶۴

کیا، صادق:
ـ ماه فروردین روز خرداد، ایران کودهٔ شماره ۱۶، چاپ دوم، تهران

محمدحسین‌بن خلف تبریزی:
ـ برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، جلد اول تا پنجم، چاپ دوم،

انتشارات ابن سینا تهران ۱۳۴۲

مزداپور، کتایون:

– «اهونور، کلام آفریننده»، مجلهٔ چیستا سال سوم شماره ششم، اسفند ۱۳۶۴

مقدم، محمد:

– جستار دربارهٔ مهر و ناهید انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها دفتر نخست، تهران ۲۵۳۷

میرفخرایی، مهشید:

– آفرینش در ادیان، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۶

ب – به زبانهای خارجی

Bartholomae, C:

Altiranisches Wörterbuch, Berlin, 1961.

Baily, H. W:

Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford, 1978 (Z P.).

Boyce, M:

-- A Reader in Manichaen Middle Persian and Parthian, Acta Iranica 9.

— A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian, Acta Iranica 9a.

Darmesteter, J:

— Etudes Iraniennes, I, II, Amesterdam 1971.

— Le Zend-Avesta, II, Paris, 1960. (ZA.).

Geldner, K. F:

— Avesta, the Sacred Books of the Parsis I, II, III, Stuttgart, 1890.

Gershevich, I:

— The Avestan Hymm to Mithra, Cambridge, 1972.

Hampel, J:

— Medizin der Zoroastrier in Vorislamischen Iran, Husum, 1982 (MVI.).

Henning, W:

Sogdian Loan-words in New Persian, Acta Iranica, 14, PP. [639-652].

Hinz, W.:

— Zarathustra, Stuttgart, 1961.

Humbach, H:

— Die Gathas des Zarathustra, I, Heidelberg, 1959.

Justi, F:

— Iranisches Namenbuch, Hildeshein, 1963.

Kanga, M. F:

— "Vicitakiha i Zatsparam" CH. 27, Mélanges Linguistiques offerts à E. Benveniste, Paris 1975.

Markwart, J:

— A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr, Roma, 1931 (ACP.).

— Eranshahr, Berlin, 1901.

Mayrhoffer, M:

— Iranisches Personennamenbuch, Faszikel I, Die Avestischen Namen, Wien 1977 (IPN).

Mirza, H. K:

— "Pahlavi Kurusk" Memorial Jean de Menasce, Louvin 1974.

Modi, J. J:

— The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees Bombay, 1922 (RCCP).

Molé, M:

— La Légende de Zoroastre Selon les Textes Pehlevies, Paris, 1967. (LZ.).

— Culte, Mythe et Cosmologie dans l'Iran ancien, Paris, 1963.

Narten, J:

-- Die Amesa Spentas in Avesta, Wiesbaden, 1982. (ASA.)

Nyberg, H. S:

— A Manual of Pahlavi I, II Wiesbaden 1964—1974.

Taffazoli, A:

— "Pahlavica, II", Acta Orientalica, XXXVI, 1974. P. 118.

West, E. W:

-- The Sacred Books of the East V, XXXVII, XLVII, Dehli 1965 (SBE).

Wolff, F.

— Avesta, Strassburg, 1910.

Zaehner, R. C:

— Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, New York, 1972. (Z.).

ج ـ به زبان پهلوی

ارداویرافنامه ویوشت فریان، ویراستهٔ هاوگ ووست، آمستردام، ۱۹۷۱

بندهش ت. د (۱)، چاپ عکسی از روی نسخهٔ شماره ۱ تهمورس دینشاه، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

داتستان دینیک، ویراستهٔ هیربد تهمورس دینشاجی انکلساریا، به‌کوشش ماهیار نوابی، انتشارات مؤسسهٔ آسیایی شیراز ۲۵۳۵

دینکرد، به کوشش درسدن، ویسبادن ۱۹۶۶

دینکرد، ویراستهٔ سنجانا، جلد سیزدهم، لندن ۱۹۱۲، جلد چهاردهم ۱۹۱۵.

دینکرد، ویراستهٔ مدن، جلد اول و دوم، بمبئی ۱۹۱۱.

روایت پهلوی، ویراستهٔ دابار، بمبئی ۱۹۱۳

شایست نشایست، ویراستهٔ تاوادیا، هامبورگ، ۱۹۳۰

گزیده‌های زادسپرم، ویراستهٔ انکلساریا، بمبئی ۱۹۶۴

متنهای پهلوی، ویراستهٔ جاماسپ آسانا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

نامه‌های منوچهر، ویراستهٔ دابار، بمبئی ۱۹۱۲

وندیداد پهلوی، ویراستهٔ دستور جاماسپ هوشنگ، بمبئی ۱۹۰۷

واژه نامه وندیداد پهلوی، دینشاه کاپادیا، بمبئی ۱۹۵۳

یسنا و ویسپرد پهلوی، ویراستهٔ دابار، بمبئی ۱۹۴۹